



سیری در معارف اسلام

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه حضرت ابوالفضل (ع) - دهه اول محرم - ۱۳۹۷ هـ ش



www.erfan.ir

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: سید جمال‌الدین نصیری
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: حسن فعلی و فاعلی..... ۹
- تعریف حسن فعلی و حسن فاعلی..... ۱۱
- آیات دال بر حسن فعلی و فاعلی..... ۱۱
- معطل شدن در محشر برای رسیدگی به شکایت شاکیان..... ۱۲
- شکایت قرآن از امت..... ۱۳
- حشر دسته‌جمعی خانواده‌های پاک در قیامت..... ۱۴
- بی‌اثر بودن حسب و نسب در مقابل حسن فعلی و فاعلی..... ۱۴
- لیاقت کربلائیان بر حسب حسن فعلی و فاعلی..... ۱۵
- راز اوج گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان خود حضرت..... ۱۶
- پاداش دارندگان حسن فعلی و فاعلی..... ۱۸
- جلسه دوم: سعید و شقی در کلام وحی..... ۱۹
- سعید و شقی در قرآن..... ۲۱
- لزوم توجه به قرآن و روایات در کنار هم..... ۲۲
- اولین سخن‌گو در قیامت به اذن پروردگار..... ۲۳
- تقسیم‌بندی مردم در قیامت به دو گروه سعید و شقی..... ۲۵
- حکایت قبر پر آتش خان..... ۲۵
- اهمیت نصیحت‌پذیری در زندگی..... ۲۶
- جلسه سوم: آسیه؛ الگوی تمام مردان و زنان عالم..... ۲۹
- اهمیت اقتدا به امام هدایت..... ۳۱
- فضای زندگی دربار فرعون..... ۳۲



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

- ۳۳ کنه بندگی عباد خدا.....
- ۳۴ اخلاق و افکار منحرف فرعونیان.....
- ۳۵ منیّت، سرمنشأ انحرافات فکری و اخلاقی.....
- ۳۶ هدایت‌پذیری آسیه رضی الله عنها با وجود فسادهای فردی و اجتماعی فرعون.....
- ۳۸ پاداش خدا به هدایت‌پذیری آسیه رضی الله عنها.....
- ۳۹ روضه حضرت رقیه رضی الله عنها.....
- ۴۱ **جلسه چهارم: فلسفه دین‌داری**.....
- ۴۳ سودرسانی به انسان؛ هدف پروردگار از خلقت.....
- ۴۴ حکمت جعل تکالیف از سوی خداوند.....
- ۴۶ خدای منفعت‌رسان به بندگان.....
- ۴۷ لزوم توجه به فرهنگ الهی برای اصلاح جامعه.....
- ۴۷ مصلحت انسان در عمل به دین.....
- ۴۹ توجه دین به حق و حقوق فردی و اجتماعی.....
- ۴۹ ممانعت دین از تضییع حقوق آحاد مردم.....
- ۵۱ حرف پایانی و روضه گفت‌وگوی حضرت زینب رضی الله عنها با بدن برادر.....
- ۵۳ **جلسه پنجم: حق و حقوق در اسلام**.....
- ۵۵ اسلام با برترین نظام حقوقی.....
- ۵۵ تأثیر هدایت‌گر نظام حقوقی اسلام.....
- ۵۶ اختلافات خانوادگی ناشی از ناآگاهی از دین.....
- ۵۸ دستور حکیمانه اسلام به خانواده‌های دارای اختلاف.....
- ۵۹ روایاتی درباره حق مادر.....
- ۶۰ گریه شدید شیخ انصاری رحمته الله بعد از رحلت مادر.....
- ۶۲ سنگینی حق مردم و تأکید اسلام به رعایت آن.....
- ۶۳ روضه امام عصر علیه السلام بر جد غریبش.....
- ۶۵ **جلسه ششم: حق الله و حق الناس**.....
- ۶۷ جامعیت تشیع در مقابل سایر مذاهب.....
- ۶۸ گرایش حقیقت‌طلبان به تشیع به دلیل جامعیت آن.....



فهرست مطالب

- ۶۹ حکایت شیعه شدن قاضی مصری.....
- ۷۱ تقسیم‌بندی حقوق الله به واجب و حرام.....
- ۷۲ لزوم ارائه دلیل از سوی مخالفین حقوق الله.....
- ۷۲ دعوت به مطالعه کتاب اثبات وجود خدا.....
- ۷۳ مخالفت با خدا به شرط اقامه برهان.....
- ۷۴ دل‌نشین بودن برخی مناجات‌های برهانی.....
- ۷۵ روضه حضرت قاسم علیه السلام.....
- ۷۷ **جلسه هفتم: حق مؤمن**.....
- ۷۹ تبیین حدود و ثغور حق الناس.....
- ۸۰ تشبیه مؤمنین به اعضای یک پیکر.....
- ۸۱ مسئولیت اعضای جامعه نسبت به یکدیگر.....
- ۸۱ حقوق حیوانات و غیرجانداران در اسلام.....
- ۸۳ ناگزیر بودن انسان در رعایت حقوق.....
- ۸۵ نمونه‌هایی از روایات حقوق الناس در کتب معتبر شیعه.....
- ۸۶ دفع یک شبهه.....
- ۸۹ روضه شش ماهه علی اصغر علیه السلام.....
- ۹۱ **جلسه هشتم: حقوق انسانی**.....
- ۹۳ احترام اقلیت‌های مذهبی در حقوق اجتماعی اسلام.....
- ۹۴ اولین مقرری حقوق بازنشستگی در حکومت.....
- ۹۴ جریمه قیامتی تأخیر عمدی حل مشکل مردم.....
- ۹۵ حق الناس بودن تزییع عمر مردم.....
- ۹۶ ریشه‌کنی فقر با نظام صحیح بیت المال.....
- ۹۷ معرفی بدگمانی به عنوان حق الناس.....
- ۹۸ حساسیت فوق العاده اسلام به بیت المال.....
- ۹۸ محاسبه حق عمر و آبرو در قیامت به عنوان حق الناس.....
- ۱۰۰ حرمت تجسس و کاوش منفی در زندگی مردم.....
- ۱۰۱ کاوش مثبت به جای کاوش منفی.....
- ۱۰۲ روضه حضرت علی اکبر علیه السلام.....



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

جلسه نهم: اسلام؛ دین خدا..... ۱۰۳

اسلام، دین مشترک تمام انبیاء علیهم السلام..... ۱۰۵

تنها دین قابل قبول در قیامت..... ۱۰۶

فرصت جبران بی‌دینی در دنیا..... ۱۰۶

اسلام زبانی و اسلام عملی..... ۱۰۷

عمل؛ نشانه ایمان قلبی..... ۱۰۸

ملاک نزدیکی فرد به انبیا و ائمه علیهم السلام..... ۱۰۹

دو جواب ساده و منطقی به منکرین وجود خدا..... ۱۱۰

اعتقاد، اخلاق و عمل؛ سه رکن جدایی ناپذیر اسلام..... ۱۱۳

روضه برگشتم کاروان به مدینه..... ۱۱۴

جلسه دهم: مؤدیان حقوق..... ۱۱۷

بزرگ‌ترین حقوق بر انسان..... ۱۱۹

حکایت ذبح مرغ برای حاج ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه..... ۱۱۹

ارزشمندی انسان در مقابل دنیا..... ۱۲۰

پستی دنیاپرستی..... ۱۲۱

مناعت طبع تندیس زهد..... ۱۲۲

وصیت خاضعانه حاج ملاهادی رحمته الله علیه نسبت به زائران امام رضا علیه السلام..... ۱۲۳

حکایت شیخ عباس قمی رحمته الله علیه و حق نماز..... ۱۲۴

معامله مردان خدا با حق عبادت..... ۱۲۵

نصیحتی دل‌سوزانه برای رعایت حقوق الهی..... ۱۲۶

سختی حسابرسی حقوق در قیامت..... ۱۲۶

روضه تن گم‌شده در قتلگاه..... ۱۲۸



جلسہ اول

حسن فعلی و فاعلی

تعریف حسن فعلی و حسن فاعلی

دانشمندان اسلامی دو حقیقت را به طور مفصل مطرح کرده و با دلایل قرآنی و روایی فرموده‌اند که هر کسی؛ چه مرد و چه زن، از این دو حقیقت برخوردار باشد، اهل سعادت است و خیر دنیا و آخرت او تأمین شده، به یقین مورد رضایت و لطف خداوند مهربان قرار می‌گیرد. یک حقیقت عبارت است از «حُسن فعلی»؛ یعنی خوب، پاک و سالم بودن، داشتن باطن مستقیمی که انحراف نداشته باشد و قلب در درونش مانند خورشید در آسمان، نور ایمان، توحید و باور خدا را بر وجود او بتاباند و به تعبیر قرآن مجید، قلبش تسلیم پروردگار مهربان عالم باشد. به این معنا که به طور جدی به پروردگار عالم اعلام کند: آنچه را تو بخواهی، من می‌خواهم و آنچه را تو نمی‌خواهی، من هم نمی‌خواهم. اسم این واقعیت «حُسن فعلی» یا ایمان حقیقی است.

اما حقیقت دیگر «حُسن فاعلی» است؛ یعنی عمل، کار و فعل انسان، مثبت، خیر و نیک باشد. کاری که می‌کند، نه برای خودش ضرر داشته باشد، نه برای دیگران؛ نه برای خودش شرّ باشد، نه برای دیگران. کار، زندگی و وجود او، خودش و دیگران را تخریب نکند، بلکه عمل، حرکت و کارش مثبت و خیر باشد. این اسمش حُسن فاعلی است.

آیات دال بر حسن فعلی و فاعلی

یکی از آیات قرآن در این دو زمینه که هر دو را با هم بیان کرده، این آیه شریفه است: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾^۱ این حُسن فعلی است: کسی که کار، حرکت و عملش در تمام

۱. نحل: ۹۷.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، فردی، اخلاقی و معاشرتی عمل صالح، شایسته، بامنفعت و مثبت باشد: «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» در باطن هم پاک باشد؛ شیطان‌صفت، بت‌صفت، خبیث، ناپاک، بدنیّت و آلوده‌فکر نباشد، بلکه باطنی نورانی و الهی داشته باشد: «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» هم حُسن فاعلی و هم حُسن فعلی داشته باشد؛ یعنی حُسن وجودی. خداوند بعد از این دو جمله که در جمله اول حُسن فاعلی را بیان کرده و در جمله دوم حُسن فعلی، می‌فرماید: من در برابر این دو حُسن: «فَلَنْحَيِّئَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» به او پاداشی می‌دهم که زندگی به تمام معنا پاکیزه و پاک را در این دنیا برای او رقم می‌زنم. این زندگی پاک و پاکیزه به چه معناست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را این‌گونه معنا کرده‌اند که زندگی پاک و پاکیزه؛ یعنی قناعت کردن به حلال پروردگار. خدا این مزد را به او می‌دهد که او را حفظ و نگهداری می‌کند تا به دنبال هیچ حرامی نرود. گویا پروردگار عالم آتش میل به حرام را در او خاموش می‌کند، مثلاً در غریزه جنسی به دنبال حرام‌های جنسی نمی‌رود، در مسئله مال به دنبال ربا، دزدی، غصب و رشوه نمی‌رود، در کسب به دنبال درآمد نامشروع و تقلب نمی‌رود، یک زندگی پاک و پاکیزه که در این آن فقط به حق خودش قانع است. وقتی به حق خودم قانع باشم و این قناعتم تا آخر عمر طول بکشد، کسی خواهم بود که به احدی تجاوز نخواهم کرد. فردای قیامت نیز معطلی نخواهم داشت؛ چون شاکی ندارم.

معطل شدن در محشر برای رسیدگی به شکایت شاکیان

معطلی قیامت برای شاکیان است. در قیامت یا خدا از شخص شاکی است یا اهل بیت علیهم السلام و یا بنا به روایت جلد دوم «اصول کافی» قرآن، زن و بچه، مردم و عالم ربانی. عالم ربانی به چه علت از انسان شاکی است؟ می‌گوید: خدایا! من درس خواندم، دین‌شناس واجد شرایط شدم، بین مردم پاک بودم، دغدغه دین، اخلاق و سلامت مردم را داشتم و نسبت به مردم بی‌توقع بودم، ولی مردم برای یاد گرفتن دین، حلال و حرام و اخلاق‌شان به من مراجعه نکردند و مرا غریب گذاشتند. معطلی روز قیامت برای این شکایت‌هاست. اگر کسی پاک وارد قیامت شود، خدا، انبیا، ائمه طاهرين علیهم السلام، زن و بچه و مردم از او، اخلاق و رفتارش شکایتی ندارند که به پروردگار بگویند: ما خبر نداشتیم این شوهر یا پدرمان مال حرام



در حلق ما ریخت، حال که وارد قیامت شده‌ایم، پرونده‌ها رو شد، فهمیدیم او به ما مال حرام می‌داده، اگر در دنیا می‌فهمیدیم، زیر بار نمی‌رفتیم و قبول نمی‌کردیم. اکنون شکایت داریم. یا مردم از او شاکی هستند، باید بایستد و جواب بدهد. هیچ کس در قیامت دلیلی ندارد که خودش را تبرئه کند. چند آیه در قرآن مجید آمده کسانی که در قیامت شاکی دارند، دلیلی بر تبرئه خودشان ندارند. دزد در قیامت نمی‌تواند خود را تبرئه کند؛ چون دلیلی ندارد. رباخور، بی‌نماز، ظالم، قاتل و آن کسی که حق مردم را پایمال کرده، دلیلی ندارند که خود را تبرئه کنند. البته در دنیا نیز همین‌طور است؛ در دنیا هم ظالم، دزد و... دلیلی بر تبرئه کردن خود ندارد. وقتی قرآن مجید محاسبات قیامت را بیان می‌کند، می‌فرماید: در قیامت چند نوع محاسبه وجود دارد: یسیر، ایسر، حساب و در آیه دیگری می‌فرماید: بغیر حساب؛ عده‌ای حساب ندارند؛ یعنی سؤال، پرسش، دادگاه و معطلی ندارند؛ چرا؟ چون شاکی ندارند. هیچ کس از آن‌ها شکایت ندارد.

شکایت قرآن از امت

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: یکی از شاکیان قیامت، قرآن است. در روایت مفصلی که هم از راویان ما و هم از راویان غیرشیعه نقل شده، هر دو هم یک شکل روایت را نقل کرده‌اند. از راویان ما «مقداد» روایت را نقل کرده است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: قرآن در قیامت «مَا حَلَّ مُصَدِّقٌ»^۱ شکایت کننده‌ای است که پروردگار عالم شکایتش را می‌پذیرد و رد نمی‌کند؛ چون قرآن مجید بی‌دلیل شکایت نمی‌کند که پروردگار بگوید: برای شکایت دلیلی نداری، پس شکایت بی‌خودی است. شکایت قرآن مجید این است که: خدایا! مرا فرستادی، بین مردم بودم، حلال و حرام، واجبات، خوبی‌ها و بدی‌ها را به مردم معرفی کردم، ولی مردم به من گوش ندادند. من از مردم شاکی هستم. خدا به شکایتش توجه می‌کند. آن‌هایی که قرآن از دست‌شان شکایت می‌کند، محکوم می‌شوند و محکوم در قیامت نیز زندانی یا جریمه مالی ندارد، بلکه عذاب دوزخ دارد.



۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۱۶.

کسی که شاکی ندارد، معطلی هم نخواهد داشت؛ در روایات آمده: تا از قبر زنده‌اش می‌کنند و بیرون می‌آید، خدا به او فرمان می‌دهد: به بهشت برو! از قبرش تا بهشت هم طول نمی‌کشد که مثلاً ۲۰۰ فرسخ راه برود تا به بهشت برسد. شما قرآن مجید را بخوانید، این از آیات عجیب قرآن است: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ در قیامت همه چیز متحرک است، سکون ندارد، پروردگار می‌فرماید: من بهشت را به طرف اهل تقوا می‌آورم. نه این‌که به اهل تقوا بگویم راه برو تا به بهشت برسی؛ این جاده را برو تا به بهشت برسی، نه. بهشت را کنار اهل تقوا می‌آورم: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» این برای آن‌هایی است که شاکی ندارند.

حشر دسته‌جمعی خانواده‌های پاک در قیامت

خیلی‌ها در قیامت زن و فرزندشان از دست آن‌ها شاکی نیستند. خدا در سوره رعد و مؤمن (غافر)؛ چون یک سوره هم داریم، اسمش مؤمنون است، سوره مؤمن جزء ۲۳ قرآن است و سوره مؤمنون جزء ۱۸. در این دو سوره رعد و مؤمن، می‌فرماید: «وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ»^۲ مردم شایسته و بی‌شاکی در قیامت با زنان، فرزندان و نسل‌شان در بهشت کنار همدیگر هستند؛ چون شاکی ندارند. پدرانی هستند که فرزندان از آن‌ها راضی‌اند. شوهرانی هستند که همسرشان از آن‌ها راضی است. نسلی را که ندیده‌اند: نبیره، نتیجه و ندیده‌ها که ندیده‌اند، آن‌ها ذکر خیر پدران و مادران گذشته را شنیده‌اند، همیشه با شنیدن ذکر خیر گذشتگان، خوشحال بودند که عجب گذشتگانی داشتیم، چقدر خوب بودند. مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه از اجداد گذشته‌اش تعریف می‌کرد. چقدر از حضرت ابراهیم علیه السلام تعریف کردند! همه این‌ها با هم در بهشت هستند.

بی‌اثر بودن حسب و نسب در مقابل حسن فعلی و فاعلی

جوانی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول‌الله! من واقعاً شیعه شما هستم و شما را دوست دارم، به شما ارادت و ایمان دارم؛ اما ناراحت هستم. امام صادق علیه السلام فرمودند: از چه چیز

۱. شعرا: ۹۰.

۲. رعد: ۲۳.



ناراحت هستی؟ گفت: از این جمله‌ای که در زیارت عاشورا است (از امام باقر علیه السلام روایت شده، سند درستی هم دارد. کتاب خیلی مهمی هم در شرح زیارت عاشورا داریم که یکی از علمای بزرگ شیعه نوشته است و ابتدا سندش را نقل می‌کند، سند جالبی دارد. گفت: یا بن رسول الله! من عاشق شما هستم؛ اما همه در این زیارت می‌خوانند: «لعن الله بنی امیه قاطبه»؛ خدا تمام بنی‌امیه را از رحمت خود دور کند، در حالی که من از نسل بنی‌امیه هستم؛ پدران و مادران من از تیره بنی‌امیه هستند؛ اما من عاشق، شیعه و محب شما هستم. حضرت فرمودند: با این وضعیت، تو از بنی‌امیه حساب نمی‌شوی، از ما حساب می‌شوی. ملاک، نسب نیست؛ بلکه عمل، ایمان، حُسن فعلی و حُسن فاعلی است.

آن کسی که باطنش نور، پاک و الهی است، ظاهرش هم عمل صالح، حرکات مثبت و پسندیده است، جزء انبیا و ائمه علیهم السلام است، چه غلام حبشی باشد به اسم بلال یا ایرانی باشد به اسم سلمان. آن کسی که حُسن فاعلی و حُسن فعلی ندارد، جزء خاندان هاشم نیست، مثل ابولهب که عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ولی از این خاندان نیست. پروردگار عالم ملاک سعادت، نجات و خوشبختی را نسب قرار نداده. ملاک در این آیه‌ای که قرائت کردم، حُسن فعلی است؛ یعنی خوب، صاف و پاک بودن باطنی و عملی که برای خودم و دیگران زیان نداشته باشم. هر کس باشم و از هر کجا آمده باشم.

لیاقت کربلائیان بر حسب حسن فعلی و فاعلی

افرادی که در کربلا بودند، مگر اقوام ابی‌عبدالله علیه السلام بودند؟ کلاً از این ۷۲ نفر، ۱۷ نفرشان با سیدالشهدا علیه السلام هم‌نسب بودند، بقیه قرابتی نداشتند. عده‌ای اهل بصره بودند، عده‌ای اهل کوفه، برخی هم اهل یمن. از کوفه تا کربلا چقدر فاصله است؟ آن‌هایی که اهل بصره بودند یا اهل یمن تا مدینه چقدر فاصله داشتند؟ یکی دو نفر که ایرانی بودند، مثل پسر ابی‌نیزر. تا ایران چقدر فاصله داشتند؟ ولی شما می‌بینید این‌ها پایین پای ابی‌عبدالله علیه السلام دفن هستند. از حضرت زین العابدین تا امام زمان علیه السلام کنار قبرشان می‌آمدند: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ...»^۱

۱. زیارتنامه شهدای کربلا.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

می‌گفتند. باید ببینیم واقعاً ملاک خوشبختی و سعادت چیست؟ اگر از نظر نسب به این طایفه، قوم، جمعیت و حزب وابسته باشم، این عامل خوشبختی من است؟ قرآن می‌گوید: نه، عامل نجات و خوشبختی، چه در دنیا و چه در آخرت، دو حقیقت است: حُسن فعلی و حُسن فاعلی. ما کسانی را در این روایات می‌شناسیم که افراد عجیبی هستند. گاهی از راه دور نزد ائمه طاهرین علیهم‌السلام آمده‌اند. مثلاً یکی از آن‌ها خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد، از در اتاق وارد شد، سلام کرد، دیگران نشسته بودند، دیدند امام ششم علیه‌السلام تمام قد برخاست، آن شخص خواست دم در اتاق نزدیک کفش‌ها بنشیند، امام فرمودند: آنجا ننشین! من ایستاده‌ام تا شما بیایی و کنار من بنشینی. کنار امام آمد. امام علیه‌السلام فرمودند: ننشین! به فرزندشان فرمودند: برو زیرانداز بیاور، بینداز تا ایشان بنشینند و تکیه بدهد! به او احترام کرد. با امام صادق علیه‌السلام هیچ قوم و خویشی نداشت. کسی دیگر هم بود که وقتی به امام صادق علیه‌السلام دست داد، امام زیر لب به یکی از یاران خود فرمودند: من از خدا قطع این دست را می‌خواهم! با امام هم در نسب قوم و خویش بود. برادران و خواهران! خیلی دقت داشته باشید که ملاک‌ها یک وقت گم نشود و به ملاک‌ها چهل نداشته باشید! این ملاک‌های قرآنی و روایی خیلی مهم هستند. حُسن فعلی؛ یعنی باطن پاک. نباید تابلوی بخل، حرص، کبر، غرور، بدبینی و بددلی باشم. باید درونم پاک باشد. این به صلاح و سود ماست. وقتی باطن ما پاک باشد، خداوند متعال به خاطر باطن پاک که عامل حُسن فاعلی ماست، درهای فیوضات را به روی ما باز می‌کند.

راز اوج گرفتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام از زبان خود حضرت

وقتی جوان بودم، شاید ۱۷-۱۸ ساله، هنوز خط آن روزم را دارم، به عالمی برخوردیم، این روایت را آن عالم برایم گفت. وقتی از آن عالم خداحافظی کردم، آمدم، یک دفترچه جیبی داشتم، این روایت را آخر آن دفترچه نوشتم. عادتم بود که هر مطلب خوبی از هر کس می‌شنیدم یا هر جا می‌دیدم، یادداشت می‌کردم. اگر بخواهم همه را بیاورم به شما نشان بدهم، سنگین است؛ دوازده دفترچه ۲۰۰ برگی دارم که هر کدام با دو رویش ۴۰۰ صفحه می‌شود. این ۴۰۰ صفحه کهنه ۱۲ دفترچه شد. از ۱۶-۱۷ سالگی هرچه از بزرگان دین، دانشمندان و دوستان می‌شنیدم یا در کتابی می‌دیدم، یادداشت می‌کردم. شما هم همین کار را می‌توانید بکنید.



کسی بود که من زیاد او را می‌دیدم. گاهی به خانهٔ ایشان می‌رفتم. دیدم یک چمدان آورد. چه کسی چمدان کنارش می‌آورد؟ آن وقت‌ها ساک به این صورت نبود. چمدان‌های بزرگی بود که من فکر کردم پر از لباس است. در چمدان را باز کرد، دیدم پر از ورقه است. گفتم: این‌ها چیست؟ گفت: من ۶۰ سال است پای هر منبری رفتم، مطالب خوبی که شنیدم، همه را نوشته‌ام. یک چمدان نوشته داشت. سواد زیادی هم نداشت. می‌گفت: سه کلاس سواد دارم، آن هم سواد مدرسه‌ای نه، بلکه سواد مکتبی داشت. چند هزار روایت داخل این ورقه‌ها نوشته بود. وقتی از دنیا رفت، من رفتم آن چمدان را از ورثه‌اش بگیرم که تنظیم و چاپ کنم، متأسفانه نبود، نمی‌دانم آن را چه کار کردند. سرمایهٔ خیلی عظیم و گنج بزرگی بود؛ چون ۶۰ سال از ۴۰۰-۵۰۰ عالم هرچه شنیده، یادداشت کرده بود. من این روایت را از آن عالم بزرگ شنیدم، عالم بسیار فعالی بود، شاید با کمک مردم ۳۰۰-۴۰۰ کار خیر کرده بود، آبرومند بود، حرفش را می‌خریدند. تا وقتی من گوینده شدم، زنده بود. رئیس یکی دو دانشگاه هم شد، مرا برای سخنرانی دعوت می‌کرد، نمی‌دانم یادش بود که وقتی من جوان بودم، این روایت را برایم گفت یا نه؟ فکر نمی‌کنم، یادش نبود. گفت: شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: آقا جان! چگونه علی شدی؟ سؤال خیلی جالبی است: چه شد که علی شدی؟ چه کار کردی؟ خیلی‌ها مثل تو جوان بودند؛ چرا علی نشدند؟ میلیون‌ها جوان در این ایران بودند؛ اما یک نفر این سینا شد. یک نفر زکریای رازی شد. یک نفر غیث الدین جمشید کاشانی شد. یک نفر عمر خیام نیشابوری، این ریاضیدان بسیار مهم شد. یک نفر خواجه نصیرالدین طوسی شد که محاسباتش راجع به نجوم به محاسبات امروز با دوربین‌های قوی نجومی نزدیک بود. بقیهٔ جوان‌ها بودند و مردند و اسم آن‌ها در این دنیا فراموش شد. چه شد علی شدی؟ جواب داد: «بِالْقُودِ عَلِيَّ بَابِ قَلْبِي»^۱ طرف مطلب را

۱. در مشرق الشمسين و اكسير السعادتین، مع تعليقات الخواجوئی، ص ۳۷۸ «قَعْدْتُ عَلِيَّ بَابِ قَلْبِي فَلَمْ أَدْعُ أَنْ يَدْخُلَهُ سِوَى اللَّهِ»؛ اگرچه در روایات توصیه‌های زیادی برای مراقبت قلب و نفس از ورود شیطان به آن‌ها وجود دارد، ولی مطلب مورد اشاره، متن حدیث و روایت نبوده و در منابع مهم ما وجود ندارد و این مطالب را علمای اخلاق و عرفان مطرح می‌کنند. این روایت منسوب به حضرت علی علیه السلام اشاره به همین موضوع دارد: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّنًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ حَافِظًا لِسَانَهُ.» غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۹۷.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

نگرفت که امیرالمؤمنین علیه السلام چه فرمود؟ فارسی آن این است: علی شدنم به این خاطر بود که جلوی در دلم نشستم، هر کسی را اینجا راه ندادم که برود آن را آلوده کند. قلم بردارد، آنجا را دست کاری کند، نقش حسادت، حرص و غرور بکشد. من اینجا نشستم، بیدار بودم، فقط خدا را راه دادم. تا اینجا حُسن فعلی است، بعد هم هر عملی را انجام دادم، عملی بود که به سود خودم و دیگران بوده، هیچ کار ضررداری در این عالم نکردم.

پاداش دارندگان حسن فعلی و فاعلی

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا حُسْنًا فاعلی. برای خدا فرقی نمی‌کند: «مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَتَى» مرد باشد یا زن. این ارزش باعظمت را به مرد و زن با هم داده. یکی از جاهایی است که قرآن بین مرد و زن تفاوت قائل نشده؛ چون تفاوت بین مرد و زن در بدن است، همین. در بهشت و دین تفاوتی نیست. خدا یکسری امتیازهایی در عبادت به خاطر بدن و اقتضای جسمیت زن به او داده که به مرد نداده، ولی در ارزش‌گذاری، بین مرد و زن فرقی نگذاشته است. همان ارزش معنوی که برای مرد رقم زده، برای زن هم رقم زده است. هیچ وقت به مادر، همسر، دختر و خواهرتان به چشم حقارت نگاه نکنید، نزد خدا با ما فرقی ندارند. مدرکش هم «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَتَى» مرد یا زن، حُسن فاعلی «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» با باطن مؤمن و ایمانی، حُسن فعلی: «فَلَنْحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» به او قناعت به حلال می‌دهم. گنج عظیمی است که من غریزه به این پرفشاری داشته باشم، ولی به حلال خدا قناعت کنم. به طور طبیعی به پول عشق داشته باشم، ولی به پول حلال قناعت کنم. عشق به قدرت داشته باشم، ولی به قدرت حلال قناعت کنم. قناعت به حلال و حق خودم، خیلی مهم و سخت است. این یک پاداش؛ اما پاداش آخرتی: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ملاک پاداش او در قیامت، بهترین عملی است که در دنیا انجام داده. آنچه امشب شنیدید، مقدمه برای این یک کلمه بود که وجود مقدس ابی‌عبدالله علیه السلام در حُسن فعلی و فاعلی، از کامل‌ترین انسان‌های تاریخ تا روز قیامت است. سؤال: این حُسن فعلی و فاعلی را از کجا آورده است؟ بالاخره از یک منبعی کسب کرده. در جلسه بعد با هم پی‌جویی می‌کنیم. ان شاء الله!

جلسه دوم

سعید و شعی در کلام وحی

سعید و شعی در قرآن

کتاب خدا تمام مردم عالم را به دو گروه تقسیم کرده است: گروه نیک‌بختان یا به تعبیر خود قرآن سعادتمندان و گروه تیره‌بختان یا به تعبیر قرآن مجید، اهل شقاوت. در پایان سوره مبارکه هود که از این دو گروه اسم برده، فقط به عاقبت آن‌ها اشاره کرده، ولی این که سبب سعادتمندی و شقاوتمندی آنان چیست، در آیات دیگر قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده است. چقدر نیکو و شایسته است که ما با تمام وجود کلام خدا (قرآن مجید) و فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام را که هم‌وزن کلام پروردگار است، باور کنیم.

در پایان سوره هود می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ 'روز قیامت آمدنی است؛ روزی که خداوند متعال در ۱۱۴ کتاب آسمانی آمدنش را خبر داده و پیغمبرانش نیز فرموده‌اند که در آمدن قیامت شکی نیست. اولین لحظه‌ای که حضرت موسی علیه‌السلام در کوه طور به مقام نبوت انتخاب شد، خداوند چند مسئله را با او مطرح کرد. یکی درباره قیامت بود که فرمود: قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست. علاوه بر خبر خدا در ۱۱۴ کتاب نازل شده بر ۱۲۴ هزار پیغمبر علیهم‌السلام، باز هم از اول نبوت تا پایان عمرشان قیامت و اخبارش را در اختیار مردم می‌گذاشتند. دوازده امام علیهم‌السلام نیز از قیامت خبر داده‌اند. اگر در منزل «نهج البلاغه» دارید، بخشی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره قیامت را ببینید. کسی نمی‌تواند



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

بگویند خبرهای خدا در ۱۱۴ کتاب آسمانی، با ۱۲۴ هزار پیغمبر و ۱۲ امام علیهم السلام حقیقت ندارد. اگر بگویند: حقیقت ندارد، با هیچ دلیلی قابل اثبات نیست؛ چون حرفش نه پشتوانه عقلی دارد، نه پشتوانه علمی، فلسفی و عرفانی. این مسئله قیامت حق و ثابت شده است.

در ابتدای آیات سوره هود می‌فرماید: روز قیامت روزی آمدنی است و در آن روز کسی جز به اذن خدا، قدرت حرف زدن ندارد: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ» دانشمندان و ادبیات عرب می‌گویند: نکره در سیاق نفی، معنی عام می‌دهد. حرف «لا» برای نفی است. نفس الف و لام ندارد و نکره است که دلالت بر عموم دارد: «لا تکلم نفس»؛ یعنی در قیامت حتی یک نفر هم زبانش برای حرف زدن باز نیست و قدرت حرف زدن ندارد «إِلَّا بِإِذْنِهِ» مگر خداوند به او اجازه دهد. بگویند: سخن بگو! اگر خداوند به او اجازه بدهد، زبانش برای حرف زدن گویا می‌شود و اگر اجازه ندهد، زبان بسته می‌ماند.

لزوم توجه به قرآن و روایات در کنار هم

در اینجا ممکن است دوست داشته باشید بدانید به اولین کسی که اجازه حرف زدن داده می‌شود، چه کسی است؟ این را قرآن نمی‌گوید؛ اما روایات می‌گویند. اگر ما روایات را کنار بگذاریم، حقیقت خیلی از آیات مبهم و پنهان می‌ماند و بسیاری از آیات برای ما روشن نخواهد شد. مثلاً از اول تا آخر قرآن کلمه صلات را با مشتقاتش زیاد می‌بینید. بالای ۱۰۰ بار «اقم الصلاة، اقيموا الصلاة، اقام الصلاة، يقيمون الصلاة، مقيم الصلاة» آمده؛ اما در هیچ آیه‌ای نمی‌بینیم صلاتی که پروردگار عالم می‌گوید، چند رکعت است؟ این نمازی که پروردگار می‌گوید، دقیقاً چه وقت است؟ رکوع، سجود و تشهد دارد یا ذکر رکوع و سجود و رکعت سوم و چهارم آن چیست؟ ذکر قنوتش کدام است؟ ما این‌ها را اصلاً در قرآن نمی‌بینیم.

پس این نمازی که ما می‌خوانیم، بر اساس چه مدرکی است؟ قرآن که نمی‌گوید. مثلاً ما اول سوره مبارکه بقره می‌بینیم که پروردگار می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى»



لَا تُقِيمُونَ الصَّلَاةَ^۱ یا در سوره اول قرآن که حمد است، اصلاً اسم نماز را نمی‌بینیم. فقط یک سوره قرآن در جزء آخر کلمه صلاة را می‌بینیم؛ اما این کاری که ما صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا انجام می‌دهیم، در جزء آخر نمی‌بینیم، ولی می‌دانیم نماز واجب و در شبانه روز ۱۷ رکعت است: دو رکعت صبح، چهار رکعت ظهر، چهار رکعت عصر، سه رکعت مغرب و چهار رکعت عشا، این کجای قرآن است؟ هیچ جای قرآن، پس ما با تکیه بر چه مدرکی این نمازها را می‌خوانیم؟ اگر روایات را کنار بگذاریم، تمام آیات امر به نماز در قرآن را باید کنار بگذاریم. بقیه عبادات نیز همین‌طور هستند: حج، روزه و هر عبادت واجبی. توضیح آیات قرآن کریم در روایات است. این روایات از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا عصر غیبت صغری به وسیله اصحاب عالم، دانشمند و مورد اطمینان ائمه طاهرین علیهم السلام نوشته و نظام‌بندی شده است. تا زمانی که ائمه علیهم السلام زنده بودند، ۴۰۰ کتاب روایتی نوشته شده و بعد از غیبت امام زمان علیه السلام تاکنون کتاب‌های فراوانی با توضیح اضافه شده است. ما یک فرهنگ بسیار باارزش و بی‌نمونه‌ای داریم که هیچ ملت، مذهب و مکتبی مانند ما چنین معارف باارزش و اصیلی ندارد.

اولین سخن گو در قیامت به اذن پروردگار

آیه شریفه می‌فرماید: «لَا تَكَلِّمْ نَفْسًا إِلَّا بِإِذْنِهِ» حتی یک نفر در هنگام برپا شدن قیامت، جز به اجازه خداوند نمی‌تواند حرف بزند. اولین کسی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آخرین نفری که از دنیا رفته و قیامت برپا شده، اجازه دارد حرف بزند، کیست؟ بنا به نقل شیخ کلینی رحمته الله علیه (که یک ایرانی است، قبر پدرش در روستای «کلین» پایین بهشت زهراست، مقبره هم دارد. خودش مدفون در بغداد است. برای نوشتن کتاب «اصول کافی» ۲۰ سال شهر به شهر و منطقه به منطقه سفر کرده، با علما، دانشمندان و راویان روایات بزرگی ملاقات کرده است. این کتاب را در عصر غیبت صغری در سه بخش: اصول، فروع و

۱. بقره: ۲-۳.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

روضه نوشته است. روضه به معنای گلستان و باغ است. اصولش دو جلد است که حدود چهار هزار روایت دارد. فروعش هفت جلد است با هزار روایت و روضه‌اش یک جلد. این ده جلدی که به سبک امروز چاپ شده، حدود شانزده هزار روایت در تمام زوایای زندگی مردم دارد.) در جلد دوم اصول کافی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که روز قیامت اولین کسی که می‌تواند سخن بگوید، پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله است. کلام حضرت این است که: من با یک دستم قرآن مجید را برمی‌دارم (چون در روایات دیگر آمده است که خدا قرآن را در قیامت وارد محشر می‌کند) و با دست دیگرم دست اهل بیت علیهم السلام را می‌گیرم و به پروردگار می‌گویم: از امت من پیرس که بعد از رحلت من با قرآن و اهل بیت علیهم السلام چگونه رفتار کردند؟ ایشان اولین نفری است که اجازه دارد با خدا حرف بزند.

چقدر خوب است ملت اسلام با قرآن و اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای رفتار کنند که فردای قیامت این دو از آن‌ها شکایت نکنند. می‌شود به گونه‌ای رفتار کرد که مورد شکایت این دو منبع الهی قرار نگیریم؟ باید به قرآن مجید عمل و به اهل بیت علیهم السلام اقتدا کنیم. قرآن مجید ۶۳۲۶ آیه دارد. تمام آیاتش هم تکلیف ما نمی‌شود. مقداری از آن تکلیف ماست؛ چون تمام آیات قرآن و روایات متوجه ما نیست. بخشی از روایات ما که در همین کتاب شریف کافی است، کل آن حدود شانزده هزار روایت می‌باشد، مگر تماش متوجه ما می‌شود؟ بخشی از روایات و آیات متوجه ماست، بخش دیگر برای حاکمان، مسئولیت‌زا برای کاسب، تاجر، پدران، همسران و فرزندان است. ما به همان‌ها (بی که متوجه ماست) باید عمل کنیم. اهل حکومت نیز به آیات مربوط به حکومت، پدران به آیات مربوط به پدران، خانم‌ها به آیات مربوط به زنان، تاجران و کاسبان به آیات مربوط به کسب و کار؛ اما عبادات مشترک بین همه است. عمل به قرآن و روایات کار پرمشقتی نیست.

«يَوْمَ يَأْتِ» قیامت حتماً آمدنی است: «لَا تَكَلِّمُنَّ نَفْسًا إِلَّا بِأُذُنِهَا» در قیامت حتی یک نفر نیز نمی‌تواند دهان باز کند و حرف بزند، مگر به اجازه خدا. این یک بخش از آیه.

تقسیم‌بندی مردم در قیامت به دو گروه سعید و شقی

﴿فِيهِمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾^۱ بخشی از مردم تیره‌بخت، بدبخت و اهل شقاوت‌اند و بخشی سعادت‌مند یا به تعبیر ساده‌تر، اهل نجات‌اند. بعد عاقبت این دو گروه را توضیح می‌دهد: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا»؛ اما کسانی که تیره‌بخت و اهل شقاوت‌اند: ﴿فِي النَّارِ﴾^۲ در آتش هستند. به سراغ دیگر آیات قرآن برویم، ببینیم این آتش را چه کسی برای این‌ها روشن کرده است؟ این را بدانیم، خوب است. شما هر آیه‌ای مربوط به جهنم را نگاه کنید، می‌بینید پروردگار عالم روشن کردن و افروختن این آتش را از خودش نفی کرده، می‌گوید: ساختن، روشن کردن و برافروختن این آتش ربطی به من ندارد، پس این آتش را چه کسی روشن کرده است؟ پروردگار می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۳ بپرهیزید از آتشی که وقود^۴ این آتش، خود انسان می‌باشد؛ چون پروردگار عالم، پروردگار کرم، رحمت، لطف، مهر و محبت است. وقتی قرآن مجید را باز می‌کنیم، اولین آیه‌ای که می‌بینیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است و تا آخرین سوره‌ای که در قرآن می‌بینیم با همین آیه شروع شده و با پناهندگی به خدا پایان گرفته است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ﴾^۵ خدا آتش‌افروز و آتش‌ساز نیست. خدا با زبان ۱۲۴ هزار نفر اعلام کرده برای خود آتش‌افروزی نکنید! معمار و مهندس جهنم خود مردم هستند.

حکایت قبر پر آتش خان

جوان بودم، در قم درس می‌خواندم. ایامی مثل دهه‌ه عاشورا یا ماه رمضان درس تعطیل بود. شهادت حضرت صدیقه کبری علیها السلام در تابستان، تهران محله خودمان منبر می‌رفتم.

۱. هود: ۱۰۵.

۲. همان: ۱۰۶.

۳. بقره: ۲۴.

۴. وقود: آتش‌افروزش.

۵. ناس: ۱ - ۳.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

چندان شناخته شده نبودم، مرا فقط در چند مسجد یا هیئت خیابان محل خودمان می‌شناختند. مسجدی مرا دعوت کردند، صبح ایام شهادت حضرت زهرا علیها السلام اولین بار بود که این مسجد نزدیک منزل مان دعوت شده بودم. نمی‌دانستم امام جماعت مسجد چه کسی است؟ تقریباً ده دقیقه مانده به منبر، وارد مسجد شدم، دیگر وقت منبر بود. قاری قرآن داشت قرآن می‌خواند، کنار منبر نشستیم. قرآن که تمام شد، به منبر رفتم، صحبت را شروع کردم. معمولاً وقتی منبری صحبت می‌کند، تمام مخاطبین را می‌بیند. همین‌طور که در حال صحبت کردن همه را می‌دیدم، از جمله کسانی را که دیدم، امام جماعت مسجد بود. به نظرم آمد بالای ۸۰ سال سن دارد. من هم آن وقت ۲۲-۲۳ ساله بودم. وقتی چهره این عالم را از بالای منبر نگاه می‌کردم، مرا خیلی جذب کرد. دیدم این چهره، چهره دیگری است. پشت این چهره نور و معنویت معلوم است. بعد از منبر فهمیدم که نگاهم اشتباه نبوده. از منبر که پایین آمدم، کنارش نشستیم. اولین بار بود ایشان را می‌دیدم. فکر کنم ایشان هم اولین بار بود مرا می‌دید. جمعیت تقریباً پر بود. مقداری نشستیم تا مسجد خلوت شد. چند نفری گوشه و کنار مسجد بودند. به ایشان عرض کردم: مرا نصیحت کنید!

اهمیت نصیحت‌پذیری در زندگی

در روایات ما سفارش شده اخلاق نصیحت‌خواهی داشته باشید. اخلاق خیلی خوبی است. گاهی یک جوان، مسن، بچه یا بزرگی از کسی نصیحت درخواست می‌کند، آن نصیحت تمام زندگی او را عوض می‌کند. این اتفاق خیلی زیاد افتاده است. گفتم: آقا! مرا نصیحت کنید! سرش را پایین انداخت، بعد از چند لحظه، خیلی تواضع کرد، آرام؛ چون در اسلام صدای بلند تقبیح شده، گفتند با هیچ کس بلند حرف نزن! در قرآن دستور داده شده: **﴿وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾**^۱ با همه با صدای پایین حرف بزن! صدای بلند و بالا خوب نیست. دستورات قرآن و روایات خیلی مهم، اخلاقی، انسانی، ملکوتی، عرشی، سعادت‌آور و تربیت

۱. لقمان: ۱۹.



کننده است. خیلی آرام، بدون این که به من نگاه کند، گفت: شما مرا نصیحت کن! گفتم: آقا! من بچه‌ام، طلبه‌ام، قم درس می‌خوانم، مایه‌ای ندارم، چیزی بلد نیستم. شما مرا نصیحت کنید! گفتم: اکنون که اصرار داری، چشم. ادب می‌کنم و می‌گویم.

این هم پیشنهاد بسیار باارزشی است، امام جواد علیه السلام می‌فرماید: مؤمن باید از هر کسی نصیحت شنید، آن را بپذیرد: «وَقَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ»^۱ تکبر نکند و قبول کند. قبول نصیحت در زندگی خیلی مؤثر است. نصیحتش این بود، گفت: من اصالتاً اهل یکی از روستاهای کویر شرقی اصفهان، بین نایین و جنوب شرقی کویر هستم. پدرم کشاورزی جزئی داشت. چند رأس گوسفند داشتیم. من ۱۴-۱۵ ساله شده بودم، به پدرم کمک می‌دادم، آن چند گوسفند را به صحرا می‌بردیم، می‌چراندم و برمی‌گشتم. ایام ماه رمضان و محرم یک روحانی در روستای ما منبر می‌رفت. حرف‌هایش خیلی دل‌نشین بود. مرد خدایی بود، منبرش اثر داشت. من چند سال پای منبر او بار آمده بودم. یکی از کارهایی که برای خودم رقم زده بودم، این بود که بعد از نماز صبح، قبل از شروع به کار، از منزل بیرون می‌آمدم، به خارج از روستا، سر قبرستان می‌رفتم، برای کل مرده‌ها فاتحه می‌خواندم و برمی‌گشتم. این کار هر روزم بود. در منطقه ما خانی ظالم و زورگو بود. از مردم ضعیف گوسفند، روغن و گندم می‌گرفت. رحم نداشت. این خان مُرد. بعد از ظهر او را داخل همین قبرستانی که مشترک بین چند روستا بود، دفن کردند. من صبح زود طبق عادت و رسم برای فاتحه خواندن رفتم (اینجای داستان چشمش پر از اشک شد. البته من روایات این مسئله را دیده بودم که مشرک، کافر، ظالم و بی‌دین یا به قول همین آیه، فرد شقی، وقتی می‌میرد، آبی که روی او می‌ریزند تا غسلش بدهند، تابوت، کفن و قبر او آتش است. این‌ها را من در همان جوانی، قبل از طلبگی، از طریق آیات و روایات دیده بودم. او عین آن‌هایی که من از قرآن و روایات دیده بودم، با چشمش دیده بود و برایم تعریف می‌کرد. گفت: به قبرستان رسیدم، دیدم از قبر آن خان تا جایی که چشمم کار می‌کند، آتش بالا می‌رود. وحشت‌زده و گریه‌کنان به خانه برگشتم و به



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

پدرم گفتم: مرا بفرست تا قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام را بفهمم! پدرم خیلی خوشحال شد؛ اما به من گفت: من خرجی ندارم که به تو بدهم؛ چون وضع مادی خوبی ندارم. گفتم: من خرجی نمی‌خواهم.

وقتی پدرم اجازه داد، با کمی نان، پنیر و ماست خشک که مادرم داد، از روستای جنوب شرقی کویر اصفهان پیاده راه افتادم، به کربلا آمدم. حدود ۵۰ سال کنار حرم ابی‌عبدالله علیه السلام زندگی کردم، درس خواندم، مجتهد شدم و کتاب نوشتم. اکنون که ۸۰ سال دارم، هنوز ترس تماشای آن آتش در جانم هست. کاری کن تا با آتش فردای قیامت درگیر نشوی! نصیحت از این بالاتر؟ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾^۱ دم و بازدم شقاوت‌مندان در آتش و نفسی که فرو می‌برند و بیرون می‌دهند، صدای سنگین و وحشتناکی دارد. آتش جهنم آتش کمی نیست. این یک آیه است. البته این آیات ادامه دارد: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ».

با چشم دل به عاشورای سال ۶۱ نگاهی بیندازید! ۷۲ نفر با سعادت کامل، ۳۰ هزار نفر با شقاوت کامل، ۷۲ نفر در دنیا و آخرت برنده، ۳۰ هزار نفر در دنیا و آخرت بازنده. فردا روز دوم محرم است. وارد سرزمین کربلا می‌شوند. چه اسم عجیبی، «کرب و بلا» کرب؛ یعنی اندوه، غصه و بلا هم به معنی سختی است.



جلسه سوم

آسیه؛ الگوی تمام مردان و

زنان عالم

اهمیت اقتدای امام هدایت

خداوند مهربان در آیات پایانی سوره مبارکه نحل، ارزش‌های وجود مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام، پدر تمام پیامبران بعد از خود را بیان می‌کند. ابی‌عبدالله علیه السلام تمام آن ارزش‌ها را به ارث برد. فکر نکنیم که ارث بردن آن ارزش‌ها فقط ویژه ایشان بوده، بلکه به فرمود، خودشان که در راه مکه به کربلا فرمودند و برای ما سرمشق است، ما هم در حد ظرفیت خود می‌توانیم آن ارزش‌ها را به خودمان انتقال بدهیم و برای حضرت ابراهیم علیه السلام یک وارث و یا به فرموده قرآن مجید، یک مأموم نیکو شویم. قرآن در سوره مبارکه بقره از حضرت ابراهیم علیه السلام به امام تعبیر کرده، می‌فرماید: ﴿وَإِذْ اتَّيَلَّىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ امام؛ یعنی انسانی که مردم قدرت و استطاعت دارند به او اقتدا کنند و مأموم او بشوند. در این زمینه یقیناً کسی نزد پروردگار عذری نخواهد داشت.

در قرآن گنهکارانی را می‌شناسیم که اگر عاقبت آنان را از همین قرآن خبر نداشته باشیم، باور نمی‌کنیم که با اقتدای به امام هدایت، به عالی‌ترین مقامات الهی و انسانی رسیدند. برای نمونه از خانمی خبر می‌دهد که پروردگار با این خبر دادن در هر عذری را به روی ما تمام مردان و زنان می‌بندد. وضع این خانم خیلی عجیب است. پروردگار در صریح قرآن



او را به عنوان سرمشق تمام مردان و زنان مؤمن تا قیامت معرفی می‌کند. این در تاریخ گذشته سابقه نداشته است. ممکن است بگویند: این خانم سرمشق زنان عالم است یا این مرد سرمشق مردان جهان، ولی از عجایب است که پروردگار می‌فرماید: این زن سرمشق تمام مردان و زنان باایمان است؛ یعنی سرمشق هرچه مرد باارزش و هرچه زن باارزش. پس مردان مؤمن و زنان مؤمنه این ظرفیت و توانمندی را دارند که خود را در حد ظرفیت خویش به آخرین درجات ارزش‌ها برسانند و در حد معمولی قناعت نکنند.

فضای زندگی دربار فرعون

این خانم قبل از اتصال به ارزش‌ها، همسر یک مرد ظالم، خائن، قاتل، متکبر، خون‌ریز، پست، کافر، مشرک و بی‌دین بود. برای این که وضع شوهرش را بدانید، نمی‌گویم نزدیک به ۲۰ آیه قرآن مجید را بخوانید، ولی فقط یک آیه در ابتدای سوره مبارکه قصص را بخوانید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱ خداوند در یک آیه فرعون را منبع تمام بدی‌های فکری، اخلاقی و عملی معرفی می‌کند.

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» فرعون یک فکر انحرافی داشت. فکرش این بود که می‌گفت: من از همه برتر هستم، در حالی که دروغ بود؛ چون کافر و مشرک از همه پست‌تر است. این یک فکر انحرافی او بود. مؤمن از همه برتر است، ولی هیچ وقت برتری‌اش را به رخ کسی نمی‌کشد. مؤمن متواضع، فروتن و خاکسار است. این برتری نیز برای خودش نیست، بلکه پروردگار عالم به خاطر تقوایی که مؤمن دارد، این درجه را به او عنایت کرده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۲ هیچ وقت به رخ کسی نمی‌کشد. به مؤمن دیگر نمی‌گوید: من از تو بالاتر هستم. اگر این حرف را بزند، گناه کرده. می‌داند گناه کرده و این حرف را نمی‌زند، ولی

۱. قصص: ۴.

۲. حجرات: ۱۳.



فرعونی که به خاطر مشرک و کافر بودن، پست‌ترین پست‌ها بود، قرآن می‌فرماید: ﴿تُرَرَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱ پست‌ترین پست‌ها.

در عالم چه چیزها و موجوداتی پست هستند؟ این آدم از پست‌های عالم نیز پست‌تر بود.
به خاطر انحراف در فکر می‌گفت: من از همه بالاتر هستم. این انحراف فکری است.
آن‌هایی که فکر مستقیم دارند، ببینید.

کنه بندگی عباد خدا

در کتاب «تحف العقول» که کتاب بسیار خوبی است، حدود ۵۰۰ صفحه، از اول این کتاب
تا آخرش فقط روایات پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است، نه هیچ چیز دیگری؛ یعنی
شرح و تفصیل ندارد. فقط «قال رسول الله، قال امير المؤمنين، قال الحسن، قال الحسين»
تا آخرین ائمه ﷺ. تاریخ نوشتن این کتاب بیش از هزار سال قبل است. در این کتاب
روایتی خیلی زیبایی نقل شده که ۴-۵ خط است. من آخر روایت را می‌گویم. روایت از
سیدالشهدا ﷺ راست‌گوترین راست‌گویان عالم است. هر امامی، امام هدایت می‌باشد و
پیغمبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ راست‌گوترین راست‌گویان هستند.

شخصی در کوچه به امام حسین ﷺ رسید، گفت: «یا بن رسول الله! کیف أصبحت» این
یک اصطلاح عربی است؛ یعنی حال شما چطور است؟ امام در جواب ۸-۹ مطلب را بیان
فرموده‌اند که در آخر حرف‌ها این جمله است. باز تذکر بدهم که امام راست‌گوترین
راست‌گویان عالم است. شما در باطن خود، جواب ابی‌عبدالله ﷺ را چگونه برداشت
می‌کنید؟ وجود مقدسی که شخصیتش در تمام جهان خلقت شناخته شده‌ای است. قبل از
این که به دنیا بیاید، خدا به تمام انبیاء ﷺ او را شناسانده بود. قبل از این که به دنیا بیاید،
فرشتگان ایشان را می‌شناختند. بعد از این که به دنیا آمد، تمام جهان او را شناختند. روز

۱. تین: ۵.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

عاشورا، تمام عالم برایش گریه کردند. در جواب سؤال حالت چطور است، فرمود: «أنا أفقرُ الفقراءِ إليه»؛ گذاتر از من در پیشگاه خدا کسی نیست. من نفهمیدم یعنی چه؟ شما فهمیدید؟ این حرف راست‌گوترین راست‌گویان است که به تعارف نگفته، بلکه راست گفته. این یک فکر مستقیم است.

اخلاق و افکار منحرف فرعونیان

اما فکر انحرافی مانند فکر فرعون، می‌گوید: من از همه بالاترم و بر اساس این فکر می‌گوید: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^۱ من مالک برتر شما هستم و شما ملت مصر برده من هستید و در برابر من هیچ استقلالی ندارید. این فکر انحرافی است. برادران و خواهران! خیلی مواظب خودمان باشیم که فکر انحرافی پیدا نکنیم. اگر عالم، ثروتمند، مدیر، صندلی‌دار و یا صاحب مقام هستیم، شبانه‌روز بیدار باشیم که فکر انحرافی پیدا نکنیم. خود را از کسی در این عالم بالاتر ندانیم. نمازهای واجب یومیه، ۱۷ رکعت است، هر دو رکعت یک تشهد واجب دارد، در نماز صبح یک تشهد واجب، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا هر کدام دو تشهد واجب، خدا در این نمازهای یومیه به پیغمبرش در هر دو رکعت، واجب شرعی کرده است که درباره خودش بگوید: من شهادت می‌دهم «عبد و رسوله»؛ اول بنده او، بعد پیغمبر او هستیم. بنده هستیم؛ یعنی از خودم چیزی ندارم. چقدر این جمله زیباست. اگر من خوب متوجه شوم: «العبد و ما فی یده کان لمولاه» بدن، عقل، پوست، گوشت، استخوان، شکل، چشم، گوش و تمام اعضای درون و برونم، خانه، محل کسب، صندلی، مغازه، تجارت، مال، اسم، زبان و علمم، ملک مولایم پروردگار است. من هیچ‌گونه مالکیتی بر چیزی ندارم، حتی بر چیزهایی که دارم. دلیلش هم این است که ملک الموت با یک اشاره تمام امضاهای مرا باطل می‌کند. ۲۰۰ سند در صندوقم باشد، ملک الموت با یک اشاره تمام ۲۰۰ سند مرا باطل می‌کند، سپس به دیگران انتقال پیدا می‌کند.

۱. نازعات: ۲۴.



منیت، سرمنشأ انحرافات فکری و اخلاقی

قرآن می‌فرماید: ﴿عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾^۱ سعی کنیم فکر باطل پیدا نکنیم. خانم‌ها! آقایان و خودم! سعی کنیم راه ما به «من» نیفتد، وگرنه به گمراهی کشیده شده‌ایم. همین که راه ما به من بیفتد، من را احساس کنیم، کارمان تمام است؛ یعنی رابطه ما با پروردگار قطع می‌شود. دیگر خدا کی دوباره محبت بکند، چیزی در کتاب ببینیم، صدای پاکی بشنویم و بیدار شویم، به رفیقی بربخوریم، دوباره پیوندمان برقرار شود یا اصلاً پیوند برقرار نشود، نمی‌دانیم چه خواهد شد.

کسی در زد (این‌ها دیگر مطالب خیلی عارفانه‌ای است)، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پشت در آمده، فرمودند: کیست؟ گفت: من هستم. حضرت در را باز کردند، فرمودند: این بار هر جا در زدی، نگو من، بگو در را باز کنید! من یعنی چه؟ یک من در این عالم وجود دارد، آن هم پروردگار است. ما عبد هستیم، من نیستیم، من یعنی چه؟ جبرئیل علیه السلام هم نمی‌تواند بگوید من. در قرآن مجید درباره تمام فرشتگان عالم این آیه را می‌بینید: ﴿تِلْكَ عِبَادُ مُكْرَمُونَ﴾^۲ موجوداتی که بنده هستند، هیچ استقلالی از خود ندارند، از خودشان هیچ چیزی ندارند. زیباترین لحظات ابی‌عبدالله علیه السلام در ۵۷ سال عمرش، آن وقتی بود که از یک طرف صدای ناله ۸۴ زن و بچه به گوشش می‌رسید، از طرف دیگر با چشمش ۷۱ بدن قطعه‌قطعه روبه‌رویش افتاده بود، صورت خون‌آلودش را روی خاک گودال گذاشت، گفت: «الهی رضاً بقضائک، صبراً علی بلائک» من از خودم چیزی ندارم، تنها عبد، بنده و مملوک هستم، استقلالی ندارم، این زن و بچه از تو هستند که به من عطا کردی. این ۷۲ بدن قطعه‌قطعه از تو هستند، سرمایه‌هایی که به من دادی و خود من هم عبد تو هستم.

آن وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت ظاهر نزدیک پنج سال حاکم مملکت پهناور اسلامی بود که محل حکومتش چند برابر جغرافیایی الان ایران بود، نامه‌هایی که به استانداران

۱. نحل: ۷۵.

۲. انبیاء: ۲۶.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

می‌نوشت، در «نهج البلاغه» و کتاب‌های دیگر آمده است، ببینید! هیچ‌جا امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان حاکم مملکت یا رئیس‌جمهور امضا نکردند، بلکه فقط اول نامه می‌نوشتند: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» این نامه را بنده خدا به شما می‌نویسد.

خوب است در حق خودم اشتباه فکر نکنم، وگرنه سینه‌ام را سپر می‌کنم. اگر اشتباه فکر کنم، همه چیز را برای خودم می‌دانم، آنگاه بخیل می‌شوم، همه چیز دیگران را برای خودم می‌دانم، حرص می‌زنم که آن‌ها را هم به طرف خودم بکشانم. اگر اشتباه فکر کنم، مانند ماهی در دریای شهوات حرام غرق می‌شوم، شهوات «من»؛ اما اگر در کنار لذت‌ها بگویم که تمام عوامل ایجاد لذت، ساخت خداست و نزد من امانت‌اند، پروردگار راه هزینه‌اش را به من ارائه کرده است: ازدواج یا صبر و نیفتادن در گناه. این فروتنی و بندگی است؛ اما فرعون این اشتباه سنگین را در فکر داشت. من این‌ها را می‌گویم که بدانید زن جوان این شخص خبیث، با قبول هدایت پروردگار عالم و اقتدای امام هدایتی مانند موسی بن عمران علیه السلام به کجا رسید؟!

ما می‌توانیم با اقتدا به ابی‌عبدالله علیه السلام در حد خودمان، هر کسی در هر ناحیه‌ای که زندگی می‌کند، زهیر، بریر، حبیب بن مظاهر، عابس بن شیبب یا حرّ شویم. هر کدام در هر حوزه‌ای که هستیم. کسی که آلوده به گناه است، می‌تواند با اقتدا به ابی‌عبدالله علیه السلام حرّ شود. در قیامت نمی‌تواند بگوید: آلوده بودم و نمی‌شد از آلودگی بیرون بیایم. دیگر آلوده‌تر از حرّ که در کربلا نبوده؛ نان‌خور بنی‌امیه بود. به قصد این‌که جلوی ابی‌عبدالله علیه السلام را بگیرد، آمد. قصدش هم عملی شد. ابی‌عبدالله علیه السلام را به ۳۰ هزار گرگ تحویل داد؛ اما ساعات آخر به ابی‌عبدالله علیه السلام اقتدا کرد، دیدید که چه شد. کسی نمی‌تواند در قیامت در پیشگاه خدا اقامه عذر کند و بگوید: من به این دلیل معذور بودم، نشد آدم شوم؛ چون قبول نمی‌کنند.

هدایت‌پذیری آسیه علیها السلام با وجود فسادهای فردی و اجتماعی فرعون

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا» چند دستگی ایجاد کرد، وحدت ملت را شکست، جامعه را چند حزبی کرد، تمام حزب‌ها رودرروی هم قرار گرفتند. سخت‌ترین ضربه را به



وحدت ملت زد: «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» عدهای را با پخش پول بالا آورد، عدهای را با جلوگیری از رشد، ضعیف و ناتوان کرد: «يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ» جوان‌های مردم را ذبح کرد «و يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» مادران داغ‌دیده را زنده نگهداشت تا شب و روز بر داغ جوان‌های ذبح شده گریه کنند: «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» فسادی نبود که انجام نداده باشد. این خانم، همسر چنین کسی بود؛ اما تا صدای حضرت موسی عليه السلام را شنید، دید صدا، صدای حق، صدای خدا، جهان، حقیقت، عقل، وجدان، صدق و درستی است، قبول کرد. خانمی که استاد، دانشگاه و دبیرستان ندیده، درباری بود، دستش در بیت المال آزاد و جوان بود؛ چون سوگلی فرعون که ۸۰ ساله نبود، خانمی بود که جوانی، زیبایی و توانمندی داشت، ملکه مملکت بود. خانمی که می‌دانست اگر دعوت خدا را قبول کند، باید از تمام آنچه که دارد، بگذرد. شما جوان عزیزم! از یک دوست دختر نامشروع نمی‌توانی بگذری؟ شما دختر خانم بزرگوار! از یک پسر نامحرم نمی‌توانی بگذری؟ فردای قیامت به خدا نمی‌توانی بگویی نشد. می‌دانی آسیه عليها السلام از چه چیزهایی گذشت؟ باید بنشیننی چیزهایی که گذشت، روی کاغذ بیاوری. این گذشت خیلی فوق‌العاده بود. گاهی اقتدا به امام هدایت، چنین گذشت‌هایی را می‌خواهد. اگر امروز ما به ابی‌عبدالله عليه السلام اقتدا کنیم، یک صدم آسیه هم نیاز به گذشت نداریم؛ چون ما نه شاه هستیم که بخواهیم از شاهی گذشت کنیم، نه دختر خانم‌های ما ملکه مملکت هستند که بخواهند از ملکه بودن خود گذشت کنند.

اقتدای به ابی‌عبدالله عليه السلام مگر چقدر گذشت می‌خواهد؟ امام حسین عليه السلام به حضرت ابراهیم عليه السلام اقتدا کرد و ارزش‌های او را ارث برد. مگر چقدر گذشت کرد؟ در حد ظرفیت ملکوتی خود. ما در پیشگاه خدا چه عذری داریم؟ خیلی‌ها پایبند این فرهنگ باطل هستند، همیشه می‌گویند: نمی‌شود، نشد. پروردگار این را قبول ندارد. فرعون خیردار شد که حضرت آسیه عليها السلام به خدا ایمان آورده و فرهنگ الهی را قبول کرده، عبدالله و اهل عبادت شده، به او گفت: (از دینت) برگرد! گفت: من بر نمی‌گردم. گفت: تو را می‌دهم بخواه‌ای، دو کف دست و روی میچ پایت را

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

میخ بلند بکوبند و به زمین بدوزند: ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾^۱ فرعون، شکنجه‌گر خطرناکی بود. آسیه علیها السلام گفت: هر کار دلت می‌خواهد، بکن! من از خدا و امام هدایت‌م، حضرت موسی علیه السلام دست بر نمی‌دارم. او را خوابانند، این که زنده‌زنده با چکش‌های بزرگ چهار میخ به بدن کسی بکوبند و شخص را به زمین بدوزند، دردش خیلی زیاد است، مخصوصاً بدن زن که لطیف‌تر از مرد است. بعد هم دستور داد کارمندانش یک سنگ ۳۰۰-۴۰۰ کیلویی را بلند کرده و رها کنند تا روی بدن آسیه علیها السلام بیفتد، بدن را با خاک یکسان کند. قرآن می‌فرماید: وقتی این سنگ را بلند کردند، آسیه علیها السلام به پروردگار گفت: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي لِي عِنْدَكَ بَيِّنَاتٌ مِّن رَّبِّهِ وَرَبِّكَ بِرَأْسِي كَرِيمٌ»^۲ پروردگار من! خانه‌ای کنار رحمت خودت در بهشت برای من بنا کن: ﴿وَتَجَنَّبَنِي مِّن فَرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَتَجَنَّبَنِي مِّنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳ روح پرواز کرد.

پاداش خدا به هدایت‌پذیری آسیه علیها السلام

اکنون نظر خدا را درباره آسیه علیها السلام بشنوید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ﴾^۳ خدا می‌گوید: من این زن را برای تمام مردان و زنان مؤمن تا قیامت سرمشق دین‌داری، عبادت، بندگی و عمل صالح قرار دادم. در سه شب احیا نیز یادتان نرفته، در حالی که اشک می‌ریختید و قرآن روی سر گذاشتند، به پروردگار گفتید: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ» فارسی آن این است: خدایا! به حق هر مؤمنی که در این قرآن او را مدح و ثنا گفتی! که یکی از آن مؤمن‌ها، این خانم است. شب احیا گفتید: خدایا! به حق این خانم، امشب ما را قبول کن! این نتیجه اقتدا به امام هدایت است. امام حسین علیه السلام چگونه به حضرت ابراهیم علیه السلام اقتدا کرد که تمام وجودش حسن فعلی و فاعلی شد؟! از نظر دین هم احسن دین و شهادتش نیز احسن شهادت شد؟ از کجا احسن شهادت

۱. فجر: ۱۰.

۲. تحریم: ۱۸.

۳. همان: ۱۱.



می‌گوییم؟ از آنجا که پیغمبر ﷺ فرمود: آقای تمام عالم، شهیدان هستند و آقای تمام شهیدان ۷۲ نفر کربلا و آقای ۷۲ نفر شهدای کربلا حسین من ﷺ است؛ یعنی حسین آقای تمام شهیدان اولین و آخرین است. احسن دین، احسن روح، احسن فکر، احسن عمل، احسن مرگ و احسن شهادت است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»^۱.

روضه حضرت رقیه رضی الله عنها

برادران و خواهران! کدام یک از شما دختر سه ساله دارید؟ من می‌توانم برای شما مصیبت این دختر بچه را بخوانم؟ الحمد لله دختران ۳-۴ ساله شما امشب همه سالم و خوب هستند؛ یعنی امشب که به خانه می‌روید، می‌دوند، از شما استقبال می‌کنند، می‌نشینید دستی به سر و صورت آن‌ها می‌کشید. اگر برادر این دختر که یکی دو سال بزرگ‌تر است، وقتی شما نبودید، او را زده باشد، این بچه به برادر گفته: بگذار بابا بیاید! از کربلا تا شام هر جا به این سه ساله سیلی، تازیانه و کعب نی زدند، می‌گفت: بگذار پدرم را ببینم، به او می‌گوییم؛ اما چهل منزل بابا را ندید. وقتی در خرابه به آن‌ها منزل دادند، آنجا بود که زبان گرفت:

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم؟

اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
به بالینم طبیعی یا حبیبی از این هر دو یکی بودی چه بودی

دیگر خانم‌ها، دخترها و خواهرها از گریه او نتوانستند تاب بیاورند. تمام خرابه یکپارچه گریه شد. تا سر بریده پدرش را برایش آوردند، فقط مهلت پیدا کرد از پدر سه سؤال کند: «یا أبتاه! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَي صِغَرِ سَتِي» با این سن من، مگر وقت یتیمی ام بود؟ «مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ» چه کسی رگ‌های گلویت را بریده؟ «مَنْ ذَا الَّذِي خَصَّيكَ بِدِمَائِكَ» چه کسی محاسنت را با خون پیشانی‌ات خضاب کرده است؟^۲

۱. بخشی از زیارت وارث.

۲. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، طریحی، صص ۱۳۶-۱۳۷.

جلسه چهارم

فلسفه دین داری

سودسانی به انسان؛ هدف پروردگار از خلقت

دو آیه از سوره مبارکه لقمان و نساء قرائت می‌کنم که محور هر دو آیه یک حقیقت است و زندگی تمام انبیا، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و اولیای الهی بر این محور و بردشان در دنیا و آخرت نیز به همین خاطر بوده است. در سوره احزاب، خداوند از باب محبت و لطفش به بندگان، از آنان دعوت کرده است که شما نیز زندگی خود را بر همین محور قرار دهید؛ چون هدف پروردگار عالم این است که به بندگان در دنیا و آخرت سود برساند. از زمانی که حضرت آدم علیه‌السلام را آفرید تا روز برپا شدن قیامت، ضرر یک نفر را نه خواسته و نه می‌خواهد. معنی ندارد وجود مقدسی که ارحم الراحمین، اکرم الاکرمین، ودود، حنان، مئان و منعم است، ضرر کسی را بخواهد. مگر خدا - نعوذ بالله - ظالم است؟ ظالم ضرر دیگران را می‌خواهد؛ اما پروردگار عالم عدل و احسان محض است. چنین وجود مقدسی، نمی‌شود زیان و ضرر کسی را بخواهد.

در قرآن مجید یا کتاب‌های آسمانی گذشته، هر دعوتی که خداوند از بندگان کرده، فقط دعوت به خیر، سود و منفعت بوده است و هر نهی نیز، نهی از شر، زیان و ضرر. من بیش از ۵۰ سال است در آیات قرآن مجید کار کرده‌ام، کار سنگینی هم کرده‌ام و تا حدی آیات قرآن کریم را می‌شناسم. این‌که می‌گویم تا حدی؛ چون غیر از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام، در توان عقل و اندیشه کسی نیست که در حد کامل، حتی یک آیه قرآن مجید را بشناسد. درباره قرآن از قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم که می‌فرماید: «لا تُحصی



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَوَائِبُهُ^۱ شگفتی‌های قرآن قابل شمارش نیست؛ یعنی نعمتی بی‌پایان است. هر کسی به اندازه ظرفیت عقلی و علمی خود به (منظور و مفهوم) آیات قرآن مجید پی می‌برد، آن هم نه به اعماق آیات.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: هر آیه‌ای هفتاد معنا دارد، مثلاً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هفتاد معنا دارد. هر معنایی نیز ۷۰ معنا دارد؛ یعنی ۴۹۰۰ معنا می‌شود. ما از این ۴۹۰۰ معنا، چند مورد را توانسته‌ایم به دست بیاوریم؟ مفسرین قرآن مجید چند معنا را به دست آورده‌اند؟ در قرن هفتم هجری تفسیری نوشته شده که زیاد هم چاپ شده، من نمی‌دانم تعداد چاپش چند بار است، این تفسیر را زیاد مطالعه کرده‌ام. به آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که رسیده، راهنمایی کرده، می‌گوید: اگر کسی با این راهنمایی من حوصله داشته باشد، می‌تواند از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یک میلیون معنا در بیاورد. حتماً عمر خودش کفاف نمی‌داده.

حکمت جعل تکالیف از سوی خداوند

ما تنها ظاهری از قرآن را می‌بینیم؛ یعنی قرآن مجید را به صورت الفاظ می‌بینیم؛ اما قدرت ورود به اعماق آیات را نداریم. قرآن علم الله و حکمت الله است. در حدی که من خودم در این ۵۰ سال در آیات قرآن کار کرده‌ام، یکی از زیباترین آیات قرآن این آیه است: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»^۲ خدا یقیناً برای بندگانش ضرر نمی‌پسندد. برای چه ضرر پسندد؟ پسندیدن ضرر؛ یعنی روا داشتن ظلم و ستم. این که من خوشم می‌آید بنده‌ام در دنیا ضربه ببیند، در آخرت هم به جهنم برود، به چه دلیل؟ به چه علت؟ در فرهنگ دینی‌مان، می‌گویند فردوسی می‌گوید؛ ولی این برای فردوسی نیست. او مطلبی که دارد، ترجمه است. خیلی هم زیبا ترجمه کرده؛ چون فردوسی فقط شاعر نیست، بلکه دانشمند،

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲. زمر: ۷.



حکیم، عالم و یک شیعه فوق العاده‌ای است که به خاطر شیعه بودن ضربه شدیدی به او زده شد. داستانش در کتاب‌ها نوشته شده. این فرهنگ شیعه است، من شاید ۵۰-۶۰ فرهنگ را مطالعه کرده‌ام، البته در دنیا فرهنگ زیاد است، شاید الان در دنیای غرب ۲۰۰ ایسم (مکتب) باشد، در دنیای شرق هم که دریاوار مکتب وجود دارد. اگر توانستید، تاریخ هندوستان را مطالعه کنید! در هندوستان ۱۵ میلیون دین وجود دارد، ولی این مسئله برای فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و شیعه است. ایشان می‌گویند:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

این ترجمه یک جمله از «نهج البلاغه» است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: والله! اگر هفت آسمان را با هرچه که زیر آن است، اولاً حجم هفت آسمان از نظر علم معلوم نیست، هیچ کس نمی‌داند حجم هفت آسمان را چگونه معلوم می‌کنند. امروزه می‌گویند: نور ستاره‌ای را رصد کردند، دیدند ۵۰۰ میلیارد سال پیش، ثانیه‌ای ۳۰۰ هزار کیلومتر حرکت کرده، تازه به ما رسیده است. برای دانشمندان هم معلوم نیست که این آسمان، آسمان اول است یا دوم یا هفتم؟ اصلاً روشن نیست. اگر هفت آسمان را با هرچه از موجودات که زیر آن است، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدهند که در برابرش از مورچه‌ای پوست جویی را که با دهان به لانه‌اش می‌برد، بگیرد، فرمود: والله! من این کار را نمی‌کنم. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که یک عبدالله و بنده است، رضایت نمی‌دهد به اندازه پوست جو به یک مورچه ستم کند، خدای بی‌نهایت، با اوصافی که ما در دعای جوشن کبیر از او خبر داریم، به بندگانش ستم می‌کند؟ برای چه ستم کند؟

۳۰ هزار نفر به قصد کشتن ابی‌عبدالله علیه‌السلام به کربلا آمدند. ایشان تا طلوع آفتاب روز عاشورا اجازه شروع جنگ و حتی انداختن یک تیر به سمت دشمن را نداد. اجازه کشتن زخمی‌ها و بستن آب به روی دشمن را نداد، ولی آن‌ها تمام این کارها را کردند. این بنده واقعی حاضر به ظلم، حتی به دشمن نبود، خودش برای چه ظلم کند؟ پروردگار چه نیازی به ستم کردن بر بندگانش دارد؟

خدای منفعت‌رسان به بندگان

خداوند در دنیا سفره‌ای پهن کرده، به تعبیر خودش در قرآن، تحت عنوان نعمت‌های ظاهری: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱ و در آخرت هم سفره‌ای به عنوان جنّات پهن کرده که در قرآن می‌گوید: پهنای بهشت، مانند پهنای کل آسمان‌ها و زمین است. به بندگان فرموده هرچه نعمت در این دنیا قرار دادم، بر شما حلال است؛ اما یک شرط دارد و آن این که نعمت‌های مرا از راه مشروع بر سر سفره خود بگذارید. با همین یک شرط، به بندگان زور گفته است؟ از راه مشروع؛ یعنی این سفره‌ای که می‌خواهی برای خود و خانواده‌ات پهن کنی، بدون تجاوز به حق احدی، حتی بدون تجاوز به حق یک مورچه، آن را پهن کن! این که حرف خیلی حکیمانه و دعوت خیلی عاشقانه و مهربانانه‌ای است. به من بگوید: بنشین بخور! نوش جان، ولی بدون این که در به دست آوردن این لقمه، به یک نفر، حتی به یک حیوان ظلم کنی. فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: هرگز حیوانی را بیش از اندازه طاقتش بار نکنید! فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: حیوان را تشنه و گرسنه نگذارید! این‌ها که حرف‌های خیلی حکیمانه‌ای است.

می‌گوید آنچه در دنیا خلق کردم: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۲ اسم لام «لکم» در ادبیات عرب، لام منفعت است «خَلَقَ لَكُمْ»؛ یعنی برای همه شما. اختصاصی نیست که این نعمت‌ها برای گردن کلفت‌ها باشد و افراد ضعیف باید بمیرند، نه، خدا اخلاق ستمگران را ندارد که بگوید: همه چیز برای ما، بقیه هم له شوند؛ کاخ برای ما، برای ضعیفان حتی کوخ هم نباشد. بهترین داروها برای ما، یک اسپرین هم حق ضعیف نباشد. بهترین گوشت و نان برای ما، ضعیف بمیرد. این اخلاق خدا نیست. خدا می‌گوید: «خَلَقَ لَكُمْ» نعمت‌ها برای همه، ولی بدون این که به کسی تجاوز شود و یا حق و مال کسی را ببرند. بدون این که اسراف و تبذیر شود.

۱. لقمان: ۲۰.

۲. بقره: ۲۹.



لزوم توجه به فرهنگ الهی برای اصلاح جامعه

فرهنگ الهی خیلی از این مهمانی‌ها، عروسی‌ها و ولیمه‌مکه‌ای‌ها را قبول ندارد. آن‌ها را شرعی و اخلاقی نمی‌داند. مواسات را قبول دارد؛ یعنی بخور و بخوران؛ برای خودت سفره پهن کن، برای دیگران هم پهن باشد. به تو برسد، به دیگران هم برسد. در اسلام کوخ‌نشینی، فاصله طبقاتی، ثروتمند و فقیر، ثروتمند و مسکین، طبقات بالا و پایین اجتماع و رئیس و مرئوس وجود ندارد. در اسلام وقتی در جمعیت می‌نشینند، بالا و پایین وجود ندارد. پیغمبر ﷺ وارد مسجد می‌شد، بالا و پایین نبود. پیغمبر ﷺ جلو می‌ایستاد، همه اقتدا می‌کردند. اگر سخنرانی بود، به ستون تکیه می‌داد و حرف می‌زد. بعدها دستور داد منبر سه پله‌ای درست کردند، روی آن می‌نشست. وقتی منبر نداشت، وسط می‌نشست، مردم نیز دور حضرت می‌نشستند. اسلام برای کسی امتیاز قائل نبوده و نیست، مگر به تقوا، آن هم بین خود و خدا. در اسلام غفلت از حال مردم وجود نداشت. امروزه می‌گویند: بین مردم بروید، ببینید درد مردم چیست؟ تازه حرفش درآمده است؛ اما ۱۵۰۰ سال پیش، در گرمای شرجی ۵۰ درجه کوفه، بعد از نماز ظهر و عصر که همه برای ناهار رفته و در هوای خنک خانه خواب بودند، امیر کشور، علی بن ابی‌طالب علیه السلام تک و تنها در کوچه‌های کوفه از این محل به آن محل می‌گشت، تا بعد از ظهر تمام شود. به او می‌گفتند: علی جان! شب‌ها را که ۳-۴ ساعت بیداری و در خانه خدا اشک می‌ریزی، نماز می‌خوانی و سجده می‌کنی، روز هم که به کار مردم می‌رسی، بعد از ظهر را برو دو ساعت بخواب! می‌فرمود: می‌ترسم مظلومی مشکل داشته باشد، با خود بگویند: علی الآن در حال استراحت است، وقتی از خواب بیدار شد، بروم. آن دو ساعت در گرفتاری بماند. اگر فردای قیامت خدا مرا گیر بیندازد، من تحمل ندارم. این اسلام است.

مصلحت انسان در عمل به دین

خدا ضرر هیچ کس را نمی‌خواهد، نه مرد و نه زن. اگر خدا به زنان و دختران جوان بامحبت، لطف و عنایت فرموده: حجاب! اگر در قرآن کریم (سوره نور و احزاب) فرموده،

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

خودش نیز علتش را گفته است. به خاطر این که با روی باز، موی باز و بیرون بودن زیبایی، دیگران آن‌ها را آزار ندهند، به آنان متلک نگویند، خدایی نکرده آزار بدنی نرسانند، آن‌ها را سوار ماشین نکنند و بدزدند، جوان‌ها با دیدن آن‌ها عاشق و بیمار نشوند و به خودشان لطمه نزنند. علت دیگری ندارد. اگر بعضی از خانم‌ها و دخترهای جوان می‌خواهند نیمه عریان باشند، باشند، این که پروردگار عالم دعوت به حجاب کرده، برای این است که خواسته جلوی ضرر را بگیرد، علت دیگری ندارد. اگر تمام خانم‌ها نیمه عریان باشند، به خدا چه زیانی می‌رساند؟ یا اگر همه زنان در حجاب الهی باشند، به حال خدا چه سودی دارد؟

بیایند راست بگویند، در دادگاه‌ها درصد بالایی از طلاق‌ها به خاطر این است که زن و مرد راحت همدیگر را می‌بینند. درصد زیادی از فسادها و روابط نامشروع برای همین بی‌بند و باری‌هاست. راستش را نمی‌گویند. خدا ذره‌ای ضرر بندگان را نمی‌خواهد. اگر می‌گوید ربا حرام است، برای این بوده که خیلی از رباخورها تمام بود و نبود رباگیر را برده‌اند، حتی خانه‌اش را گرفته‌اند و خانواده‌اش را به خاک سیاه نشانده‌اند. ده میلیون تومان قرض داده، ۱۰۰ میلیون تومان از طرف برده است. گوشواره‌های دخترش، گردن‌بند همسرش و آپارتمانش را برده، کمترین رحمی هم نکرده‌اند. اگر خدا مسائلی را حرام کرده؛ چون ضرر داشته است. اگر مسائلی را واجب کرده؛ چون خیلی سود داشته. من کاری به سود ظاهری عبادات ندارم. این‌ها را هم فلسفه عبادات نمی‌دانم، و الا یک دکتر متخصصی که آمریکا هم درس خوانده بود، در یکی از بیمارستان‌های مهم ایران، به من می‌گفت: طبق آماری که ما از بیمارها داریم، سکتة در افراد نمازخوان خیلی کمتر از بی‌نمازهاست. گفتیم: چرا؟ گفت: بیشتر سکتة‌ها برای نصف شب تا صبح است. این‌هایی که صبح بلند می‌شوند تا دو رکعت نماز صبح بخوانند، خون‌شان از دیگران رقیق‌تر است، کمتر سکتة می‌کنند. نمی‌خواهم بگویم فلسفه نماز رقیق کردن خون است؛ اما قطعاً فلسفه نماز، ضرر نزدن به مردم است. فرض کنیم رقیق شدن خون هم یکی از فواید نماز باشد.



توجه دین به حق و حقوق فردی و اجتماعی

من که می‌خواهم برای وجود مقدس پروردگار دو رکعت نماز واقعی بخوانم، روی فرش خانه‌ام بخوانم، باید یک نخ این فرش حق کسی نباشد، و الا نمازم باطل است. لباسم نباید حق کسی باشد، و الا نمازم باطل است. آب وضو، غسل و خاک تیمم باید حق کسی نباشد. اگر فرش، خانه، آب وضو، غسل و خاک تیمم من از دزدی، ربا، غصب، رشوه، اختلاس، پول عرق‌فروشی، قمار و پول‌های حرام دیگر، مثل ارث خواهر و برادر باشد، اگر اهل عبادت و حج باشم، تمامش باطل است. به مکه می‌روم، دو حوله روی دوشم می‌اندازم و یک حوله هم به کمرم می‌بندم، داخل مسجد شجره می‌آیم، یک نخ حوله‌ام برای دزدی، رشوه، تقلب، کم‌فروشی و یا غصب باشد، وقتی می‌گویم: «لیک اللهم لیک، لا شریک لک لیک، انّ الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لیک» محرم می‌شوم، ولی حجّم باطل است. وقتی برگردم، همسرم به من حرام است. باید تا سال دیگر دوباره بروم، حج انجام بدهم و برگردم که همسرم به من حلال شود. سود عبادت برای وقتی است که به احدی تجاوز نکند. این حرف دین است. کجای دین بد است؟ کجای امر و نهی خدا ظالمانه است؟ این‌ها که همه محبت به خلق و مردم است. این یکی از زیباترین آیات بود که خدا ضرر یک نفر را هم نمی‌پسندد. نمی‌پسندد که خودش به کسی ضرر بزند.

ممانعت دین از تزییع حقوق آحاد مردم

روایت خیلی جالبی که از نخبه‌های روایات است، بخوانم. کسی نزد امام صادق علیه السلام آمد، شیعه هم بود، گفت: یابن رسول الله! حج بر من واجب شده، خدمت شما آمده‌ام تا خداحافظی کنم. امام نپرسیدند: مسائل حج را بلدی یا نه؟ شیعه بود، حتماً می‌دانست. نمی‌شود شیعه مسائل حجش را بلد نباشد. تنها سؤالی که امام کردند، این بود: به کسی بدهکار نیستی؟ تو که به سوی خانه خدا می‌روی؛ یعنی حق کسی به گردنت نیست. خیلی حرف است؛ یعنی جامعه از دست تو آزاد است؟ قوم و خویش، پدر و مادر، برادرها، دامادها،

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

عروس‌ها، عمه‌ها، خاله‌ها، همسایه‌ها و کاسب‌ها، کسانی که با آن‌ها ارتباط تجاری داری، همه آزادند؟ عرض کرد: یابن رسول الله! یک نفر از من طلبکار است که از گروه مُرَجَّئَه^۱ می‌باشد. مرَجَّئَه طایفه‌ای به قول شما خیلی بی‌دین بودند، گفت: یک مرَجَّئَه از من طلبکار است؛ یعنی یابن رسول الله! یک نفر مزخرف، عوضی و بی‌دین از من هم طلبکار است، حال اگر پول این شخص بی‌ارزش را ندهیم، به جایی بر نمی‌خورد.

اَئِمَّةُ مَاءِ الْبَيْتِ^۲ هیچ وقت عصبانی نمی‌شدند. اخلاق آنان، کاملاً الهی بود. خیلی نرم به او فرمودند: اگر طلب او را بدهی، هزینه رفتن مکه و برگشتن را داری؟ چون برای مکه رفتن، نه مهمانی جزء حج است، نه مهمانی دادن بعد از حج و نه سوغاتی خریدن؛ رفتن به حج؛ یعنی پول بلیط رفت و برگشت، قربانی، احرام، هتل مکه و کاروان را داشته باشم، چیز دیگری جزء حج نیست. فرمود: اگر طلب این شخص مرَجَّئَه را بدهی، هزینه رفت و برگشت را داری؟ گفت: نه، یابن رسول الله! فرمود: حج بر تو واجب نیست و رفتن حرام است. اکنون که بیرون رفتی، برو بدهی خود را بده! کدام حج؟ به حج پروردگاری می‌روی که با خوردن مال مردم بر تو خشمگین است، آنگاه آمدی بی‌دینی او را علم کرده‌ای که من مجوز بدهم مال مردم را بخوری؟

مگر نشنیده‌اید که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر شمر خنجری که در گودال با آن سر پدرم را از بدن جدا کرد، خون به آن خنجر مانده است، نزد من امانت بگذارد، هر وقت به در خانه من بیاید و بگوید: یا علی بن الحسین! امانت مرا بده، سالم به او تحویل می‌دهم. این دین است. مردم ما چقدر به این شکل دین دارند؟ چقدر مردم ما تابع پروردگار و اهل بیت علیهم السلام هستند؟

۱. «مُرَجَّئَه» یا «مرجئیان»، فرقه‌ای کلامی از مسلمانان بودند که اعتقاد داشتند نباید در مورد کافر یا مؤمن بودن کسی در این دنیا اظهار نظر کرد؛ بلکه می‌بایست تعیین وضعیت آن را تا قیامت به تأخیر انداخت. از نظر مرَجَّئَه، تنها ایمان قلبی کافی است و هر کسی با ادعای مسلمانی نیز در حکم مسلمان است. بسیاری معاویه را مبتکر این فرقه دانسته، بنی‌امیه را مروجین آن معرفی کرده‌اند. (تاریخ تشیع، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، چاپ دهم، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۴۶).



حرف پایانی و روضه گفت‌وگوی حضرت زینب علیها السلام با بدن برادر

برادرانم! خواهرانم! در این محرم و صفر از فرهنگ ابی‌عبدالله علیه السلام، اقتدای به حضرت و دین‌داری نمونه یاران ابی‌عبدالله علیه السلام استفاده کنید. تمام این عزاداری، گریه، زنجیر، سینه زدن و غذا دادن‌ها بسیار عالی هستند و باید هم باشند. خود حضرت زین العابدین علیه السلام دو سال در مدینه به عزاداران و گریه کنندگان نهار و شام می‌دادند. باید باشد، ولی این‌ها در اولویت بعد از رعایت حلال و حرام خداست. در اولویت بعد از رعایت حجاب، مال مردم، اخلاق الهی و اخلاق خانوادگی است. تا در جامعه ما فساد هست و در دولت و ملت حرام الهی رواج دارد، مشکلات ما حل نمی‌شود.

حرف امشب تمام شد. این حرف‌ها، حرف‌های تامی است. شب‌جمعه، شب ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است. آن دو آیه سوره لقمان و سوره نساء هم ماند، شرحش مقداری زمان می‌خواهد. این دو آیه از عجایب آیات قرآن است.

یادم نمی‌آید در عمر منبرم و خوشحال هم هستم که شب‌جمعه، گرچه شب شهادت امامی دیگر بوده، من غیر از مصیبت ابی‌عبدالله علیه السلام مصیبت دیگری خوانده باشم. به قول تهرانی‌ها دست و دلم به مصیبت دیگری نمی‌رود که بخوانم. گویا مرا به مصیبت دیگری راه نمی‌دهند. نمی‌دانم. از شما می‌پرسم. شما هم جواب مرا نمی‌توانید بدهید، هیچ کس نمی‌تواند جواب بدهد که: برادران و خواهران! کشتن یک نفر چقدر اسلحه لازم دارد؟ بیشتر از یک خنجر؟ با یک خنجر می‌شد او را بکشند. با یک تیر سه شعبه که می‌توانستند؛ اما چقدر اسلحه؟ چه کار کردند که وقتی خواهر آمد، مجبور شد سه سؤال کند: اول «أ أنت اخی» تو برادر منی؟ دوم «و ابن والدی» تو پسر علی علیه السلام پدر منی؟ «و ابن اُمی» تو پسر فاطمه زهرا علیه السلام مادر منی؟ برای ما ننوشته‌اند چگونه ابی‌عبدالله علیه السلام را شناخت. برادر که سر در بدن نداشت، لباس‌هایش را برده بودند، حتی پیراهن کهنه‌اش را هم بردند، پس به چه نشانی شناخت؟ نمی‌دانم، ولی بچه‌ها دیدند عمه دو دستش را روی خاک گذاشت و لب‌هایش را روی گلوی بریده:

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

هرگز کسی چون من تن بی سر نبوسید بوسیدم آنجایی که پیغمبر ﷺ نبوسید
زهرا نبوسید، حیدر نبوسید حتی نسیم صحرا نبوسید



جلسه پنجم

حق و حقوق در اسلام

اسلام با برترین نظام حقوقی

من بر خود واجب می‌دانم با خبرهایی که از بحث قبل دارم، از طریق دوستان باز هم دربارهٔ حقوق مردم مطالبی را به محضر مبارک و نورانی شما مردم عزیز و ملت بزرگوار ایران برسانم. ابتدا با هم نظری بیندازیم، ببینیم خداوند متعال ما را به چه مقدار به حق و رعایت آن دعوت کرده است؟ البته در اسلام حقوق بحث گسترده‌ای است که نمونه‌اش را هیچ مکتب و مذهبی در کرهٔ زمین ندارد. این را چون من یک مسلمانم نمی‌گویم، بلکه این اعتراف و اقرار دانشمندان بانصاف جهان است. در شرق و غرب استادان، دانشمندان و حقوق‌دانانی هستند که دربارهٔ حقوق در اسلام مقالات، داوری و قضاوت‌هایی دارند که بسیار باارزش بوده، دلیل بر انصاف آنان است. با این که هم‌دین ما نیستند و به نظر می‌آید که باید منکر باشند، ولی انکار نکرده، بحث حقوقی ما را برترین و گسترده‌ترین بحث می‌دانند.

تأثیر هدایت‌گر نظام حقوقی اسلام

وقتی خودم کتاب «نظام خانواده در اسلام» را نوشتم، در زبان فارسی تاکنون حدود ۴۰ بار چاپ شده، بعضی چاپ‌هایش ۳۰ هزار تیراژ داشته، فکر نمی‌کردم از این کتاب این قدر استقبال بشود. فکر می‌کنم نورانیت آیات و روایاتی که در این کتاب به کار گرفته شده، سبب استقبال از این کتاب گشته است. در چهارچوب خانواده، از ولادت تا مرگ، ۳۰ بحث تولد انسان تا ازدواج، تشکیل زندگی و بچه‌دار شدن، پایان زندگی و ارث و... به شش زبان ترجمه

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

شده است. روزی با هواپیما به آلمان می‌رفتم، جلسه‌ی خیلی مفصلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام بود، دعوت داشتم، بیش از هزار نفر در آن جلسه شرکت داشتند. در هواپیما ترجمه‌ی ترکی استانبولی‌اش را در دست چند جوان ترکیه‌ای دیدم که می‌خواندند. البته من خود را معرفی نکردم. آن‌ها نزدیک صندلی من نشسته بودند. وقتی بنا شد این کتاب را به انگلیسی ترجمه کنند، آن انتشارات برای این که خیلی خوب به انگلیسی ترجمه شود، به یک خانم آمریکایی که به زبان فارسی تسلط بالایی داشت، به نام خانم «مورگان» دادند. انتشاراتی او را می‌شناخت، من اصلاً نمی‌دانستم چه کسی است، خبر هم نداشتم که این کتاب به انگلیسی ترجمه شده. کتاب فارسی به آمریکا رفت و خانم مورگان شروع کرد به ترجمه کردن، وقتی ترجمه‌اش تمام شد، صاحب انتشارات به من گفت: به آن خانم پیغام دادم، فکس زدم و گفتم: اگر می‌بینی ۶۰۰ صفحه‌ی مفصل است، خلاصه‌اش کن! این خانم مسیحی به من گفت: نه، در این کتاب به روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله شما برخورد کردم که فرموده: اگر پدر یا مادر فرزندش را ببوسد، به عنوان حقی که بچه بر پدر و مادر دارد؛ یعنی بچه حق دارد که مورد محبت پدر و مادر قرار بگیرد؛ یک حق الهی، انسانی و اخلاقی بر پدر و مادر دارد که او را ببوسند، بچه باید حرارت لب پدر و مادر را لمس کند؛ چون روی او اثر مثبتی می‌گذارد، به بچه انرژی می‌دهد، این عبادت است. گفته بود: این دین شما مرا مات‌زده کرده، این چه دینی است؟ چه می‌گویید؟ من مسلمان و شیعه شده‌ام. اسم خارجی خود را عوض کرده، اسمم را زینب گذاشته‌ام. بعد که کتاب را ترجمه کرد، به ایران آورد و مشهد رفت، یک سال هم کنار حرم حضرت رضا علیه السلام ماند. بعد سر زندگی‌اش برگشت. تازه من تمام حقوق زن، شوهر، فرزندان، دختر و پسر را در این کتاب نیآورده‌ام، بلکه دورنمایی از حقوق این‌ها را آورده‌ام. اگر می‌خواستم تمام حقوق را بیاورم، باید حدوداً چهار هزار روایت را می‌آوردم.

اختلافات خانوادگی ناشی از ناآگاهی از دین

کدام مکتب در این عالم به این گستردگی برای زن، شوهر و فرزند طرح حقوق ریخته است؟ اگر زن و شوهرها ۴۰ حدیث از این چهار هزار روایت را بلد بودند و به آن اعتقاد



داشتند، به هیچ دادگاهی برای طلاق مراجعه نمی‌کردند. فقط ۴۰ حدیث. شما فکر می‌کنید این کسانی که برای تحقق طلاق مراجعه می‌کنند، کار درستی است؟ اگر در این طلاق‌ها، همسر؛ یعنی زن بی‌گناه باشد و با وجود بی‌گناه بودن طلاق داده شود، یقیناً طبق آیات قرآن، مرد در فرهنگ الهی ظالم، ملعون و محروم از رحمت خدا شناخته می‌شود، راهی هم به رحمت خدا ندارد، مگر همسرش را قلباً راضی کند یا به زندگی برگرداند. اگر زن ظالمانه در طلاق گرفتن دخالت داشته باشد، او نیز مورد لعنت است؛ چون مُعَنون به عنوان ظلم می‌باشد، مگر این که برای برداشتن عنوان ظلم و لعنت، مرد را راضی کند. من با این شکل طلاق که امروزه رسم شده، جوانی که دو سال است ازدواج کرده، گوشه‌زندان بیفتد، جوانی‌اش لگدمال، غرائزش لگدکوب و احساساتش نابود شود، در زندان با زندانیان دیگر اختلاط پیدا کند و صدها شوک روانی و فکری به او وارد شود و بیرون بیاید، دیگر سلامت نداشته باشد، این ساختمان تخریب شده را، خانمی که ستمکار در ایجاد طلاق بوده، با این ۴۰-۵۰ سال زندگی، در قیامت چه جوابی به خدا می‌خواهد بدهد که یک بنده‌اش را لگدکوب کرده، او را گوشه‌زندان از نظر شخصیتی لگدمال کرده و از هویت و احساسات انداخته، غرایزش را سرکوب کرد، نشاط جوانی‌اش را بر باد داده، پدر و مادر این جوان را داغ‌دار کرده؛ یعنی یک مادر شب و روز نشست، برای جوانش که گوشه‌زندان بود، اشک ریخت و بر اثر فشار غصه‌روانی یک طرف سینه مادر، غده سرطانی درآمد (چگونه می‌خواهد جواب این همه تبعات طلاق را بدهد؟).

خیلی راحت: آقای قاضی! من این شوهرم را نمی‌خواهم، طلاق می‌خواهم. به همین سادگی؟ بدون لحاظ کردن خدا، قیامت، جریمه الهی، احساسات، غرایز و شهوات یک جوان؟ مگر یک جوان با غریزه جنسی حق ندارد؟ چرا باید چند سال گوشه‌زندان باشد؟ این طلاق‌ها درست و اخلاقی است؟ اگر مردم به ۴۰ حدیث از همین روایات الهیه آگاه بودند، حاضر به طلاق نمی‌شدند. مشکل این است که بسیاری از مردم به اسلام پایبند نیستند، از اسلام خبر هم ندارند. شاید در ذهن بسیاری از مردم، اسلام عبارت باشد از نماز و روزه که همان را هم بسیاری نه نماز می‌خوانند، نه روزه می‌گیرند، ولی اسلام فقط نماز

و روزه نیست. حدود نزدیک پنج هزار روایت درباره ازدواج و مسائل زن و شوهری وجود دارد. دین این مقدار برای نماز و روزه روایت ندارد.

دستور حکیمانه اسلام به خانواده‌های دارای اختلاف

شما همین امشب آخر سوره بقره، آیات طلاق را بخوانید! ببینید مگر به این راحتی می‌شود طلاق داد؟ مثلاً به مرد می‌گوید: اگر شرایط طلاق تحقق پیدا کرد و واقعاً زن و شوهر به این نتیجه رسیدند که شرعاً باید از هم جدا شوند، نه این که مرد به زن یا زن به مرد بگوید: از تو خوشم نمی‌آید یا بگوید: من از خواهر و مادرت خوشم نمی‌آید، من اصلاً از اسم مادرشوهر متنفرم؛ یا با من زندگی کن و اصلاً خانه پدر و مادرت نرو، یا بیا مرا طلاق بده! واقعاً قرآن می‌گوید: اگر به این نتیجه رسیدند که اخلاقاً و شرعاً نمی‌توانند با هم زندگی کنند و در یک کلمه هم کفو یکدیگر نیستند؛ یعنی با هم چرخ‌دنده نیستند که اگر بخواهند در این زندگی بچرخند، پره‌ها می‌شکند و این چرخ‌دنده نمی‌چرخد و باید جدا شوند، ابتدا باید سراغ طلاق رجعی بروند؛ یعنی صیغه طلاق را جاری می‌کنند؛ اما مرد حق ندارد زن را از خانه بیرون کند، حق ندارد بگوید: به خانه پدر و مادرت برو! این‌ها آیه است. زن سه ماه محترمانه، با رعایت تمام حقوق انسانی و شخصیتی‌اش، بدون این که مرد بر سر او داد بکشد، بی‌ادبی و بی‌احترامی کند، باید در خانه شوهر، در یک اتاق دیگر باشد، مرد خرجش را بدهد، به او ادب و احترام کند، جواب سلامش را بدهد، اگر تا سه ماه با همدیگر نتوانستند سازش کنند، بعد جدا شوند؛ اما اگر بعد از جاری شدن صیغه طلاق (رجعی) (تا قبل از عده؛ یعنی سه ماه و ده روز) هر دو پشیمان شدند، ده روز بعد یا پنج روز بعد، آتش‌ها فروکش کرد و پشیمان شدند یا دیدند اشتباه کرده‌اند، زن از آن اتاق گفت: آقا محمد! آقا حسن! دلم برایت تنگ شده است، اشتباه شد، مرد هم گفت: شیرین خانم! زهرا خانم! من هم ناراحتم، دل من هم برایت تنگ شده، اسلام می‌گوید: این دو کلمه زن و مرد، طلاق را قطع می‌کند و همین دو کلمه عنوان ازدواج را دارد. بیایند با هم زندگی کنند. عقد و محضر دوباره نمی‌خواهد، به هم برگردند.



آیات را بخوانید! حقوق فقط حق مالی نیست. من در جلسه قبل فقط به یکی دو مورد حق مالی اشاره کردم. اگر عناوین حقوق را بخواهم بگویم، مثلاً حق نعمت‌ها بر انسان؛ یعنی شما سر سفره صبحانه که می‌نشینید، حق نان، پنیر، تخم مرغ، کره، چای و آب، ظهر حق برنج، سبزی، نوشابه و ماست، بعد از ظهر حق میوه، آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، مردم، پدر، مادر، فرزندان، جاده، باران، انبیاء علیهم‌السلام، قرآن، ائمه علیهم‌السلام، علم، عالمان، معلمان، پدران گذشته، مادران، عمه‌ها، دایی‌ها، عموها، خاله‌ها، نوه‌ها و راننده‌ها، اگر کسی بخواهد این‌ها را توضیح دهد، چند سال باید این مجالس ادامه داشته باشد، آن هم توضیحش تمام نمی‌شود. یک مرحله‌اش هم حق حیوانات است. اسلام دین شگفت‌آوری است.

روایاتی درباره حق مادر

به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: علی جان! مادرم به من گفت: خیلی دلم می‌خواهد به مکه بروم؛ اما وضع بدنی‌اش وضعی نبود که من او را سوار شتر، قاطر و اسب کنم، اذیت می‌شد. من از شهر خودمان لباس نرمی تنم کردم، مادرم را روی دوش گرفتم، آرام آرام آمدم، هر جا مادر به من گفت خسته شدم، گفتم: نوکرتم، دست‌بوستم، او را آرام از دوشم روی زمین گذاشتم، روی یک پارچه نرم خواباندم، به او آب و غذا دادم، او را دست‌شویی کردم، شستم و آوردم. علی جان! در مسجدالحرام شما را دیدم، مادرم را طواف داده، سعی صفا و مروه برده‌ام، اکنون هم آماده‌ام او را به عرفات، مشعر و منا ببرم، بعد برای طواف حجة الاسلام، صفا و مروه او را برگردانم. آیا من حق مادرم را ادا کرده‌ام؟ فرمود: نه، یک وقت فکر نکنی حق مادرت را ادا کرده‌ای. حق یک شب بیداری او را کنار بستر بچگی‌ات ادا نکرده‌ای. فکر می‌کنی حق مادر، حق سبک و آسانی است؟

به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: ما که تازه مسلمان شده‌ایم. شما هنوز مبعوث نشده بودید، اکنون می‌گویید حق پدر و مادر. پدر و مادرم مرده‌اند، نیستند که حق‌هایی که شما می‌فرمایید، درباره آن‌ها رعایت کنم، چه کار کنم؟ دلم می‌سوزد. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: خاله داری؟ گفت: دارم. فرمود: همان احترام و ادبی که باید در حق مادرت رعایت می‌کردی، برو در حق

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

خالهات رعایت کن! او به منزلهٔ مادر توست. اسلام می‌خواهد همه با هم پیوند و محبت داشته باشند. چرا بین قوم و خویش‌ها جدایی است؟ چون مردم به دین پایبند نیستند. یا دو طرف یا یک طرف پایبند نیست. چرا مردم باید ده سال خاله یا عمهٔ خود را نبینند؟ چرا ملت ایران زیر بار ساخته شدن این محل‌های نگهداری پیرمردها و پیرزن‌ها رفتند؟ چرا دولت زیر بار رفته؟ چرا ما فرهنگ غرب را قبول کردیم که بسیاری از خانواده‌ها پدرها و مادرها را دور می‌اندازند؟ در خانهٔ سالمندان قرارداد می‌بندند که ما ماهی چند میلیون می‌دهیم، می‌خواهیم پدر و مادرمان را اینجا بیاوریم. گاهی به این سالمندان سر بزنی، احوال‌شان را بپرسید. آن‌ها زار گریه می‌کنند، می‌گویند: دو سال است فرزندمان را ندیده‌ایم. نمی‌آیند به ما سر بزند. این چه فرهنگ غلطی است؟ می‌دانید در چه عبادتی را به روی خود بسته‌ایم؟ می‌دانید خدمت به این سالمندان چه عبادت عظیمی است؟

گریهٔ شدید شیخ انصاری رحمته‌الله بعد از رحلت مادر

مرجع تقلیدی داشتیم، یقیناً شک نکنید ۲۰۰ سال است که نمونه‌اش نیامده، به نام شیخ مرتضی انصاری رحمته‌الله ۶۸ ساله بود که از دنیا رفت. تمام مراجع بعد، سر سفرهٔ او مرجع شدند. شخصیت خیلی بزرگی بود. در نجف خانه‌ای کاهگلی با سه اتاق داشت. در یک اتاق، خودش و خانمش بودند، یک اتاق دو دخترش، بیشتر از آن دو فرزند نداشت، یک اتاق هم در اختیار مادرش بود. مهم‌ترین مرجع که درس نجف با او بود. صبح که می‌خواست به درس برود، اول نزد مادر می‌آمد، دست مادر را می‌بوسید، ده دقیقه یک ربع با لهجهٔ دزفولی شوشتری با مادرش حرف می‌زد، مادرش عربی بلد نبود، سواد نداشت، می‌گفت، می‌خندید، شوخی می‌کرد، بعد برای درس دادن می‌رفت. وقتی برمی‌گشت، دوباره خدمت مادر می‌آمد، دستش را می‌بوسید، شوخی می‌کرد، می‌خنداند و به او غذا می‌داد و هفته‌ای یکبار، روزی که درس تعطیل بود، مثل پنج‌شنبه، بنا به خواست مادر، اگر بیشتر می‌خواست بیشتر، کارگر نمی‌گرفت، خودش؛ یعنی این مرجع عظیم شیعه، من نمی‌دانم الآن به چه کسی مثال بزنم، اصلاً هیچ کس به ذهنم نمی‌آید، موقعیت شیخ از تمام رؤسای جمهور دنیا بالاتر بود،



خودش می‌آمد، بچه حمام مادرش را می‌بست، مادرش را روی دوش خود سوار می‌کرد، بچه را هم زیر بغلش می‌گذاشت، با یکدست لباس، کنار در حمام زنانه می‌آورد، پرده جلوی در بود، خانم حمامی را صدا می‌کرد، از پشت پرده به خانم حمامی می‌گفت: مادر را آوردم، او را قشنگ کیسه بکش، صابون بزن! من داخل کوچه قدم می‌زنم، نمی‌روم، نکند یک وقت مادرم بگوید: مرتضی! من نباشم تا جوابش را بدهم، ناراحت شود، روز قیامت نتوانم جواب خدا را بدهم. من همین جلوی حمام قدم می‌زنم. مشهدی علی یا مشهدی حسین عطار را نمی‌گویم، آقامیرزاتقی روضه‌خوان را نمی‌گویم، شیخ انصاری رحمته الله را می‌گویم.

وقتی در قم درس‌ها شروع شد، بروید ببینید مراجع شیعه اسم ایشان را می‌خواهند ببرند، می‌گویند: شیخ اعظم. مراجع شیعه اسمش را می‌خواهند ببرند، می‌گویند: تالی تلو معصوم؛ یعنی بعد از امام زمان عجل الله اگر بتوانیم به کسی بگوییم که دارای مقام عصمت بوده، شیخ است. می‌گفت: خانم حمامی! وقتی مادرم را شستی و لباس‌هایش را پوشاندی، من داخل کوچه هستم، صدایم کن، او را پشت پرده بیاور! کنار برو که من تو را نبینم. شیخ به پیرزن چروک خورده می‌گفت: تو نامحرمی، به دخترهای کنار پارک و داخل خیابان نمی‌گفت، به پیرزن چروک خورده می‌گفت: برو کنار، من تو نامحرم را نبینم. وضع ما خیلی خوب است! بعد از مدتی مادر از دنیا رفت. ایشان در نجف دفن است. مدت‌ها شیخ زانوی غم بغل کرده، زار گریه می‌کرد. علمای نجف تعجب کردند: مادر ۹۰ ساله خمیده پزمرده که دیگر گریه ندارد؟ چرا شیخ با این عظمت برای این پیرزن گریه می‌کند؟ آخر محضر شیخ آمدند، گفتند: آقا! برای چه این قدر گریه می‌کنید؟ گفت: فکر می‌کنید برای مردن مادرم گریه می‌کنم؟ مرگ حق است، مادرم نوبتش بود، مرد. گریه من برای این است که در عبادت بزرگ خدمت به مادر، به روی من بدبخت بسته شد. آن وقت امروزه پدرها و مادرها را دور می‌اندازند.

از این حق‌هایی که گفتم، یکی هم حق حیوانات است که در قرآن و روایات پرورده گسترده‌ای دارد. اسلام دین کامل و جامعی است. شما هیچ زاویه‌ای از زوایای زندگی باطنی و ظاهری را پیدا نمی‌کنید که اسلام برایش برنامه نداده باشد. یکی دو حق مالی را بگویم و حرفم تمام. از مهم‌ترین کتاب‌ها بگویم که دیگر هیچ کدام شکی نداشته باشید. معمولاً به

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

حرف‌های من شک نمی‌کنید، ۵۰ سال است دیگر اعتماد دارید. دو سه نسل است که به من اعتماد کرده‌اید، من هم سعی کرده‌ام از معتبرترین کتاب‌ها حرف بزنم. کاری نکرده‌ام که به من اعتماد نکنید. همیشه آبروی لباس پیغمبر ﷺ را حفظ کرده‌ام. چیزی هم ندارم که برایم علم کنند، لباسم و چند کتاب است، قبرم هم کنده، حاضر و آماده است. چیزی در این دنیا ندارم که برایم علم شود. خیال شما راحت باشد، سبک‌بال و سبک‌بار هستم. هیچ آرزویی ندارم، الا یک آرزو که این هم به طور قطع برآورده است. آن هم این‌که به پروردگار گفته‌ام: قبل از این‌که چشم مرا به صورت ملک الموت باز کنی، روی پرونده من از گناه، نماز، روزه و هرچه که هست، یک قلم قرمز بکش! شتر دیدی ندیدی، بعد مرا ببر! همین. الحمدلله اعتماد دارید.

سنگینی حق مردم و تأکید اسلام به رعایت آن

پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کسی که از سر کارش برگردد، یک درهم از حق مردم به ناحق و حرام به خانه‌اش ببرد، خداوند آن شب به آن خانه تا زمانی که آن یک درهم در آن خانه باشد، نظر رحمت نخواهد کرد. این طور زندگی خوب است؟ خانه و خود شخص از دید رحمت پروردگار دور و محروم و خانه در تاریکی باشد، زندگی خوبی است؟

روایت دیگری برای شما بگویم، این هم از عجایب روایات است. اصلاً قلب انسان می‌خواهد از کار بیفتد. اول طلوع صبح، امام حسین علیه السلام لشکرش را آماده کرد، چه لشکری؟ ۷۱ نفر، آن هم چند نفرش بچه ۱۰-۱۱ ساله، مقابل آن‌ها ایستاد، فرمود: عزیزانم! یارانم! اهل بیتم! هر کدام به مردم بدهکار هستید، وارد جنگ نشوید! پیش خدا گرفتار خواهید بود. اگر به کسی دینی دارید، به اطرافیان خود وصیت کنید، وقتی به مدینه رسیدند، اول دین شما را بدهند. شهادت دین را صاف نمی‌کند. این حق مردم است.

برادران و خواهرانی که کارمند هستید یا کار دارید و پول درمی‌آورید، آرایشگاه دارید، کار دیگری مثلاً لباس‌دوزی زنانه دارید! هر شب بدون بدهکاری به مردم، به خانه بروید، مال و دین کسی به گردن شما نباشد. خیلی سخت است. البته این را هم توجه داشته باشید،



امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند: حق خدا سنگین تر از حق مردم است. نگویی از حق مردم گذشت نمی کنند، خدا حق خودش را گذشت می کند. این جمله ای است که به غلط بین مردم معروف شده، امام چهارم علیه السلام می فرمایند: حق خدا، حق الله، حق اکبر است، حق کوچکی نیست.

روضه امام عصر علیه السلام بر جد غریبش

حرفم تمام شد. شب شنبه است. قسم چیز سنگینی است. ائمه ما علیهم السلام خیلی کم قسم می خوردند. یکی از آنهایی که فکر کنم در دوره عمر ۱۲۰۰ ساله اش پنج قسم هم نخورده، امام عصر علیه السلام است؛ اما به قول طلبه ها، با تأکید خطاب به ابی عبدالله علیه السلام یک قسم خورده: و الله! حسین جان! شب و روز برایت گریه می کنم. از این قسم معلوم می شود گریه بر ابی عبدالله علیه السلام چقدر بارزش است. تا کی گریه می کنی؟ زمان تعیین نکرده، فقط اعلام می کند که اگر روزی اشک چشمم تمام شود، گریه ام را تمام نمی کنم، بلکه برایت خون گریه می کنم.

فرمود: گریه می کنم بر آن وقتی که زن و بچه ها در خیمه صدای شیبه ذوالجناح را شنیدند. اولین نفری که از خیمه بیرون آمد، سکینه علیه السلام بود. دید زین اسب واژگون و یال اسب پر از خون است. چنان ناله زد که تمام زن و بچه ها با پای برهنه، در حالی که موهای سرشان را پریشان کرده بودند و با دست به سر و صورت و سینه می زدند، بیرون ریختند. وقتی منظره اسب را دیدند، نایستادند، پابرنه، فریاد زنان، دوان دوان به جانب میدان آمدند. دستور دین است کسی که در شرف از دنیا رفتن، به حال نفس نفس زدن است، سینه اش را سبک کنید! در گودال نفس نفس می زد، دیدند شمر با آن بدن سنگینش «جالس علی صدر الحسین» روی سینه ابی عبدالله علیه السلام نشسته است. تمام زن و بچه فریاد زدند: «وا محمدا! وا علیا!»



جلسه ششم

حق الله وحق الناس

جامعیت شیع در مقابل سایر مذاهب

خداوند مهربان دو نوع حقوق بر عهدهٔ مردم قرار داده که از زمان حضرت آدم علیه السلام شروع و با زیاد شدن جمعیت و نیاز مردم، بر این دو نوع حقوق (فروعاتی) اضافه شده است. انبیای الهی علیهم السلام همگی این مسئله را اعلام کردند تا زمانی که نوبت نبوت به پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله رسید. در آخرین سفر پیغمبر صلی الله علیه و آله به حج، در راه برگشت به مدینه، هنگام معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت، حکومت و امامت، حضرت تقریباً پروندهٔ هر دو حقوق را کامل، جامع و تمام کردند. البته امامان بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر نیازهای جدیدی که پیش می‌آمد، روایات و احادیثی را از خود به یادگار گذاشته‌اند که به فهم آیات قرآن و فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و انبیاء علیهم السلام کمک می‌داد. بعد از غیبت، امام دوازدهم علیه السلام باب باعظمت اجتهاد را به روی دانشمندان بزرگ شیعه باز کرد. به صورتی که شیعه تا امروز، بر خلاف مکتب‌های غیرشیعی، به راحتی می‌تواند پاسخ پرسش‌های عقلی، فقهی، اخلاقی و انسانی مردم را اعلام کند. به خصوص در این روزگار که روابط در دنیا خیلی با هم نزدیک شده و مسائل جدیدی پیش آمده، مثل بانک‌ها، بیمه‌ها، کشتارگاه‌های صنعتی، شرکت‌ها، سفرهای خارجی، روابط با غیرمسلمان‌ها و دیگر امور که فقهای بزرگ شیعه می‌توانند با تکیه بر آیات قرآن و روایات، احکام و مسائل جدید را به دست بیاورند و به مردم ارائه کنند تا مردم معطل وظیفهٔ شرعی نباشند.

فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) در هیچ زمینه‌ای از زمینه‌های زندگی، برای انسان بن بست ندارد، ولی فرهنگ‌های دیگر که اسم اسلام را یدک می‌کشند، در خیلی از مسائل دچار بن بست هستند. اگر بخواهم نمونه‌هایی از بن بست‌های آن‌ها را بگویم، طولانی می‌شود؛ اما یکی از آن‌ها را می‌گویم که به ریشه‌دار شدن و استحکام اعتقاد شما نسبت به فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) کمک کنم.

گرایش حقیقت‌طلبان به تشیع به دلیل جامعیت آن

در انگلستان دهه آخر ماه صفر، در لندن منبر می‌رفتم. ساعت غیر منبر من، یک سخنران مصری برای شیعیان عرب‌زبان منبر می‌رفت. روزی در سخنرانی آن گوینده عرب شرکت کردم. تقریباً ۹۰ درصد شیعیان عرب‌زبان آنجا عراقی بودند، شاید ده درصدشان هم یمنی و از مناطق جنوب عربستان که اصالتاً شیعه بودند. از این که سخنران جلسه یک عرب مصری بود، تعجب کردم، فکر هم نمی‌کردم که در مصر شیعه اثناعشری، عالم و سخنران جلسه مذهبی وجود داشته باشد که دهه آخر ماه صفر سخنرانی کند.

پایان منبر به قول ما ایرانی‌ها روضه خواند، خوب هم روضه خواند. وقتی سخنرانی‌اش تمام شد و از منبر پایین آمد، من با او دست دادم، احوال‌پرسی کردم و کنارش نشستیم. گفتم: من هم سخنران و شیعه هستم و در همین سالن، فلان ساعت برای برادران ایرانی و خواهرانم سخنرانی می‌کنم. سؤال کردم: شما اهل مصر و شیعه هستید؟ گفت: بله. گفتم: از سخنرانی و روضه خواندنتان پیدا بود؛ اما این که می‌پرسم، می‌خواهم ببینم پدر و مادر شما هم شیعه بودند و در خاندان شیعه به دنیا آمدید؟ گفت: نه، من خودم تا ده سال پیش اهل تسنن بودم. گفتم: با خواندن کتاب‌های ما شیعه شده‌اید؟ چون می‌دانستم یکی از دانشمندان الازهر مصر که حدود ۴۰ سال پیش مقاله‌اش به دست من رسید، الآن هم مقاله‌اش را دارم، درباره علمای شیعه نوشته بود: «الشیعة تکتبون اللباب» علمای شیعه مغزنویس هستند. از کجا این جمله را نوشته بود؟ معلوم شد که یکی از دانشمندان شیعه که اصالتاً اهل کشمیر هند بوده، به ایران آمده، از ایران به مصر رفته و یک کتاب‌فروشی

باز کرده و آنجا تعدادی از کتاب‌های علمای بزرگ شیعه را چاپ کرده بود. از جمله کتاب‌های با عظمت: وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل و به خصوص تفسیر بسیار ارزشمند «مجمع البیان»، سپس این کتاب‌ها را به چهره‌های برجسته دانشگاه الازهر هدیه کرده بود. اگر کسی از این کتاب‌های شیعه خبر نداشته باشد، نمی‌داند شیعه یعنی چه؟ نمی‌داند فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) چیست؟ در شیعه علم به مسائل انسانی، اخلاقی، عقلی، فکری، خانوادگی، اجتماعی و معنوی موج می‌زند و فوق این علوم در عالم وجود ندارد.

حکایت شیعه شدن قاضی مصری

من از باب گزارش فقط به شما می‌گویم، نه از باب تعریف. خدا از قلبم خبر دارد. این داستان برای یک سفر دیگر انگلستانم است. روزی بعد از منبر در انگلستان، در همان سالن منبر نشسته بودم، مردم رفته بودند، آقای که زبان فارسی را نسبتاً خوب حرف می‌زد، کنارم آمد، خیلی مؤدبانه سلام و احترام کرد، به من گفت: عرفان اسلامی که ۱۵ جلد است، نوشته شماست؟ گفتم: خدا توفیق نوشتنش را به من داده است. گفت: شخصی این کتاب را به من هدیه کرد، جلد چهارم و پنجم آن را به عنوان بهترین رشته علوم انسانی، اخلاقی و تربیتی در دانشگاه آکسفورد انگلستان برای دانشجویانم جزوه به جزوه به انگلیسی تدریس می‌کنم. خیلی هم مورد استقبال دانشجویانم واقع شده است؛ چون در سایت‌ها تبلیغ سخنرانی شما را دیدم، گفتم: بیایم و بینم این اسمی که من در سایت و روی آن کتاب دیدم، خود شما هستید یا کس دیگری است؟ گفتم: من خودم هستم. گفت: مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) مکتب خیلی عجیب و شگفت‌آوری است. ۱۵۰۰ سال پیش آن‌ها در تمام مسائل، سنگ تمام گذاشتند. جهان این مسائل و مطالب را ندارد.

گفت: من تا ده سال پیش اهل سنت و دادستان دادگستری بودم، حقوقم هم حقوق خوبی بود. روزی نشسته بودم، یک مسیحی (چون قاهره مصر مسیحی زیاد دارد) جوان با همسرش داخل اتاق من آمده، گفتند: آقای دادستان! طلاق می‌خواهم. مسیحی‌ها هم طلاق ندارند، الا به یک شرط. شرط طلاق این است که زن با داشتن شوهر، با مرد بیگانه‌ای

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

خاتمانه ارتباط برقرار کرده باشد. گفت: من در آن زن ارتباط خاتمانه حس نکردم. می‌گویند: انسان حس ششم دارد، گاهی حس ششم شخص را هدایت می‌کند، گفت: من اصلاً چنین حسی نکردم؛ چون اصلاً این خانم سراپا ادب، وقار و سنگینی بود. جلفی نداشت. نشانه‌های این که با مرد بیگانه رابطه برقرار کرده باشد، نداشت. به شوهرش گفتم: چند دقیقه بیرون تشریف داشته باش! مرد بیرون رفت، فقط یکبار از این زن سؤال کردم: شما با بیگانه ارتباط داشتی؟ زن مسیحی اشکش ریخت، گفت: من اهل خیانت نبودم، نیستم و نخواهم بود. الآن که شوهر دارم، اگر شوهر هم نداشتم، دامن آلوده نداشتم، ندارم و نخواهم داشت. شوهرش را صدا کردم و گفتم: به نظرم نمی‌آید، بلکه یقین دارم که خانم شما به شما خیانت نکرده و من مجوز طلاق نمی‌دهم. وقتی این را به شوهرش گفتم (این را کاملاً توجه کنید) شوهرش به من گفت: آقای دادستان! مگر دین شما اسلام نیست؟ گفتم: چرا. گفت: دین شما از ما مسیحی‌ها در طلاق دادن زن خیلی شل‌تر، بی‌مزه‌تر و بی‌مایه‌تر است. این دین است که شما دارید؟ گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که من از قوانین شما خبردار شدم که مرد این حق را دارد به زنش در یک جلسه بی‌علت و بدون دلیل بگوید: «أنت طالق ثلاثة» تو سه طلاقه‌ای. تمام پیوند مرد و زن می‌بُرد.

به او گفتم: من الآن دلیلی برای طلاق همسر تو ندارم. شما بفرمایید! این زن و شوهر رفتند. من همین‌طور ماتم برد که یک مسیحی چطور مرا محکوم کرد؟ این چه دینی است که از مسیحیت سست‌تر و بی‌پایه‌تر است؟ زن در دین ما چقدر مظلوم است که با یک جمله عربی «أنت طالق ثلاثة» یا «ثلاث» پیوند ۳۰-۴۰ ساله‌اش با داشتن چند فرزند می‌بُرد و باید برود. یعنی چه؟ این واقعاً حکم خدا و پیغمبر ﷺ است یا بلایی سر ما آورده‌اند؟ سراغ کتاب‌های شیعه رفتیم که ببینیم آن‌ها چه می‌گویند. ببینم امام صادق و امام باقر علیهما السلام چه می‌فرمایند. کتاب‌های شیعه را ورق زدیم. ما کتاب‌های فقهی فراوانی داریم: تهذیب، استبصار، فروع کافی و الخلاف شیخ طوسی که بالای ۱۰۰ هزار مسئله در آن‌هاست. وسائل الشیعة، کتاب باعظمتی مثل جامع احادیث شیعه و مستدرک الوسائل را داریم. گفت: من دنبال کتاب‌های شیعه رفتیم، دیدم امام صادق و باقر علیهما السلام می‌فرمایند: طلاق، آن هم سه طلاق در یک مجلس،



باطل است. صد مرتبه هم که شوهر بگوید: «أنت طالق ثلاث» فایده ندارد و آن زن، همسر مرد باقی می‌ماند. اگر برود شوهر کند، آن شوهر دوم شوهرش نیست؛ چون هنوز همسر مرد اول است و آن ازدواج دوم صورت نگرفته، پس ارتباط با آن شوهر دوم حرام و بچه‌ها هم حرام‌زاده هستند. بعد هم طلاق بدون شاهد عادل، باطل است؛ باید دو شاهد عادل طلاق را گوش بدهند. زن هنگام طلاق نباید در عادت ماهیانه باشد. باید مهر زن در طلاق ضمانت پرداخت داشته باشد. طلاق باید ابتدا با موافقت طلاق رجعی باشد که بتواند به هم برگردند. گفت: دیدم طالقی که ائمه شیعه علیهم‌السلام گفته‌اند، عقلی، اخلاقی، انسانی و قرآنی است. شیعه شدم. دادگستری فهمید، مرا خواستند و گفتند: از امروز حق سر کار آمدن نداری. حقوق بازنشستگی هم به تو نمی‌دهیم. حقوقم را قطع و مرا بیرونم کردند. مصر تعدادی محدود شیعه داشت، به سراغ آن‌ها رفتم. داستان من این‌طور شده، یک زن و مرد مسیحی باعث شدند من شیعه شوم. جریان آن‌ها چنین بود. گفتند: مشکلی نیست، برو مطالعه کن! ماه‌های رمضان، محرم و صفر بیا برای ما منبر برو! روزه هم بخوان، ما گریه می‌کنیم. من محرم، صفر و رمضان برای آن‌ها منبر می‌رفتم. از برکت ابی‌عبدالله علیه‌السلام پولی که به من می‌دادند، از حقوق دادگستری بیشتر بود. اکنون نیز انگلیس دعوت‌م کرده‌اند. زندگی من خیلی بهتر شده است.

فرهنگ شیعه را باید مطالعه کرد. شیعه باید فرهنگ خودش را مطالعه و درک کند. باید بداند فرهنگی بالاتر از فرهنگ خودش در کره زمین نیست. شیعه باید بداند این حقوق اقلیت‌هایی که دم از آن می‌زنند، بالاتر از حقوق اقلیت‌ها در عالم، مثل حقوق اقلیت‌های شیعه وجود ندارد. کتاب‌هایش هم نوشته شده است.

تقسیم‌بندی حقوق الله به واجب و حرام

پروردگار برای نظام دادن زندگی، دو نوع حقوق مقرر کرده است. عمل به بخش عمده‌ای از این دو نوع حقوق، واجب و ترکش حرام است. آن‌هایی که عمل کردنش واجب است، هم سبب بهشت رفتن می‌شود و هم اصلاح کار دنیا و آن‌هایی که ترکش حرام است، اگر ترک شوند، هم سبب دوزخ می‌شود و هم فساد در زندگی دنیا. یک مرحله حقوق، حقوق خود

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

خداست؛ حق الله، حقوق الله که ما را خلق کرده، مالک، رب، مولا، آفریدگار، رزاق، به وجود آورنده، محیی و میراننده ما و انتقال دهنده ما به آخرت است. هر نفسی که می کشیم، به اذن او و زنده بودن ما لحظه به لحظه به اجازه اوست. بر گردن ما حق دارد، باید حقش را ادا کنیم.

لزوم ارائه دلیل از سوی مخالفین حقوق الله

اگر دلیلی دارید که خدا هیچ حقی بر ما ندارد و هیچ پیوندی بین ما و او نیست، عیبی ندارد، تا فرداشب برای من بنویسید. من از آن روحانی‌های شیعه عصبانی نیستم، از کوره هم در نمی‌روم. فقط تابع دلیل هستم. برای من دلیل، خیلی باارزش است. خدا به پیغمبر ﷺ دستور داده به تمام آن‌هایی که با تو بحث دارند، اجازه بده حرف خود را بزنند، حتی مشرکین، منافقین، کافران و دشمنان، همه بیایند، آن‌ها را در مسجد راه بده، داخل بیایند، بنشینند، حرف‌های خود را بزنند. بعد به آن‌ها بگو: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾^۱ من حاضرم حرف‌های شما را قبول کنم؛ اما دلیل بیاورید.

مثلاً داخل مسجد می‌آید و می‌گوید: یا رسول الله! عالم خدا ندارد. حرف آن‌ها را گوش بده! پیغمبر ﷺ از کوره در نمی‌رفت، عصبانی نمی‌شد. دلش می‌خواهد بگوید: عالم خدا ندارد. بگذار حرفش را بزند. بعد از این که حرفش تمام شد، بگو: برای حرفت دلیل بیاور! این که حرف است، دلیل عقلی و علمی بیاور که عالم خدا ندارد. من هم قبول می‌کنم؛ اما شما تا روز قیامت بگردی، دلیل عقلی، علمی، فلسفی، عرفانی و ریاضی پیدا نمی‌شود بر این که عالم خدا ندارد.

دعوت به مطالعه کتاب اثبات وجود خدا

به شما جوان‌ها سفارش می‌کنم، فقط یک کتاب، اگر هم نیست، در اینترنت ببینید. اثبات وجود خدا را ۴۰ دانشمند نوشته‌اند که یک نفر آن‌ها مسلمان است، ۳۹ نفر دیگر مسیحی یا بی‌دین‌اند. ۴۰ نفر آن قدر زیبا، با دلایل ریاضی، شیمی، طبیعی، فیزیک، علمی، فلسفی



و عقلی اثبات کرده‌اند که عالم خدا دارد. این را بخوانید! نمی‌گوییم قرآن را بخوانید که دو هزار آیه درباره وجود خدا دارد، یا «اصول کافی» را بخوانید که چند صد روایت مستدل درباره خدا و اثبات خدا دارد، نه. نمی‌گوییم «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوانید. همین کتاب را بخوانید که ۳۹ نفر بی‌دین نوشته‌اند، یک نفر فقط مسلمان داخل آن مقاله دارد. خیلی چیز خوب و عالی و مسئله متین، استوار و واقعی است. تمام حقایق متکی به دلیل می‌باشد. ما برای اثبات حقانیت دین هرچه بخواهید، دلیل داریم، نه فقط از قرآن. علامه حلی رحمته الله علیه که قرن هفتم، در زمان حمله مغول به ایران در حله زندگی می‌کرده، با ماشین که به کربلا می‌روید، از نزدیک شهر حله رد می‌شوید. ایشان کتابی در اثبات ولایت، وصی بودن و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، دلیل می‌آورد که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین واقعی امام علی علیه السلام است، چند دلیل؟ دو هزار دلیل می‌آورد. اسم کتاب «الالفین» است. الف؛ یعنی هزار و الفین؛ یعنی دو هزار. در این دو هزار دلیل، چند آیه قرآن آورده است؟ هیچ آیه‌ای ندارد، چند روایت آورده است؟ هیچ. تمام دلایل عقلی و علمی است. این شیعه، مخالف را مات می‌کند. چه دلیلی وجود دارد که خدا بر ما حق ندارد؟ ما در چه چیز استقلال داریم؟ ما در زاییده شدن مستقل بودیم؟ یا الآن در زنده بودن مان مستقل هستیم؟ در گذر عمر و در مردن چه استقلالی داریم؟ در پلک به هم زدن و هضم غذا مستقل هستیم؟ همه چیز ما در دست خداست، خدا به گردن ما حق دارد یا ندارد؟ ما باید حقتش را ادا کنیم یا نکنیم؟ بالاخره با خدا باید چه کار کنیم؟

مخالفت با خدا به شرط اقامه برهان

برادران! خانم‌ها! باید با خدا چه کار کنیم؟ اگر پروردگار به شما خواهرها در قرآن بامحبت گفت: حجاب! گفت: من شما را خلق کرده، به دنیا آورده، زیبایی، موی و قامت زیبا به شما داده‌ام، نمی‌خواهم نامحرم مزاحم شما شود، نمی‌خواهم در جامعه شخصیت شما را بکوبند، خود را بیوشانید! تحریک‌آمیز بیرون نروید! با این خدا باید چه کار کنیم؟ بگوییم: به تو چه؟ چه کاره ما هستی؟ این را تا فرداشب برای من بنویسید! من تابع دلیل هستم. آخوند عصبانی

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

شیعه نیستیم، خیلی نرم هستیم. شما به من بنویس که به این دلیل من به پروردگار می‌گویم: حجاب، عفت و پاک‌دامنی من به تو چه؟ حجاب را نمی‌خواهم. دلم می‌خواهد هرچه نامحرم در تهران است، مرا ببیند. دلم می‌خواهد روزی صد متلک به من بگویند. اصلاً به خدا چه مربوط است؟ تو خدا چه کار به زندگی من داری؟ چه کاره من هستی؟

همین‌طور ما مردها، به خدا بگوییم: من دلم می‌خواهد حرام بخورم، نماز نخوانم، عرق بخورم، ربا بخورم، مثل بعضی‌ها چند میلیارد از مال این ملت مظلوم را در روز روشن بدزدم. تو در قرآن گفتی حرام است؟ به تو چه؟ چه کاره من هستی؟ این را دلیل بیاورید! دلیل و استدلال که چیز خوبی است. من هم که به مسئله علمی و عقلی دعوت می‌کنم، می‌گویم: دلیل بیاور! جوان عزیز! یک دلیل بیاور که بشود به خدا بگویی: به تو چه که به من می‌گویی صبح از داخل تشک گرم بلند شو، برو با آب سرد وضو بگیر، بیا دو رکعت نماز بخوان؟! به تو چه که در کار من دخالت می‌کنی؟ تو چه کاره من هستی؟ این را با دلیل بگو. خوب است، خدا را قانع کن که به من چه کار داری؟ من که چهار شب دیگر مهمان شما هستم، می‌روم. پروردگار را هم در دنیا و هم در آخرت، قانع کن! خیلی خوب است این‌طور با خدا بحث کنیم. خدا هم قشنگ گوش می‌دهد، ما را نمی‌زند. بعضی‌ها تا دو کلمه حرف بر خلافشان می‌زنی، یک مشت در گیجگاه ما می‌زنند، ما را در جوی آب می‌اندازند یا یک لگد به پهلوی ما می‌زنند، ما را داخل بیمارستان می‌اندازند یا دو مشت در دهان ما می‌زنند، دندان‌های ما را می‌شکنند؛ اما شما به خدا بگو: قبولت ندارم، انبیا و قرآنت را قبول ندارم، امام حسین علیه السلام را قبول ندارم، یک تلنگر هم به تو نمی‌زند. فقط می‌گویند: اگر قبول نداری «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» دلیلت را بیاور! برای چه؟ به چه دلیل قبول نداری؟ خدا را قانع کن که هم در دنیا گیر نیفتی، هم در آخرت. خیلی خوب است کسی بتواند خدا را قانع کند.

دل‌نشین بودن برخی مناجات‌های برهانی

در تفسیر قرآن می‌خواندم، نمی‌دانم چه کسی نقل کرده بود، برایم خیلی زیبا بود. خدا را قانع کردن، خیلی چیز قشنگی است. در این تفسیر قرآن نوشته بود: عرب بی‌سواد، در بیابان



روی خاک نشسته بود، زانوهایش را بغل گرفته بود، زار گریه می کرد، می گفت: خدایا! تو بنده گنهکار مثل من زیاد می توانی پیدا کنی، ده تا، صد تا، هزار تا یا یک میلیون؛ اما من خدایی که مرا بیمارزد، مثل تو، نمی توانم پیدا کنم. تو یکی هستی، اگر می خواهی مرا قبول نکنی، نزد کدام خدا بروم؟ نیست، پس مرا بیمارز! من پیش کدام خدا بروم؟ خدای دیگری نیست. ببینید! این قانع کردن خداست، بامحبت و لطافت؛ یعنی خدا می گوید: بنده من! راست می گویی، من گنهکار مثل تو صد میلیون دارم؛ اما تو مثل من هیچ کس را نداری. روی همین ملاک است که حضرت موسی علیه السلام می گوید: در کوه طور، یکبار در مناجاتم گفتم: بگذار چند اسم خدا را ببرم، گفتم: یا ارحم الراحمین! جواب آمد: لبیک. یا دلیل المتحیرین! لبیک، یا حبیب قلوب الصادقین! لبیک. ۷-۸ اسم خدا را بردم، هر کدام را گفتم، یکبار جواب داد: لبیک؛ اما تا گفتم: یا اله العاصین؛ ای خدای گنهکاران! سه بار جواب آمد: لبیک، لبیک، لبیک. گفتم: خدایا! من هر اسم تو را بردم، یکبار جوابم را دادی؛ اما چرا وقتی گفتم: ای خدای گنهکاران! سه بار جواب دادی؟ خطاب رسید: موسی! تمام خوبان عالم به خوبی های خود دل خوش هستند؛ اما گنهکار دلش فقط به من خوش است. حق این است که من سه بار جواب بدهم. برو به آن ها مژده بده، بگو: بیاید! من شما را قبول می کنم، می بخشم. با خدا عاطفی و با دلیل حرف بزنید.

حقوق الله و حقوق الناس؛ حق الناس را هم خود پروردگار قرار داده است که در جلسه بعد چند مورد حقوق الله و تعدادی از حقوق الناس را که یادداشت کرده ام، می گویم. اهل بیت علیهم السلام و قرآن در حقوق الناس غوغا کرده اند. حقوق الناس فقط حقوق مالی نیست، بلکه چیزهای عجیبی است. بند دل انسان را پاره می کند. اگر خدا لطف کند، این روایات حقوق الناس را عرض می کنم که با عنایت پروردگار، مجلس برای ما خیلی سودمند و بامفعت شود و راه گشایی برای دنیا و آخرت ما باشد.

روضه حضرت قاسم علیه السلام

من نمی دانم، البته در کتابها نوشته اند. امروز بعدازظهر در ۶-۷ مدرک دیدم؛ اما علتش را نمی دانم که ابی عبدالله علیه السلام اول صبح فقط یک نفر را مقداری بامحبت به او گفت،

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

نمی‌خواست جدی بگوید، آن هم حرّ بود. وقتی به حضرت گفت: یابن رسول الله! من در این ۷۲ نفر از همه دیرتر آمده‌ام؛ اما باید از همه زودتر بروم، به من اجازه بده! امام می‌خواست کمی با محبت معطلش کند، جواب عجیبی به او داد. نمی‌دانم، شما می‌خواهید با این جواب چه کار بکنید؟ فرمود: تو مهمان ما هستی. حسین جان! خودت مهمان این مردم نبودی؟ این بچه‌های کوچکت مهمان نبودند؟ ۱۸ هزار نامه‌ای که برایت نوشتند، تو را به مهمانی دعوت کرده بودند، همه نوشته بودند: آب‌ها و چشمه‌ها جاری و باغ‌ها آباد است. ما که تاکنون نشنیده‌ایم مهمان را با شمشیر، نیزه و خنجر پذیرایی کنند.

بعد هم به قمر بنی‌هاشم علیه السلام فرمود: برادر! هوا گرم است، معمولاً از مهمان وارد شده با آب پذیرایی می‌کنند. ما که آب نداریم تا به حرّ بدهیم. کمی معطلش کرد، بعد به او اجازه داد. خیلی جالب است، چقدر حرّ باادب بود! از ابی‌عبدالله علیه السلام اجازه گرفت، تا کمی فاصله گرفت، آهسته به قمر بنی‌هاشم علیه السلام گفت: تا به میدان نرفته‌ام، مرا نزد خیمه زینب کبری علیه السلام ببر! چند کلمه با دختر علی علیه السلام حرف بزنم.

اما وقتی قاسم علیه السلام نزد عمو آمد، گفت: عمو! به من اجازه بدهید! ابی‌عبدالله علیه السلام مصرّاً گفت: نمی‌شود. تا حضرت گفت: نمی‌شود، قاسم علیه السلام روی زمین نشست، زانویش را بغل گرفت. نمی‌دانم بچه سیزده ساله در مجلس هست یا نه؟ مگر قد و هیكل بچه سیزده ساله چقدر است؟ زار گریه کرد. دید عمو اجازه نمی‌دهد، میان خیمه دوید، به مادرش گلایه کرد. چه مادری بود! به‌به! گفت؟ عزیز دلم! نزد عمویت برگرد و التماس کن! آمد، التماس کرد، عمو او را در بغل گرفت. چنین حادثه‌ای برای علی‌اکبر علیه السلام هم پیش نیامد. در کتاب‌ها و مدارکی که دیدم، نوشته‌اند: ابی‌عبدالله و قاسم علیه السلام از شدت گریه هر دو روی زمین افتادند. داستان و اتفاقات میدان خیلی عجیب است. من در این ۵۰ سال منبرم، نتوانسته‌ام کامل بیان کنم. از دستم برنیامده. آخر کار را می‌گویم: ابی‌عبدالله علیه السلام این بدن له شده زیر سم اسب‌ها را با یک حالی کشید، کنار بدن علی‌اکبر علیه السلام گذاشت، خودش بین دو بدن نشست. وقتی زینب علیه السلام آمد، دید گاهی صورت روی صورت اکبر علیه السلام می‌گذارد، گاهی هم روی صورت قاسم علیه السلام.



جلسہ، مقیم

حق مؤمن

تسین حدود و شعور حق الناس

طبق قرآن، از ابتدای شروع زندگی حضرت آدم علیه السلام در کره زمین که همراه با همسرش، دو نفر بودند، هنوز فرزندی به آنها عطا نشده بود، خداوند مهربان برای سلامت زندگی دنیا و آخرت انسان‌ها دو نوع حقوق مقرر کرد: حقوق الله و حقوق الناس. حقوق الله عبارت بود از عبادت خدا و حلال و حرام او. حقوق الناس عبارت بود از آنچه که باید در حق طرف مقابل رعایت می‌شد که ابتدای کار، حق همسر بود؛ یعنی حق خودش بر عهده همسرش و به عبارت ساده‌تر، حق زن و شوهر بر یکدیگر. وقتی فرزندان آنها به دنیا آمدند، حق اولاد نیز اعلام شد.

در کتاب‌های مهم از قول امام صادق علیه السلام دیدم، مختصرترین حقوق انسان بر انسان، در آن زمان، در یک جمله کلی برای حضرت آدم علیه السلام این‌گونه بیان شد و چقدر زیباست: «هرچه را برای خود می‌پسندی، برای غیر خودت هم بپسند.» توضیح این جمله مشکل نیست. حضرت آدم علیه السلام چه چیزی را برای خودش می‌پسندد؟ داشتن سلامتی، خوبی، آرامش، امنیت، پوشش، سیری و آنچه که مربوط به زندگی است، همین را برای دیگری نیز بپسند. این حق مردم است؛ چون دیگری با تو از یک ریشه‌اید، نمی‌توانی منکرش شوی: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^۱ شما مردان و زنان، همگی به یک حقیقت برمی‌گردید. به

۱. زمر: ۶

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

فرموده رسول خدا ﷺ از یک درخت، یک ریشه و یک واقعیت هستید. امروز میلیون‌ها نفر شده‌اید، ولی همگی به یک مرد و زن برمی‌گردید، آن مرد و زن هم خودشان به یک واحد برمی‌گردند: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» به یک گِل و یک مایه واحد، پس ما همه با هم پیوند ذاتی داریم.

تشبیه مؤمنین به اعضای یک پیکر

سعدی این روایت پیغمبر ﷺ را که می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُيِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ»^۱ کل مرد و زن مانند یک بدن و یک جسم هستند، این‌طور ترجمه می‌کند:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

وقتی چشمم درد می‌گیرد، پایم تمام بدنم را برمی‌دارد، می‌برد، داخل ماشین می‌گذارد، دستم سوئیچ را از داخل جیبم درمی‌آورد، ماشین را روشن می‌کند، پایم روی پدال گاز می‌رود، دستم روی دنده ماشین می‌رود، پایم حرکت می‌دهد، به طرف دکتر می‌برد، ترمز می‌کند، مرا از پله‌ها بالا و نزد دکتر می‌برد، زبانم با دکتر حرف می‌زند، دکتر نسخه می‌دهد، دستم نسخه را می‌گیرد، به دواخانه می‌برم، دستم دارو را می‌گیرد، دهانم دوا را می‌بلعد، به معده‌ام می‌دهد، معده دوا را هضم می‌کند، به چشمم می‌دهد، چشمم خوب می‌شود. تمام اعضا برای رفع و دفع درد چشم همکاری می‌کنند؛ چون همه برای یک واحد به نام انسان هستند. در درد من، پا، دست، گوش، معده و روده من نمی‌توانند بگویند به ما چه؟ قبول نمی‌شود. اگر پای گفتن «به من چه» در کار بیاید که باید در را به روی حضرت عزرائیل عزرائیل علیه السلام باز کرد. همه با هم همکاری می‌کنند که من نابود نشوم.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۷۹، ح ۱۸۴۰۸.

مسئولیت اعضای جامعه نسبت به یکدیگر

تمام مردم یک مملکت مانند یک پیکرند که باید برای رفع درد همدیگر اقدام کنند. این که عده‌ای برنج را پنهان کنند، عده‌ای نخود و لوبیا، عده‌ای دیگر شوینده‌ها، یک عده دواها و... در زندگی مردم اختلال ایجاد می‌شود. این کارها ضد انسانیت و خلاف اخلاق است. در اجتماع کوچک خانواده نیز همین‌طور؛ اگر در خانواده تعاون، همکاری، محبت و هم‌بستگی نباشد، چه چیزی جایش را می‌گیرد؟ کینه، دشمنی، نفرت، فرار از خانه، رنج، کسالت، بیماری روانی و بریدن محبت‌ها. این به من چه‌ها، منبع زیان و ضرر هستند. این همکاری نکردن‌ها هم همین‌طور. بخشی از جامعه، جدای از بعضی از آیات قرآن زندگی می‌کنند. قرآن به همه امر واجب دارد که: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ» همه شما در نیکی‌ها به همدیگر کمک کنید! پنهان کردن دوا و مواد غذایی مردم، داروهای خاص و پوشاک بچه شیرخواره که پایش عرق‌سوز شده، اشک می‌ریزد، کمک به ظلم است. همه یک بدن واحد و یک حقیقت هستیم. همه نسبت به هم حق داریم و ادای این حقوق واجب است. بخش عمده آن، واجب شرعی است، بخشی هم واجب اخلاقی. مردم ایران! این را باور کنید که عمل نکردن به آن بخش واجب شرعی و این بخش واجب اخلاقی، جریمه دنیایی و آخرتی دارد.

حقوق حیوانات و غیرجانداران در اسلام

روایتی را نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خدا در قیامت پیرزنی را به عذاب جریمه می‌کند، نماز نخوانده؟ خوانده. روزه نگرفته؟ گرفته. آلوده دامن بوده؟ نبوده. چه کار کرده است که به عذاب جریمه می‌شود؟ گربه‌ای در خانه‌اش رفت و آمد داشته، خوشش نمی‌آمده، گربه را گرفته، داخل زیرزمین حبس کرده، در را بسته، آب و غذا هم به آن بیچاره نداده، گربه ۴-۵ روز داخل آن زیرزمین گرسنه و تشنه، آن قدر ناله کرده تا مرده

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

است. این زن به یک حیوان ظلم کرده، در قیامت باید خودش را حبس کنند و در نعمت‌ها را به رویش ببندند. این در روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.^۱

روز گرم مدینه، پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه با ۲-۳ نفر عبور می‌کردند. شتری زیر بار ایستاده بود. نگویید حیوان است، نمی‌فهمد. چه کسی گفته حیوان نمی‌فهمد؟ چه کسی گفته حیوان شعور ندارد؟ قبل از این که دنیای علم در این ۱۰۰ سال اخیر ثابت کند که حیوانات هم نطق دارند، هم شعور، تقریباً ۱۰۰ سال است که مردم و دانشمندان فهمیده‌اند حیوانات نطق و شعور دارند؛ اما ۱۵۰۰ سال پیش، قرآن تمام حیوانات و جاندار زنده مثل تمام درختان، حتی آسمان‌ها، زمین، سنگ‌ریزه‌ها، کوه‌ها، دریاها، ابرها، رعد و برق‌ها همه را دارای نطق و شعور می‌داند. سوره رعد، اسراء و نور را بخوانید! بالاتر این که در سوره مبارکه نور می‌فرماید: آسمان‌ها، زمین، درختان و پرندگان، نه فقط شعور و نطق، بلکه نماز دارند، حتی قرآن می‌فرماید: ﴿قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۲ به نماز و تسبیح خود آگاهی نیز دارند؛ یعنی می‌فهمند که نماز می‌خوانند. می‌فهمند که تسبیح خدا را می‌گویند. شتر نمی‌فهمد؟

شتری که ایستاده، بار به آن سنگینی پشت اوست، می‌فهمد، زجر می‌کشد، رنج می‌برد. متوجه می‌شود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سریع آمدند، دهانه شتر را گرفتند، آن را خواباندند، بعد هم ایستادند (انبیاء صلی الله علیه و آله) ملاحظه همه چیز را داشتند و در رعایت حقوق بسیار دقیق بودند. ایستادند. محل، کوچه‌ها و خانه‌ها محدود بود. فرمودند: صاحب این شتر را پیدا کنید، بیاورید! رفتند در خانه چند نفر را آرام زدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه هجوم نمی‌دادند که بروید در خانه‌ها را لگد بزنید، داد بکشید، عربده بکشید، نه، آرام در خانه را بزنید! بالاخره صاحب شتر را پیدا کردند و گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو کار دارد. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، حضرت خیلی ملایم به او فرمودند: وقتی شتر بار ندارد، طبیعی است. وقتی خوابیده و بار پشتش

۱. ر.ک: وسائل الشیعة (ط. بیروت)، افسست علمیه قم، ۱۳۴۶ش؛ الطب النبوی، شمس الدین محمد جوزیه، دارالوفاق، بیروت، بی تا.

۲. نور: ۴۱.



می‌گذارند، راحت است یا وقتی بار دارد و راه می‌رود، باز هم راحت است؛ اما وقتی بار پشتش است و ایستاده، به او فشار می‌آید. آن هم در این هوای گرم، به این اندازه که این شتر را زیر بار نگهداشتی، روز قیامت تو را سرپا نگه می‌دارند، مواظب باش! حیوانات هم حق دارند، چه برسد به انسان‌ها.

ناگزیر بودن انسان در رعایت حقوق

حقوق الله و حقوق الناس، همه را باید رعایت کرد. ما شعاع مالکیت، خالقیت، رزاقیت و ارادهٔ پروردگاریم. بخواهیم یا نخواهیم، خدا بر ما حق دارد. خودش هم حقش را تعیین کرده است. خدا به گردن ما حق عبادت، اطاعت و مالکیت دارد، نمی‌توانیم از این حقوق، خود را آزاد کنیم. ما نمی‌توانیم به پروردگار بگوییم: خدایا! ۱۰۰ سال پیش ما نبودیم، ما را به آن نبود برگردان! این دعا مطلقاً مستجاب نمی‌شود. ما را به عدم و هیچ چیز بر نمی‌گرداند. پروندهٔ این دعا را ببندید! همچنین به پروردگار نمی‌توانیم بگوییم ما را آزاد بگذار، هر کاری می‌خواهیم، بکنیم. هر حقی را از خودت و بندگانت پامال کنیم، در قیامت ما را جریمه نکن! این هم نمی‌شود. معنی خیلی بدی دارد: ما را جریمه نکن! یعنی کاری به کار شمر، یزید و هیچ ظالمی نداشته باش. کاری به کار هیچ عرق‌خور، دزد، هیتلر، نمرود، شداد، فرعون، معاویه، زناکار، بدکار، متجاوز، مجرم، آتیلا و نرونی نداشته باش! نمی‌شود. این اصلاً با نظام عدل الهی جور در نمی‌آید. شما خودتان هم این‌طور نیستید؟ هستید؟ اگر کسی مال شما را بدزد، می‌نشینید او را نگاه می‌کنید؟ بعد به او می‌گویید: متشکر و ممنونم؟ خیلی خوشم آمده فرش زیر پایم را جمع می‌کنی و می‌بری؟ این دومی هم که نمی‌شود.

اولی نمی‌شود؛ بگوییم: مرا به عدم برگردان، می‌گوید: این کار را نمی‌کنم. زور ما هم به او نمی‌رسد، می‌رسد؟ نه. این دومی هم نمی‌شود که بگوییم: ما را رها کن تا هر کاری می‌خواهیم، بکنیم و تو ما را جریمه نکن! حتی در اروپا و آمریکا هم این‌طور نیست. آن‌ها هم دولت دارند، قانون، جریمه و زندان دارند. اصلاً هیچ جای دنیا چنین نیست که ملتی

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

به دولتش بگویند: جناب دولت! ما را رها کن تا هر کاری می‌خواهیم، بکنیم. کاری به کار ما نداشته باش! اصلاً هیچ دولتی زیر بار چنین درخواستی نرفته و نمی‌رود، حتی در دولت‌های ظالم و ستمگر. این هم که نمی‌شود.

سوم این که با پروردگار عالم رفاقتانه بسازیم. در این دو مورد (حق الله و حق الناس) اگر ۳۰-۴۰ سال زنده بمانیم، حرفش را گوش بدهیم، هم حق خودش و هم حق بندگانش را رعایت کنیم، طبق صریح قرآن، هنگام مردن فرشتگان رحمت را به استقبال ما بفرستند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤا نَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۱ ﴿بُشْرَاكُمْ أَيُّوْمَ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۲ این ضمانتی است

که قرآن به ما داده: حق خدا را رعایت کنید! طولانی هم نیست. نمی‌گوید هزار سال، صد سال، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اکثر عمر امت من بین ۶۰ الی ۷۰ سال است. در این مقدار ۱۵ سالش را که ما (مکلف نبودیم و) آزاد بودیم، خانم‌ها هم که به فتوای خیلی از فقهای شیعه تا ۹ سال آزاد بودند، البته بعضی از فقها می‌گویند: تا ۱۳ سالگی تکلیف نمی‌شوند، آزاد بودند. مگر ما چقدر مکلف هستیم؟ اگر عمر طبیعی داشته باشیم، مثلاً ۷۰ سال، مردها ۱۵ سالش را کم کنیم، ۵۵ سال مکلفیم که حق خدا و حق مردم را رعایت کنیم. خانم‌ها هم در همین حدود. بعد با مرگ زیبایی برویم. مرگ که نابودی نیست، انتقال است. با یک انتقال بسیار زیبایی از دنیا می‌رویم و با یک بازگشت بسیار شیرینی وارد قیامت می‌شویم.

طبق آیات قرآن مجید، با یک حرکت بسیار زیبایی، همراه انبیا و ائمه علیهم‌السلام ما را در بهشت جای می‌دهند: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» این هم ضمانت قرآنی: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۳ ببینید! ضمانت‌نامه‌هایی که از قرآن به شما می‌دهم، از ده میلیون ضمانت‌نامه بانک مرکزی نیز

۱. فصلت: ۳۰.

۲. حدید: ۱۲.

۳. نساء: ۶۹.

قوی تر است. ۳۰-۴۰ سال فقط رعایت حق الله و حق الناس، خیلی راحت است. فکر نکنید سخت و مشکل است. اگر چند سال روی چرخ رعایت حق الله و حق الناس بیفتیم، بعد اتوماتیک اهل رعایت خواهیم شد. دیگر برای ما سخت نخواهد بود.

نمونه‌هایی از روایات حقوق الناس در کتب معتبر شیعه

این ارائه قوانین حق الله و حق الناس ادامه پیدا کرد تا زمان پیغمبر ﷺ که کامل و تام شد، تا این زمان. یک بخش ظریف و زیبای حق الناس را از مهم‌ترین کتاب‌ها، اول قرآن و بعد روایات اهل بیت ﷺ بخوانم. قرآن را می‌خوانم؛ چون ۲-۳ آیه دارد: در سوره مبارکه انبیا، لقمان و زلزال، این آیات فوق العاده است؛ اما روایاتی که انتخاب کرده‌ام نیز روایات کم‌نمونه، بسیار فوق العاده، سنگین و وزن دار است. آیات را جلسه بعد می‌خوانم. روایت از رسول خدای ﷺ خیلی عجیب است. آدرس کتاب‌هایش را به شما بدهم، جداگانه اسم ببرم: «فروع کافی» مرحوم کلینی ﷺ که عصر غیبت صغری نوشته شده است، «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق ﷺ، «تهذیب» و «استبصار» شیخ طوسی ﷺ، «وسائل الشیعه» شیخ حرّ عاملی ﷺ که این‌ها از کتاب‌های کم‌نمونه شیعه هستند.

امام صادق ﷺ می‌فرمایند: «ما عُيِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ إِدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»^۱ خدا به چیزی برتر از ادای حق مردم، عبادت نشده است. خیلی عجیب است؛ خدا به چیزی برتر از ادای حق مؤمن، عبادت نشده است. چقدر مؤمنین نزد خدا بارزش هستند. اگر حق‌شان را ادا کنی، بالاترین عبادت خدا را انجام داده‌ای. باز رسول خدای ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ كُلُّهُ عِرْضُهُ وَ مَالُهُ وَ دَمُهُ»^۲ رعایت همه چیز انسان مؤمن؛ احترام، آبرو، مال و خونس، بر همه مردم واجب است.

روایت دیگر، این روایت را واقعاً در ذهن خود تحلیل کنید! پدران و مادران نسبت به فرزندان و پسران و دختران نسبت به پدر و مادرها، آقایان نسبت به برادران مؤمن خود، خواهران

۱. اختصاص، ص ۲۸.

۲. تحف العقول، ج ۲، ص ۵۷.

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

نسبت به خواهران دینی: «مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَتَهُ وَ لَمْ يُؤَجِّرْ عَلَيْهِ»^۱ اگر کسی بی‌علت مؤمنی را برنجاند، مثلاً پدری فرزندش را برنجاند، مادری دخترش را، بچه‌ای پدر و مادرش را، برادر مؤمنی برادر مؤمنش را، اگر تمام دنیا را به او بدهد، کفاره رنجاندنش نمی‌شود. ببینید چقدر حق مؤمن عظیم است!

دفع یک شبهه

اینجا ممکن است شما بفرمایید: گاهی می‌خواهم به فرزندم امر به معروف و نهی از منکر کنم، ممکن است برنجد؛ اولاً در امر به معروف و نهی از منکر حق ندارید تلخ امر و نهی کنید! بلکه باید مزه زبان شما مثل عسل باشد. با آن زبان امر به معروف و نهی از منکر ممکن است فرزند، پدر، مادر، همسایه و رفیق برنجد؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَلَا يَجِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ»^۲ وقتی پای واجب در کار باشد، رنجیدن عیبی ندارد؛ اما تمام این‌ها برای جاهایی است که پای واجب در کار نیست؛ من بی‌خود شاخ و شانه می‌کشم، طرف مقابلم را می‌رنجانم. شخص تلخ، بی‌حوصله و بدقلقی هستم، چند سال مردم را با این بدقلقی، بی‌حوصلگی، و تلخی‌ام رنجانده‌ام، طبق فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله، چند هزار دنیا را باید به طرف مقابلم بدهم که کفاره این رنجاندن‌هایم بشود؟ می‌ارزد که مردم را برنجانم؟

این روایت را هم دقت کنید: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ نَظْرَةً» اگر کسی یک نگاه به مؤمنی بکند: «لِيُخَيِّفَهُ بِهَا» که با آن نگاه او را بترساند، نگاه بعضی‌ها را دیده‌اید چه شکلی است؟ انسان از نگاه آن‌ها می‌ترسد، طوری به طرف نگاه می‌کنند که وحشت‌زده می‌شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر چنین نگاهی به کسی بیندازد: «أَخَافُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^۳ روزی که سایه‌ای جز سایه خدا وجود ندارد، خدا او را به خاطر آن نگاه، به شدت

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۵۰، ح ۱۳.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۸.

خواهد ترساند. آنجا کسی بترسد، به چه کسی پناه ببرد؟ چه دین عجیبی است که به ما می‌گوید: مواظب نگاه خود باش! همیشه با محبت نگاه کن! مخصوصاً به بچه‌ها، همسایه‌ها و رفقاییت. مشتری به مراجعه کننده با محبت نگاه کن، با محبت حرف بز، با محبت معاشرت و برخورد کن!

من ۸۷ ساله بودم، شخصی در محل ما زندگی می‌کرد، از خانه که بیرون می‌آمد، کارهای جالبی داشت. ساعت دو به خانه می‌رفت، ساعت ۴-۵ از خانه بیرون می‌آمد، ۹ شب به خانه می‌رفت. سوار ماشین هم نمی‌شد؛ چون از آن محدوده محل خارج نمی‌شد. همه هم او را می‌شناختند و او را دوست داشتند. به هر کس می‌رسید، مثلاً به بچه‌های ۳-۴ ساله داخل کوچه، بین آن‌ها می‌آمد، بازی می‌کرد. به پیرمرد، جوان، نوجوان، بچه کیف در بغل که داشت به مدرسه می‌رفت، به هر کس که می‌رسید، جلو می‌رفت، می‌گفت: سلام اهل بهشت! فدایت شوم! و می‌خندید. اصلاً طوری با اهل محل رفتار کرده بود که تمام محل باور کرده بودند اهل بهشت هستند. این اخلاق خیلی خوب است. البته من به شما بگویم، به خاطر ارتباط با ابی‌عبدالله علیه السلام، گریه بر آن حضرت و متدین بودن تان، همه اهل بهشت هستید. مرد و زن! نگاه شما به همدیگر نگاه اهل بهشت باشد. زبان تان در گفتار، زبان اهل بهشت باشد! فکرتان فکر اهل بهشت باشد! با این کیفیت، می‌توانید حق خدا و مردم را راحت ادا کنید.

در شهری مرا برای منبر دعوت کردند، منطقه کشاورزی و جالبی بود. بیشتر خانه‌ها در باغ قرار داشت. آقای که مرا دعوت کرده بود، در بازار کار می‌کرد. من می‌دیدم روزها ۲-۳ بار از بازار به خانه می‌آید و برمی‌گردد. روزی بعدازظهر که می‌خواستم با او به منبر بروم (منبرهایم بعدازظهر بود، شب نبود) به او گفتم: آقا! شما روزها چند بار از بازار به خانه می‌آیی، چه کار داری؟ گفت: پدری دارم، نزدیک ۹۰ ساله، دو پایش خشک شده، شب‌ها هم نشسته می‌خوابد، نمی‌تواند بخوابد. من صبح که به بازار می‌روم، هر ۲ ساعتی یکبار به خانه می‌آیم، کنار رختخوابش می‌نشینم، می‌گویم: قربانت بروم! فدایت شوم! کاری نداری؟ نمی‌خواهی تو را به دست‌شویی یا حمام ببرم؟ چای، آب و غذا نمی‌خواهی؟ گفتم: می‌شود

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

پدرت را ببینم؟ گفت: بله. داخل آن اتاق است. گفتم: پس وقتی از منبر آمدیم، مرا نزد او ببر! گفت: عیبی ندارد. رفتیم، پیرمرد ۹۰ ساله خیلی شادی بود. آن پسر از اتاق بیرون رفت، مرا با پدرش تنها گذاشت. گفتم: حال شما خوب است؟ گفت: خیلی خوبم، خیلی. گفتم: چه کار می‌کنید؟ گفت: سه سال است روبه‌روی این در نشسته‌ام و منتظر رفیقم هستم. از صبح تا غروب که بیدارم، نگاه می‌کنم، ببینم این رفیقم کی می‌آید؟ خیلی دوستش دارم؟

این‌ها حالات دورهٔ عمر است که به خاطر پاکی‌ها و درستی‌ها ظهور می‌کند. این‌ها را زیاد دیده‌ام، به او گفتم: رفیقت کیست؟ گفت: عزرائیل عزرائیل. گفتم: رفیق شماست؟ گفت: رفیق صمیمی من است، خیلی دوستش دارم. (حالا من خودم از اسم عزرائیل می‌ترسم.) گفت: خیلی دوستش دارم، بالاخره می‌آید؛ اما من سه سال است منتظرش هستم. با خودم گفتم: به او بگویم وصیت کردی یا نه؟ مسلمان کنار مسلمان می‌نشیند، باید حرف‌های خوب بزند. به او گفتم: پدر! وصیت‌نامه داری؟ گفت: نه. گفتم: نمی‌خواهی بنویسی؟ گفت: نه. گفتم: چرا؟ امیرالمؤمنین عزرائیل فرموده: تا نمردی، خودت وصی خودت باش! کارهایت را خودت بکن! گفت: من چند باغ و زمین کشاورزی داشتم، چهار دختر و دو پسر دارم، طبق قرآن، باغ‌ها و زمین‌ها را تقسیم کردم. خدا در قرآن ثلث مال را حق خودم قرار داده، این مسجدی که عصرها منبر می‌روی، ثلث مال خودم است. مسجد را ساختم، تمام شده است، هیچ کاری ندارم. فقط منتظر رفیقم هستم که بیاید مرا ببرد. اینجا که نشسته‌ام، یک رکعت نماز یا روزه به خدا بدهکار نیستم. یکبار هم مکه، دو بار کربلا، چند بار هم به مشهد رفته‌ام، زکات و خمس را هم داده‌ام. در این شهر هم یک ریال به کسی بدهکار نیستم، به من می‌گویی وصیت؟! به چه چیزی وصیت کنم؟ گفتم: به هیچ چیز. گفت: حال من اهل کجا هستم؟ گفتم: تو اهل بهشتی. گفت: خودم می‌دانم، نمی‌خواهد برای من بگویی. راست می‌گویدی. به قرآن اطمینان دارد. اگر او اهل بهشت نباشد، چه کسی اهل بهشت باشد؟



روضه شش ماهه علی اصغر علیه السلام

نمی‌دانم، امشب نامه به کربلا آمد، فردا صبح آمد، این دیگر چه نامه‌ای بود؟ آب بر تمام موجودات زنده بیابان حلال باشد؛ اما به خیمه‌های حسین بن علی علیه السلام حرام؟ کسانی که به کربلا آمده بودند، تاکنون درک نکردم، بزرگ‌ها به میدان آمده بودند، جنگ کردند؛ اما بچه شش ماهه که پا نداشت بیاید، دست نداشت شمشیر و نیزه بگیرد. سخن ابی‌عبدالله علیه السلام بعد از شهادت این بچه با کوفیان را ببینید، چه بود:

کوفیان این قصد جنگیدن نداشت	این گلوی تشنه ببریدن نداشت
لاله‌چینان دست‌تان ببریده باد	غنچه پژمرده‌ام چیدن نداشت
این که با من سوی میدان آمده	نیت‌ی جز آب نوشیدن نداشت
با سه‌شعبه غرق خونش کرده‌اید	گرچه حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه‌ام دیدید و خندیدید؟ وای	کشتن شش ماهه خندیدن نداشت
دست من بستید و دست‌افشان شدید	صید کوچک، پای کوبیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یک‌دگر	شیرخواره غرق خون، دیدن نداشت

نمی‌دانم با چه حالی او را برگرداند؛ اما مادرش از خیمه بیرون نیامد. بچه را به خواهرش زینب علیه السلام داد، خودش روی زمین نشست، سرش را به جانب پروردگار بلند کرد: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند. قبر کوچکی را کند، شیرخواره خون‌آلود را روی خاک گذاشت، هنوز لحد را نگذاشته بود، صدای مادر بلند شد:

مچین خشت لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم

جلسہ ہشتم

حقوق انسانی

احترام اقلیت‌های مذهبی در حقوق اجتماعی اسلام

کتاب خدا در رابطه با رعایت احترام، ارزش و حقوق مردم یک سلسله مسائل بسیار مهمی مطرح کرده که توجه به آن‌ها واجب و لازم است؛ اما به آن مسائل کمتر توجه می‌شود؛ چرا؟ چون به نظر می‌رسد اعتقادشان به پروردگار و قیامت ضعیف است. اگر اعتقاد قلبی مرد یا خانمی به خداوند مهربان و قیامت قوی باشد، یقیناً این مسائل را رعایت می‌کند؛ چون ارتکاب این مسائل واقعاً مورد نفرت پروردگار است و جریمه قیامت نیز دارد. خداوند برای بندگانش احترام قائل است. البته کافر، مشرک، یهودی، مسیحی یا لائیک، اگر با ما وارد جنگ شوند، به خاطر ورود به جنگ با ما، احترامی ندارند. ما نباید شروع کننده جنگ باشیم؛ اما اگر یهودی، مشرک، مسیحی، کافر، تابع ادیان دیگر و زرتشتی بین ملت و در کشور اسلامی زندگی می‌کنند، شروع جنگ نداشته باشند، قوانین مملکت را رعایت کنند، قابل احترام و دارای حقوق انسانی هستند.

این جمله امیرالمومنین علیه السلام در کشورداری، از بارزترین جملات تاریخ بشر است. وقتی به وجود مبارک مالک اشتر برای استانداری مصر مأموریت می‌دهد، با خط مبارک خود، در فرمان استانداری می‌نویسد: مالک! مردمی که در آن استان زندگی می‌کنند یا برادر دینی تو هستند و یا هم‌نوع انسانی تو، اگر هم‌دین تو نیستند؛ ولی هم‌نوع تو، انسان و موجود زنده که هستند، پس حق انسانی، حق حیات و کار دارند. بر عهده توست که حقوق آن‌ها را رعایت کنی.



اولین مقرری حقوق بازنشستگی در حکومت

این که بعضی‌ها فکر می‌کنند قانون بازنشستگی، عجب قانون زیبا و یادگار اروپاست، بعد به آمریکا منتقل شده، بعد هم به کشورهای شرقی، این یک فکر اشتباهی است؛ چون حقوق بازنشستگی مربوط به اسلام است. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام حکومت‌شان از خیابان عبور می‌کردند، در راه پیرمردی را دیدند که گدایی می‌کند. امام کلاً از این که یک انسان، هر کس باشد، شخصیتش را در معرض شکست قرار می‌داد، رنج می‌برد. آمدند جلوی پیرمرد نشستند، خیلی بامحبت فرمودند: چرا گدایی می‌کنی؟ کار تو قبلاً چه بود؟ گفت: من کارمند اداره دارایی بودم. در کوفه اداره دارایی برای حکومت چه کسی بود؟ حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام. کارمند دارایی برای چه آمده در خیابان نشسته، گدایی می‌کند؟ فرمود: برای چه گدایی می‌کنی؟ گفت: من مسیحی بودم، در وزارت دارایی دیگر نمی‌توانستم کار بکنم، مرا بیرون کردند. امام ایستاد. حاکم مملکت، امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌گویم. امام؛ یعنی انسانی که بخشی از وقتش را وقف خدا کرده و بخشی دیگر را عیناً وقف بندگان خدا. امام برای مردم و بندگان خدا به شدت احترام قائل بود. تا کسی وارد جنگ نشده، جنگ کار خیلی بدی است. برای چه با بی‌گناهان وارد جنگ می‌شوید؟ آمریکا خیلی مجرم است، انگلیس ۴۰۰ سال است بدترین جرم‌ها را مرتکب شده. یکی از وکلای انگلستان (مدرکش را در خانه دارم)، در مجلس بلند شد؛ چون مسیحی بود، اسم خدا را برد، جلوی تمام وکلا گفت: اگر خدا هرچه عذاب در این عالم دارد، به سر ما انگلیسی‌ها فرو بریزد، به خاطر جنایاتی که نسبت به ملت‌ها کرده‌ایم، آن عذاب‌ها، جنایات ما را جبران نمی‌کند. جنگ خیلی بد است، به چه علت با مردم دنیا می‌جنگید؟ جنگیدید، به چه علت از کشورتان به کشورهای دیگر می‌آیید و طلا، نفت، گاز، معادن، دین، ناموس و فکر مردم را غارت می‌کنید؟ اگر کسی با دیگران جنگ نداشته باشد، در اسلام مورد احترام است.

جریمه قیامتی تأخیر عمدی حل مشکل مردم

کارمند مسیحی بوده، پیر شده، نمی‌تواند کار کند، او را بیرون کردند، امام علی علیه السلام از این خبر رنج کشیده، به او فرمود: باشد، کار تو را بعداً درست می‌کنم. بعداً یعنی چه؟ برای امیرالمؤمنین علیه السلام بعداً معنا ندارد. باید مشکل این انسان الآن حل شود. برو ۱۰ روز دیگر بیا!



شاید فردا مُرد. شاید دو روز دیگر به مشکلی برخورد، نتوانست بیاید. مشکل مشکل‌دار را امروز حل کنید؛ چون شما می‌توانید. ممکن است بگویند قانون اجازه نمی‌دهد. پروردگار عالم در قرآن راه را برای شما باز کرده، نفرموده فقط قانون، اول گفته: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۱ کار مردم را با قانون حل کنید، اگر نشد «وَالْإِحْسَانِ» با احسان از قانون عبور کرده و با نیکوکاری و احسان کار مردم را حل کنید. برای بندگان من بن بست ایجاد نکنید. خودش هم در قرآن قانونی که بن بست داشته باشد، ندارد.

کسی به پروردگار می‌گوید: تو گفتی نماز واجب است و حق بندگی، به روی چشم، ولی گفتی نماز را باید ایستاده بخوانی، من دکتر رفتم، دکتر به من گفته: ایستاده نماز خواندن فعلاً برای مهره‌های ستون فقرات ضرر دارد. پروردگار می‌گوید: به حرف دکتر گوش بده! می‌گوییم: پروردگارا! مولای من! دکترم مسیحی است، دین می‌گوید: من به دین دکترا کار ندارم، به تخصص او کار دارم. مسیحی، یهودی یا زرتشتی باشد یا نماز شب خوان، وقتی می‌گوید: نماز ایستاده برای شما ضرر دارد، اگر ایستاده نماز بخوانی، باطل است. روی صندلی بنشین و بخوان! دکتر می‌گوید: روی صندلی هم اجازه نداری نماز بخوانی. به مهره‌ها فشار می‌آید. چطور نماز بخوانم؟ می‌گوید: روی تخت دراز بکش و مهر را هم برای سجده داخل دست بگذار، اگر می‌توانی کمی سرت را از متکا بلند کن، اگر نمی‌توانی، با چشمت اشاره کن، با دست هم مهر را روی پیشانی‌ات بگذار. قانون قرآن با وضع انسان در حرکت است. پیر شدم، نمی‌توانم به مکه بروم، می‌گوید: اگر پسر خودت واجب الحج نیست، امسال پسر را به جای خودت به مکه بفرست، من مکه او به جای تو را قبول می‌کنم. دکتر گفته نمی‌توانی روزه بگیری، تا سال دیگر صبر کن، اگر نتوانستی بگیری، امسال نشد و به روزه سال دیگر وصل شد، برای هر روز که نگرفتی، یک مُد غذا به فقیر بده!

حق الناس بودن تضييع عمر مردم

کار امروز مردم را به فردا نیندازید که حرام و ضایع کردن حق مردم است. کاری هم به خدا ندارد. در قیامت جناب اداری، مدیر، فرماندار و استاندار! التماس کنی که به خدا من در ۳۵ سال

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

اداری بودنم، کار ۱۰۰ هزار نفر را امروز به شش ماه دیگر انداختم، مرا ببخش! روایات می‌گویند: خدا می‌فرماید: به من چه؟ آن حق الناس است، خودت می‌دانی با آن کسی که حقش را پایمال کردی. بین راضی می‌شود؟ او را راضی کن! راضی نمی‌شود، سرت را پایین بینداز و به جهنم برو! پس برای این که راحت باشیم، بیاییم قیامت و خدا را باور کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مسیحی نگفت: باشد، یک شکایت بنویس و به مسجد کوفه بیاور، من می‌دهم تا بررسی کنند. در آن شکایت آدرست را هم بنویس، وقتی بررسی کردیم، تو را خبر می‌کنیم. فرمود: بیا ببینیم چه کار باید بکنیم. مشکلی که الآن می‌شود حل کنی، حل کن! خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَّغُ الْبُرْصَادِ﴾^۱ من در کمین تو هستم و تو را می‌بینم. به یکی فرمود: همین الآن به وزیر دارایی بگو به اینجا بیاید. به «علی بن ابی رافع» گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام در گرما ایستاده و با تو کار دارد. دوید نزد حضرت آمد، فرمود: به چه دلیل این پیرمرد مسیحی را که دیگر نمی‌توانست کار کند، زانودرد یا کمردرد داشته یا پیر و ضعیف شده، بیرون کرده‌ای؟ جواب نداشت بدهد، جواب هم ندارد. گفت: علی جان! چه کار کنم؟ این خیلی جالب است. ای کاش دنیا اسلام را می‌شناخت. ای کاش مردم ایران و دولتی‌ها هم اسلام را می‌شناختند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ببین خرجی خودش و خانواده‌اش در یک ماه چقدر است، نه این که حقوقی برایش معین کن که سر برج، هشتش گرو یازده‌اش باشد، فرمود: ببین با چقدر زندگی‌اش اداره می‌شود، مقرر کن تا زنده است، برج به برج بیاید، با احترام به او بده! بعد از مرگش هم اگر خانواده‌اش نان‌آور نداشتند، خرج آن‌ها به عهده بیت المال است.

ریشه کنی فقر با نظام صحیح بیت المال

خدا برای بیت المال پول‌های مختلفی تدارک دیده: انفال، زکات، خراج، انفاق و صدقه دارد. اگر بیت المال بر اساس قرآن مجید نظام داده شود، یقیناً یک گرسنه، فقیر، مسکین، بی‌خانه، دختر بی‌شوهر، پسر بی‌زن و بیکار باقی نمی‌ماند. این که می‌گوییم، یقیناً تحقیق داریم؛ چون در ابتدای سوره انفال آمده: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾^۲ نزدیک ۲۰۰ صفحه در

۱. فجر: ۱۴.

۲. انفال: ۱.



تفسیر قرآنم راجع به انفال؛ یعنی تمام جنگل‌ها، معادن رو و زیر، با آمار و تحقیق مطلب نوشتیم. اگر نظام درستی داده شود، انسان احترام دارد. به سراغ آیات قرآن برویم. چرا خدا حقوقی که برای انسان‌ها قرار داده، انسانی که احترام و ارزش دارد، باز هم تأکید کنم، یک وقت با ما جنگ دارند، قرآن مجید می‌گوید: بزنید انگشت جنگ را قطع کنید! امام علی علیه السلام می‌فرماید: بزنید چشم فتنه را در بیاورید! و الا نمی‌توانید زندگی بکنید؛ اما گاهی نه، کاری به کار ما ندارند؛ یا بیرون زندگی آرامی دارند و یا در درون کنار ما زندگی می‌کنند. هم‌نوع ما هستند، بقیه هم که هم‌دین ما هستند.

معرفی بدگمانی به عنوان حق الناس

به سراغ قرآن بروم که از هرچه بگذریم، سخن دوست خوش‌تر است. چه دوستی از خدا بهتر؟ خانم‌ها! برادران! این آیه از عجایب آیات قرآن در مسائل اخلاقی است. خانم‌ها! به حق هر کس که دوستش دارید، شما را سوگند می‌دهم! به این آیه تا آخر عمرتان عمل کنید که به خیر و صلاح شما است: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَيْدَ مَنْ الظَّنِّ»** از بسیاری از گمان‌ها، خیالات و تصورات در حق دیگران، زن و مرد پرهیزید! **«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»** یقیناً بخشی از گمان‌هایی که در حق مرد و زن می‌برید، گناه است و پای شما می‌نویسند؛ یعنی عملاً کار و حرکتی نکردید، نشستید، در ذهن خود داوری کردید که او دزد است، قیافه‌اش نشان می‌دهد که تریاکی است، چشم خمارش نشان می‌دهد که دیشب از پنج سیر بیشتر عرق خورده، خانه‌اش نشان می‌دهد که مال مردم را دزدیده، راه رفتن این زن نشان می‌دهد که یک چیزش می‌شود، این‌ها گمان‌هایی است که پروردگار می‌فرماید: برای شما به عنوان گناه می‌نویسم و در قیامت نیز شما را به دادگاه می‌کشانم، می‌گویم: ثابت کن! آن روز که در دنیا در حق این خانم خیال بد کردی که دامن ناپاکی دارد، در حق این آقا خیال کردی با این خانه‌اش دزد مال مردم بوده، خیال کردی به خاطر قیافه‌اش، مشروب‌خور یا معتاد بوده، ثابت کن! وقتی در پیشگاه خدا نتواند ثابت کند، محکوم است؛ محکوم به جریمه. آنجا باید برای نجات خودش دامن چه کسی را بگیرد؟ واقعاً باید چه کار کند؟

حساسیت فوق العاده اسلام به بیت المال

تاریخ اسلام را ورق می‌زدیم، به این روایت تاریخی برخوردیم: جنگ خیبر تمام شد، پیغمبر اکرم ﷺ به جارچی فرمودند: هر کس از قلعه‌های خیبر غنیمت برداشته، بیاورد یکجا دسته کند که ما مطابق سهم رزمندگان تقسیم کنیم. کسی چیزی پیش خود نگه ندارد؛ چون غنایم مشاع برای همه است تا من مطابق خواست خدا تقسیم کنم. همه آمدند، هرچه بود روی هم ریختند، یک نفر گفت: یا رسول الله! من از غنایمی که جمع می‌کردند، یک جفت بند پوتین (کفش) برداشتم، هیچ چیز دیگر هم گیرم نیامد، این بند پوتین هم داخل جیبم است، این را هم باید روی کل غنائم بریزم؟ یک جفت بند پوتین که ارزشی ندارد. حضرت فرمود: بریز! اگر این را می‌بردی و نمی‌گفتی، پیغمبر ﷺ است، قیامت، خدا، حق مسلمان‌ها و مشاع، اگر این یک جفت بند پوتین را برده بودی، وقتی روز قیامت وارد محشر می‌شدی، یک جفت بند از آتش به پای تو می‌بستند تا تمام مسلمان‌ها از حق این بند پوتین حلالیت کنند. به این راحتی که نمی‌شود مال مردم را خورد و حق مردم را برد.

نمی‌دانم. همیشه به این روایت که می‌رسیدم، آخر کسی نقل کرده که حدش به شاه‌راه وصل است. وجود مبارک علامه خبیر، حکیم متأله، فقیه بزرگ، فیلسوف عظیم الشان، عارف بیدار دل، نویسنده ۳۰۰ جلد کتاب علمی، ملامحسن فیض کاشانی رحمته الله علیه، چه کارش کنم؟ یک آخوند معمولی نوشته که بگویم به او اعتمادی ندارم، یک چیزی نوشته. ایشان نوشته است که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: در مغازه قصابی می‌روی، اگر می‌خواهی به قصاب بگویی از اینجا گوشت به من بده! به قصاب بگو و انگشت روی گوشت بگذار؛ چون اگر نگویی، روی سردست، ماهیچه، چربی، گردن دست بگذاری، قصاب رنجیده شود که گوشت باید بهداشتی باشد، برای چه انگشت گذاشتی؟ به مقدار چربی که به انگشتت می‌چسبد، در دادگاه قیامت، باید قصاب را راضی کنی. حق مردم است. مردم ارزش دارند.

محاسبه حق عمر و آبرو در قیامت به عنوان حق الناس

عمر حق مردم است، به مردم نگو: برو ده روز دیگر بیا! کاری که الآن می‌شود برایش انجام بدهی، امضایی که الآن می‌شود بکنی، انجام بده! اگر ده روز او را معطل کنی، ده تا ۲۴



ساعت در قیامت باید جواب او را بدهی. عمر که راحت به دست نمی‌آید. در این ده روز هم دل این مرد و زن دائم مثل سیر و سرکه می‌جوشد که آیا بعد از ده روز امضا می‌کند یا نه؟ بعد از ده روز کارم راه می‌افتد؟ مشکلم حل می‌شود؟ گاهی انسان از کنار این ادارات رد می‌شود، من رد شده‌ام، در بعضی از ادارات مراجعه کننده نزد بعضی از افراد می‌روند، همه هم این طور نیستند، افراد خوب هم هست؛ اما به بعضی‌ها که مراجعه می‌شود، جواب سر بالا می‌دهند. گاهی پیش من آمده‌اند، مثل مادر فرزندمرده گریه می‌کنند که کارشان را می‌شده راه بیندازند؛ اما راه نینداخته‌اند.

به کسی گمان بد نبرید. روزی امیرالمؤمنین، امام حسن علیه السلام را صدا کرد (چقدر اسلام عالی است) فرمود: حسن جان! فاصله بین حق و باطل چقدر است؟ عرض کرد: بابا! فاصله حق و باطل چهار انگشت است. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از من می‌پرسید: می‌گفتم: از مشرق تا مغرب یا می‌گفتم از زمین تا آسمان. حسنم! فاصله حق و باطل چقدر است؟ امام حسن علیه السلام بچه ۶-۷ ساله بود، گفت: بابا! چهار انگشت. گفت: عزیز دلم! نشانم بده! آن دست کوچکش را بلند کرد، انگشت کوچکش را کنار چشمش گذاشت، انگشت چهارمی را کنار گوشش، گفت: بابا! هرچه را با چشمت دیدی، حق است؛ اما هرچه را با گوش خود شنیدی، فعلاً باطل است تا ثابت شود درست است. چه چیزی می‌گویند؟ می‌گویند: فلانی دزد، بدکار، عرق خور و... است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد حنفیه، یکی از پسرانش فرمود: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ» آنچه را که یقین نداری، به زبان جاری نکن! اصلاً «بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ» عزیز دلم! هرچه را هم می‌دانی، نگو؛ چون گاهی می‌بیند اگر بگوید، آبروی مردم می‌ریزد، نگو! خدا اجازه نمی‌دهد: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» به کسی با خیال، گمان و چشمت تصور بد نبر! قیافه که نشان نمی‌دهد طرف چه کاره است. من صبح ساعت ۸ او را می‌بینم، بگویم دیشب چقدر خورده، از کجا می‌دانی؟ دیشب دو ساعت بیدار بوده، گریه و مناجات کرده، رنگش زرد شده، گردنش کمی از رکوع و سجود طولانی کج شده، بگویم عرق خورده؟ «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ».

حرمت تجسس و کاوش منفی در زندگی مردم

دوم؛ این دوم را آن بخش‌هایی که می‌خواهند انتخاب نیرو کنند، باید بالای سرشان بزنند. دنباله آیه است: «وَلَا تَجَسَّسُوا» احترام مردم را رعایت کنید و در زندگی احدی کاوش یا تحقیق منفی نکنید! در جوانی‌هایت چه کاره بودی؟ به تو چه؟ مگر تو خالق او هستی؟ می‌خواهد بله برون کند، می‌گوید: می‌توانم با دخترخانم صحبت کنم؟ بله، می‌توانی. می‌گوید: دختر خانم! دوران دبیرستان، دوست‌پسر هم داشتی؟ این تجسس‌های امور منفی، حرام است، خداوند نهی کرده. این که کاوش منفی می‌کنی، مگر خودت قبل از بله برون امامزاده یا از اولیای خدا بودی که اکنون کاوش منفی می‌کنی؟ در زندگی مردم کاوش منفی نکنید! هر کسی اشتباهی داشته، جوان بوده، خلاف داشته، شاید توبه و ترک کرده است. بالاخره به ماه رضانی، شب احیا یا مجالس ابی‌عبدالله علیه‌السلام خورده، یکبار در درون خودش گفته: خدایا! بد کردم. شاید بخشیده شده است. برای چه در زندگی منفی مردم خود را وادار به جستجو می‌کنید؟ مگر قاضی دادگاه الهی هستید؟ مگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه و مدینه، هر کس آمد که مسلمان شود، اول به او گفت: پرونده سابقت را برای من توضیح بده؟! به چه کسی گفت؟ وقتی حر آمد توبه کند، ابی‌عبدالله علیه‌السلام اصلاً مهلت حرف زدن به او نداد، فقط سؤال کرد: «هل لی من توبه؟» امام فرمود: سرت را بلند کن! خدا تو را بزرگ می‌داند. همین. به او گفت: بیا بنشین، ببینم در دستگاه بنی‌امیه چه کاره بودی؟ چقدر حقوق می‌گرفتی؟ با چه کسانی رابطه داشتی؟ این حرف‌ها کدام است. برای چه بندگان خدا را خجالت می‌دهید؟ چرا عباد خدا را شرمنده می‌کنید؟ کاوش منفی حرام است.

ده فرزند حضرت یعقوب علیه‌السلام می‌خواستند به مصر بروند، در سفر سوم حضرت به آن‌ها فرمان واجب کاوش مثبت داد: «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا»^۱ با آیه‌ای که از سوره حجرات خواندم، یک نقطه فرق دارد، در سوره حجرات می‌گوید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» در سوره یوسف می‌فرماید: «فَتَحَسَّسُوا» نقطه ندارد.

چو واقف شدی محرم خویش باش که محرم به یک نقطه مجرم شود



کاوش مثبت به جای کاوش منفی

با یک نقطه شخص به جهنم می‌رود، بدون نقطه به بهشت. به فرزندانش فرمود: «فَتَحَسَّسُوا» کاوش مثبت کنید. آن‌ها هم به حرف این پیغمبر گوش دادند، کاوش مثبت کرده، یوسف علیه السلام را پیدا کردند. شما در زندگی مردم کاوش مثبت کن! همین شب‌ها که کنار هم نشسته‌اید، هنوز منبر شروع نشده، خیلی بامحبت به کنار دستی‌ات بگو: فدایت شوم! تاکنون به کربلا رفته‌ای؟ گریه می‌کند، می‌گوید: نه. بگو: دلت می‌خواهد اربعین بروی؟ می‌گوید: خیلی، کشته مرده‌ای عبدالله علیه السلام هستیم. بگو: من می‌توانم، فردا شب ده میلیون برایت می‌آورم، تو هم به من ضمانت حسینی بده که با این پول به کربلا بروی. یا گذرنامه‌ات را بیاور، خودم ببرم ویزا و بلیط بگیرم، به کربلا برو!

یا بگو: رفیق! چهره‌ات را کسل می‌بینم، همی‌ت مریض است؟ بچه‌ات عمل دارد؟ اجاره خانه‌ات عقب افتاده؟ این‌ها کاوش مثبت است. این‌ها انسان را به بهشت می‌برد. شما خانم‌ها هم همین‌طور؛ از خانم‌ها کاوش مثبت کنید. خیلی عالی است. رفیقی داشتیم راننده کامیون بود. روزی به شاگردش گفت: بیا به محضر برویم. گفت: برای چه؟ گفت: نمی‌توانم دیگر خودم پشت کامیون بنشینم، می‌خواهم دو دانگ ماشین را به نامت کنم، تو برو کار کن! به تو اطمینان دارم. دو دانگ ماشین را به نامش کرد. او هم یک‌سال و نیم با ماشین کار کرد، امین هم بود، آمد و گفت: من این قدر بار بردم، این هم پولش. گفت: دو تا تو، چهار تا من. بعد از یک سال و نیم گفت: پسر خوبی هستی، من هم یک دختر خیلی خوب دارم، خواهر و مادرت را بیاور، دختر مرا ببیند، اگر پسندیدند، داماد خودم شو! عروسی گرفت و خرج شاگردش را هم خودش داد. دیگر خودش سر کار نمی‌رفت. پای منبر می‌آمد.

روزها از هشت صبح تا اذان ظهر، جلوی گاراژ قدم می‌زد، هر کس می‌آمد رد شود، تا می‌دید چهره‌اش ناراحت است، جلو می‌رفت، سلام می‌کرد، دست می‌داد، بغلش می‌کرد و می‌گفت: فدایت شوم! چرا ناراحتی؟ مثلاً می‌گفت: زمستان است، پول ندارم بخاری بخرم. به او می‌گفت: این که ناراحتی ندارد، به مغازه بخاری‌فروشی برویم، یک بخاری بردار، داخل وانت بگذار، به خانه‌ات ببر، آن را نصب کن و بیا. برادر! چه شده؟ سه ماه است



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

قبض آب و برقم عقب افتاده، می‌گفت: هیچ مهم نیست، به من بده ببینم. پرداخت می‌کرد. می‌گفت: ماه‌های دیگر توانستی خودت بده، نتوانستی، خودم نوکرتم، اینجا هستم. تا روزی که مرد، کارش همین بود. کاوش و جستجو کنید؛ اما مثبت. قرآن اجازه جستجوی منفی نمی‌دهد. حرفم تمام شد.

قرآن عجب کتابی است و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام عجب فرهنگی! بماند.

روضه حضرت علی اکبر علیه‌السلام

به کربلا برویم، چه کربلایی؟

پس بیامد شاه معشوق الست	بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	گفت کای بالید سرو سرفراز
ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالمین من
ای به طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	کایمن از صیاد تیرانداز نیست
این قدر بابا دلم را خون مکن	زاده لایلا مرا محزون مکن
خیز و تا بیرون از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لایلا رویم ^۱

مادر در خیمه دعا می‌کرد: خدایی که اسماعیل علیه‌السلام را به هاجر برگرداندی! خدایی که یوسف را به یعقوب علیه‌السلام برگرداندی! یکبار دیگر علی اکبرم را به من برگردان! آمدند، گفتند: لایلا! دعایت مستجاب شد، جوان‌ها بدن قطعه‌قطعه عزیزت را می‌آورند.

افروختن و سوختن و جامه دریدن پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت



جلسہ نم

اسلام؛ دین خدا

اسلام، دین مشرک تمام انبیاء علیهم السلام

اسلام که از ابتدای پیدایش حضرت آدم علیه السلام تا ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دین خدا بوده و خداوند غیر از اسلام دینی ندارد، نه یهودیت دین خدا بوده، نه نصرانیت و زرتشتیت: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا﴾^۱ این سخن خطاب به ملت یهود و نصارای عالم است که می‌گویند: حضرت ابراهیم علیه السلام پدر انبیاء علیهم السلام، یهودی بوده، مسیحیان می‌گویند: نصرانی بوده، ولی خداوند در قرآن می‌فرماید: نه یهودی بوده و نه نصرانی، بلکه او مسلمان؛ یعنی آراسته به اسلام الهی بود. اسلامی که به صورت تکوینی، دین تمام موجودات است و به صورت تشریحی، دین تمام انبیاء علیهم السلام.

این آیه درباره حضرت ابراهیم علیه السلام است: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْمِ مَا لَكَ قَالَ أَسْمِعْتُ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳ این آیه خیلی مهمی است «إِنَّ»؛ یعنی یقیناً دین نزد خدا، فقط اسلام است. در پیشگاه پروردگار دین دیگری وجود ندارد. اسلام دین فرشتگان، انبیاء، امامان علیهم السلام و تمام مردم مؤمن است.

۱. آل عمران: ۶۷

۲. بقره: ۱۳۱

۳. آل عمران: ۱۹



تنها دین قابل قبول در قیامت

در آیه دیگری می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا»^۱ اگر کسی غیر از اسلام خدا، دینی را انتخاب کند، دلش می‌خواهد غیر از اسلام خدا، دین دیگری را انتخاب کند، به قول شما انتخاب دین که اجباری نیست؛ دلش می‌خواهد دین دیگری را که خودش می‌پسندد، انتخاب کند؛ یک دین شرقی، غربی، هندی، ایسمی و هر دینی که دلش می‌خواهد، فعلاً پروردگار با او کاری ندارد؛ اما می‌فرماید: اگر انسان که مخلوق، مصنوع و ساخته شده من و در زیر چتر الهیت، ربوبیت و رزاقیت من است، آزاد از من نیست، به دل خواه خود (دینی را انتخاب کند) بداند فردا (در قیامت) اگر بخواهد آن دین انتخاب شده خود را به من ارائه بدهد، بگوید: من خوشم آمد، دلم خواست اسلام تو را کنار بیندازم و این دین را انتخاب کنم «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» اصلاً جایی برای این که من آن دین انتخابی خودش را قبول کنم، وجود ندارد. این جمله آخر آیه، خیلی کوبنده است: «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» این انسان در آخرت می‌فهمد که تمام موجودیت وجودی خود را تباه کرده و آنجا هم دیگر جای جبران نیست. اگر در دنیا وقت داشته و فرصت از دست نرفته باشد، جای جبران هست، می‌تواند کفر و شرک را جبران کند. اگر یهودی و مسیحی بوده، می‌تواند مسلمان شود. سال‌ها عرق خور، زناکار، رباخوار، آلوده به گناهان دیگر، بی‌نماز، روزه‌خور و بی‌حجاب بوده، می‌تواند جبران کند.

فرصت جبران بی‌دینی در دنیا

امام زین العابدین علیه السلام به پروردگار عرض می‌کند: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِيئَةَ التَّوْبَةِ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحاً»^۲ چقدر عالی است! دیگر زیباتر از این نمی‌شود. این را خداوند متعال به انبیا، ائمه علیهم السلام و اولیائش که نمی‌گوید، به مردم گنهکار،

۱. آل عمران: ۸۵

۲. فرازی از مناجات تائبین، صحیفه سجادیه.



مجرم، بدکار، عرق خور و رباخور می‌گوید، به خانم‌های محترمی که به دنبال حجاب نبودند، دلشان نمی‌خواست باحجاب باشند یا به وجوب حجاب برنخورده بودند، به آن‌ها می‌گوید. خدای ما چنین خدایی است. می‌فرماید: تو خدایی هستی که دری به نام توبه به روی بندگان باز کردی «فَتَحَّتْ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَىٰ عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ» و به بندگان گفتی: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً» اکنون که فرصت دارید، به خدا برگردید و جبران کنید! این که کاری ندارد، عرق خور بودی؟ دیگر نخور! بی‌حجاب بودی؟ باحجاب شو! رباخور بودی؟ رباهایی که از مردم گرفتی، به آن‌ها پس بده! نمازهایی که نخواندی، کم‌کم بخوان! اگر نشد که تمام کنی، به ورثه‌ات بگو: مقدار نمازی که مانده، بدهند برایت بخوانند. روزه هم همین‌طور. این توبه هرکدام است. خدا هم قبول می‌کند. تا فرصت هست، توبه کن! مشکل نیست؛ اما اگر فرصت تمام شود، اگر اسلام نباشد، خدا در قیامت دیگر هیچ دینی را نمی‌پذیرد.

اسلام زبانی و اسلام عملی

اسلام بدون عمل را هم نمی‌پذیرد که در قیامت بر پروردگار وارد شوم، بگویم: من دلم پاک و قلبم خوب بوده، ولی نماز، روزه و عمل خوب ندارم، همه نوع گناه هم داشتم. همه نوع گناه که با پاکی دل و قلب خوب نمی‌سازد. چگونه قلبت خوب بوده، ولی صاحب این قلب همه نوع گناه داشته؟ مگر می‌شود؟ اسلام بدون عمل، تنها لفظ است: «وَقَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» حبيب من! بعضی از این عرب‌های بیابان‌نشین به مسجد مدینه می‌آیند، به تو می‌گویند: ما مؤمن شدیم، خیلی آرام به آن‌ها بگو: «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا» شما مؤمن نشدید «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» شما زبانی مسلمان شدید «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ اما اعتقاد به خدا و قیامت در دل شما وارد نشده و قلب‌تان بیمار، آلوده و ناپاک است. برو قلبت را خوب کن! قلب، با ایمان و قبول کردن قیامت خوب می‌شود. شما همین صفحه اول قرآن



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

را بخوانید! پروردگار می‌گوید: علت اعمال زشت، زبان بد، پول حرام و آزار دادن به مردم این است: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ کسی که قلبش خوب است، آزار به مردم ندارد، حرام‌خور نیست، پروردگار عالم از او ناراضی نیست. آن کسی که قلبش خوب است، حضرت علی، زهرا، ابراهیم، اسماعیل و صادق علیهم‌السلام می‌شود. یا در مرتبه بعد سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و یا شما مرد و زن متدین می‌شود. خوبی‌ها از قلب شروع می‌شود، نه از دست و پا.

عمل؛ نشانه ایمان قلبی

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: فرمانده خوبی‌ها قلب می‌باشد. روایتش در جلد اول «اصول کافی» و مفصل است و راوی آن یکی از یاران امام ششم علیه‌السلام به نام «ابوعمر و زبیری». امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: قلبی که ایمان دارد، به صورت عمل صالح در چشم، گوش، دست، پا، شکم و زبان پخش می‌شود. تقریباً جمله عربی‌اش این است: «أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْثُوثٌ لِحَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا»^۲ مَبْثُوثٌ^۳ با «ث» سه نقطه، این که کسی جرمی دارد، دیگری می‌خواهد دل او را خوش کند، می‌گوید: عیبی ندارد، دلت پاک باشد، قلبت را خوب کن، بقیه‌اش مهم نیست. قلب با چه چیزی خوب می‌شود؟ قرآن می‌گوید: قلبی که صاحبش همه نوع گناه دارد، بیمار است. اگر آن قلب خوب باشد که اعضا و جوارح انحرافی ندارد.

از اول زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دین یکی بوده. شما که عربی یا ادبیات فارسی خوانده‌اید، قرآن ۶۲۳۶ آیه دارد، کلمه دین در قرآن زیاد آمده؛ اما لغت دین را نه تثنیه می‌بینید، نه جمع. دین تثنیه است؛ یعنی دو دین، ادیان هم جمع است. در قرآن مجید دین نه به صورت تثنیه آمده، نه جمع. کلمه دین از اول تا آخر قرآن مفرد است. یکی همین دو آیه‌ای که شنیدید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» که «الدین» مفرد است،

۱. بقره: ۱۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۶.

۳. پخش شدن.



یکی هم «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» دیناً هم مفرد آمده. در بقیه آیات نیز دین مفرد است؛ چون خدا یک دین دارد. حضرت آدم علیه السلام تابع همین دین بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تابع همین دین: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ»^۱ نزدیک‌ترین مردم به حضرت ابراهیم علیه السلام چه کسی است؟ آن کسی که نوه، نبیره یا ندیده‌اش است؟ یا آن کسی که به زمانش خیلی نزدیک باشد؟ نه، «لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» آن انسان‌هایی هستند که پیرو ایشان باشند.

ملاک نزدیکی فرد به انبیا و ائمه علیهم السلام

دقیق نمی‌دانم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با زمان حضرت ابراهیم علیه السلام چقدر فاصله داشتند. خیلی‌ها احتمال می‌دهند پنج هزار سال فاصله باشد؛ اما خدا می‌فرماید: نزدیک‌ترین افراد به حضرت ابراهیم علیه السلام آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کنند. آن‌ها چه کسانی هستند؟ «وَهَذَا النَّبِيُّ» نزدیک‌ترین انسان به حضرت ابراهیم علیه السلام، این محمد صلی الله علیه و آله است. ایشان فرزندش بوده است؟ فرزند ابراهیم که اسماعیل از همسرش هاجر بود و اسحاق از ساره. نوه آن حضرت هم یعقوب، پسر اسحاق بود. ایشان با حضرت ابراهیم علیه السلام چند هزار سال فاصله داشت؟ خدا زمان را بریده و برداشته، می‌گوید: نزدیک‌ترین انسان‌ها به حضرت ابراهیم علیه السلام این پیغمبر صلی الله علیه و آله است: «لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی صدیقه کبری، امیرالمؤمنین، حضرت مجتبی و سایر ائمه علیهم السلام. در زمان ما که سال ۱۳۹۷ است، در این هشت میلیارد جمعیت روی زمین، امشب، همین ساعت ۱۰ نزدیک‌ترین انسان به حضرت ابراهیم، امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد. آن کسی تابع حضرت ابراهیم علیه السلام است که از اسلام ابراهیم علیه السلام پیروی کرده و می‌کند. این اسلام چیست؟ ترکیبی از سه حقیقت است.

امشب حرف امام باقر علیه السلام را به شما برادران و خواهران محترم بزنم که در جلد دوم «اصول کافی» به جابر جعفی فرموده است. جابر جعفی غیر از آن «جابر بن عبدالله انصاری» است

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

که زیارت اربعین به کربلا آمد. جابر جعفی را چگونه با جابر بن عبدالله انصاری مقایسه کنم؟ چیزی نمی‌توانم بگویم. جابر بن عبدالله در مقایسه با جابر جعفی، یک آدم معمولی است، همین. جابر جعفی شخصیتی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید (من روایت را تهرانی معنی کنم): پدرم امام باقر علیه السلام در دنیا و آخرت چهار رفیق صمیمی دارد که در آخرت دست‌شان در دست پدرم است. یکی از آن چهار نفر، جابر جعفی است. می‌دانید، در قیامت میلیاردها جمعیت از تشنگی له‌له می‌زنند، نمی‌دانند عاقبت‌شان چه می‌شود؛ بهشتی هستند یا جهنمی. آن وقت دست جابر جعفی در دست امام باقر علیه السلام است. حضرت به جابر جعفی فرمودند: «لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَوَ اللَّهُ مَا شِيعْتَنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»^۱ جابر! این حرف‌های بی‌ربط مردم بی‌معرفت، راه و روش‌های غلط ایسم‌ها تو را از جا در نبرند، کنار گوش شما وسوسه نکنند، شما را از اسلام خدا دور نمایند، مغرورتان نکنند، نگویند: هر کاری دلت می‌خواهد، بکن، دلت پاک باشد، قلبت را خوب کن. نگویند: به حرف این منبرها گوش نده! این‌ها از خودشان می‌بافند، خبری نیست. می‌دانید یعنی چه؟ یعنی کل قرآن، نبوت انبیا علیهم السلام، زندگی حضرت صدیقه کبری علیها السلام و امامت ائمه طاهرین علیهم السلام دروغ است. معنی حرف این‌ها که می‌گویند خبری نیست، همین است. دلیل دارند که خبری نیست؟ شما هم به این راحتی گوش می‌دهید. اگر خبری نیست، دلیل بیاور! حداقل این که حضرت‌عالی یا خانمی که می‌گویی خبری نیست، چند بار به عالم آخرت رفتی، آنجا دیدی که هیچ خبری نیست، تاریکی است و برگشتی که با این خیال راحت به رفیق یا خواهرت می‌گویی دیدم، خبری نبود. مگر رفتی و دیدی؟

دو جواب ساده و منطقی به منکرین وجود خدا

شخصی به مدینه آمد، آدرس خانه امام صادق علیه السلام را می‌پرسید. پیدا کرد، خدمت امام آمد، گفت: از شام آمده‌ام. شام هم نزدیک رُم شرقی بود. در آنجا افکار شلوغ، زیاد بود. گفت:

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۷، ح ۱.



آقا! من آمده‌ام به شما بگویم: عالم خدا ندارد، همین. ائمه ما علیهم‌السلام خیلی عالم بودند، حضرت فرمودند: قطعاً عالم خدا ندارد؟ گفت: قطعاً. این قدر حضرت زیبا جوابش را به اندازه عقلش داد. فرمود: این جهان چند آسمان دارد؟ می‌دانستند، از قدیم معروف بود. قرآن هم قبول داشت. گفت: هفت آسمان. امام علیه‌السلام فرمود: به تمام هفت آسمان سفر کردی؟ به تمام جغرافیای آسمان‌ها، رو، پشت، شرق، غرب، بالا و پایین آسمان‌ها سفر کردی؟ گفت: نه، من به هیچ آسمانی نرفتم. فرمود: شرق و غرب کره زمین را دیدی؟ گفت: نه. زیر کره زمین را دیدی؟ گفت: نه. داخل کره زمین را دیدی؟ چند هزار کیلومتر است؟ گفت: نه. فرمود: تو که هیچ کجای عالم را ندیدی، از کجا می‌گویی عالم خدا ندارد و خالی از خداست؟ گفت: غلط کردم. فرمود: اگر دلت ناهار و شامی می‌خواهد، بمان و بخور، بعد برو **﴿فَبَهِّتِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾** مانده بود که چه بگوید.

آخر تو که کوچک‌ترین گوشه جهان را ندیده‌ای، از کجا خبر می‌دهی؟ تو که می‌گویی: داخل جهان خبری نیست، این آخوندها همه دروغ می‌گویند، ما دروغ می‌گوییم؟ قیامت دروغ است؟ ما از قول انبیا علیهم‌السلام، ۱۱۴ کتاب و هزار آیه قیامت در قرآن می‌گوییم. کسی که به شما می‌گوید: خبری نیست؛ یعنی همه دروغ گفته‌اند. تو که راست می‌گویی، مگر آن طرف رفتی، دیدی خبری نیست و برگشتی که می‌گویی خبری نیست؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: به هر حرفی گوش نده! چون بیشتر حرف‌ها پوچ و پوک است، واقعیت ندارد.

کسی به دربار بنی‌عباس آمده بود، خیلی سینه سپر کرد. آخوندهای مفت‌خور درباری هم نشسته بودند. راجع به خدا پشت هم اندازی کرد که عالم خدا ندارد، آن بدبخت‌ها هم که آخوندهای مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام نبودند، نمی‌توانستند جوابش را بدهند. او هم عالم مایه‌داری بود، به اصطلاح امروز دانش دیالکتیکی را خوب بلد بود، ماتریالیست قدیمی بود، اصطلاحات را خوب می‌دانست، پشت هم اندازی می‌کرد. این‌ها هم بلد نبودند جوابش را بدهند، مانده بودند. آبروی آن‌ها داشت می‌رفت، چه کار کنیم؟ آخوند دیگری نیست جواب او را بدهد؟



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

یک کسی آرام گفت: شیعه یک آخوند دارد، او را می‌آوریم، اگر او هم جواب نداد، دیگر باید تسلیم شویم و آبروی ما برود. گفتند: برو او را بیاور! به دنبال او آمدند. او نزد چه کسی درس خوانده بود؟ فدایش بشوم، چه معلمی! «صلی الله علیک یا ابا الحسن یا علی بن موسی الرضا، صلی الله علی روحک و بدنک» گفتند: بیا که آبروی اسلام می‌رود. گفت: آبروی اسلام نمی‌رود، آبروی شما می‌رود. جریان چیست؟ گفتند: یک بی‌دین آمده، خیلی پشت هم اندازی می‌کند، می‌گوید: عالم خدا ندارد. گفت: کجاست؟ گفتند: در دربار، همه هم مات و مبهوت شده‌اند.

یک دست لباس کهنه با یک کفش پاره؛ چون شیعه بود، شیعه را هیچ کجا راه نمی‌دادند. اقتصاد دست زدها، غاصب‌ها و مفت‌خورها بود. گفت: مرا ببرید، من جواب او را می‌دهم. شیعه جوابش او و جواب تمام وسوسه‌ها را دارد. داخل دربار که آمد، اصلاً نگفت این عالمی که آمده و می‌گوید عالم خدا ندارد، کیست؟ رو به حاکم کرد. شیعه فقط برای خدا، انبیا و ائمه علیهم‌السلام احترام قائل است. کمر جلوی هیچ کسی خم نمی‌کند. به حاکم عباسی نگفت: اعلی‌حضرت قدرقدرت! او هم می‌دانست که شیعه فقط خودش را هزینه‌ی خدا انبیا و ائمه علیهم‌السلام می‌کند. گفت: حاکم! من امروز چیز عجیبی دیدم. گفت: چه چیزی دیدی؟ چاره‌ای نداشت، باید می‌پذیرفت. آبرویش داشت می‌رفت، گفت: چه دیدی؟ بغداد بود یا سامرا، آب دجله به آن سنگینی. گفت: من امروز کنار دجله ایستاده بودم، این رودخانه‌ی پر آب، دیدم یک بلم خودش این طرف می‌آید، ۲۰۰-۳۰۰ نفر را سوار می‌کند، پر که شد، خود این بلم راه می‌افتد، به آن طرف می‌رود، پهلو می‌گیرد، مسافران پیاده که شدند، می‌فهمد، دوباره خالی به این طرف برمی‌گردد، مردم که سوار شده و بلم پر می‌شود، دوباره خودش راه می‌افتد، به آن طرف می‌رود. این عالم دیالکتیک‌مذهب بلند شد و گفت: این دیوانه را آوردید جواب مرا بدهد؟ برگشت و گفت: من دیوانه‌ام؟ گفت: بله، تو دیوانه‌ای. در این دریاها و رودهای بزرگ، کدام بلم و قایق بدون ملاح و پاروزن از این طرف رودخانه مسافر به آن طرف برده و پیاده کرده است؟ گفت: دیوانه! من به اندازه‌ی یک قایق دیوانه‌ام، تو به اندازه‌ی کل عالم دیوانه‌ای؛ چون تو می‌گویی این جهانی که همه



جایش متحرک است، بدون محرک می‌گردد. من می‌گویم یک قایق بی‌محرک می‌گردد. آن عالم بقچه‌اش را زیر بغلش گذاشت و فرار کرد.

اعتقاد، اخلاق و عمل؛ سه رکن جدایی ناپذیر اسلام

نیست؟ به چه دلیل می‌گوی نیست؟ عالم خدا ندارد، به چه دلیل؟ قیامت وجود ندارد، برو قلبت را خوب کن! هر کاری می‌خواهی بکن! به چه دلیل وجود ندارد؟ این اسلام چیست و چقدر می‌ارزد؟ اول بگویم: این اسلام چیست. این اسلام مرکب از سه حقیقت است: اعتقاد قلبی به وجود مقدس حضرت حق، انبیا و ائمه علیهم‌السلام، فرشتگان، قرآن و قیامت. این یک بخش اسلام، اسمش چه شد؟ اعتقاد. لغت اعتقاد از عقد است، سه حرفی «عین، قاف، دال» عقد عربی است؛ به فارسی یعنی چه؟ گره. یک بخش اسلام این است که دل به خدا، انبیا علیهم‌السلام، قرآن، فرشتگان، کتاب و قیامت گره داشته باشد. بخش دوم، بخش اخلاق است. خود اخلاق دو مرحله دارد؛ پالایش و آرایش. پالایش که می‌دانید یعنی چه؟ چون ما در تهران ۱۰-۱۵ پالایشگاه داریم، پالایش؛ یعنی نفت را که از چاه در می‌آورند، پالایش می‌کنند، خیلی چیزها را از آن می‌گیرند. اول که درمی‌آید، مانند قیر است، آشغال هم زیاد دارد، تمیزش می‌کنند، بنزین هواپیما، نفت، بنزین ماشین و بنزین سوپر می‌شود. یک بخش اخلاق در اسلام پالایش است؛ یعنی تا زود است و نمردی، (خود را) پالایش کن! بخل، کینه، طمع، حرص، حسد و غرور، این‌ها را پالایش کن که اگر بماند و بگنجد، دیگر نمی‌شود پالایش کرد. این بخش اول اخلاق است. بخش دوم پیرایش است؛ یعنی زیبایی‌های اخلاق را در خودت ریشه‌دار کن! محبت، مهربانی، نرم‌خویی، درستی، امانت، صداقت، شرافت، مردانگی، کرامت، جوانمردی، وفا و گذشت. این بخش دوم اخلاق است. اما بخش سوم اسلام، اعمال است. همین واجباتی که در رساله‌ها آمده. این سه حقیقت (اعتقاد، اخلاق و اعمال) را که در خودم تحقق دادم، مؤمن می‌شوم، خوب زندگی می‌کنم، خوب می‌میرم، برزخ، قیامت، بهشت و ابدیت خوبی دارم.

روضه برگشتم کاروان به مدینه

این اسلام همانی است که قمر بنی‌هاشم علیه السلام از دو دستش خون می‌ریخت، داد می‌زد:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أَحَامِي أْبَدًا عَنْ دِينِي

این همین اسلام و دین است. او ارزش دین و دفاع از آن را می‌دانست، برایش مهم نبود که دستش را قطع کنند یا قطعه‌قطعه شود. آن چیزی که برایش مهم بود، این بود که دینش بماند. لا اله الا الله! هر چه مسافر در این دنیا بوده و هست، وقتی به وطن برمی‌گردد، شما همه همین‌طور بودید، مکه یا کربلا یا هر جای دیگر بودید، وقتی برگشتید، روز یا شب بوده، آثار تهران و وطن که از دور پیدا شد، خوشحال شدید که الان می‌روم، می‌روم مادر، پدر و بستگانم را می‌بینم. فقط یک گروه مسافر، وقتی دیوارهای شهر را از دور دیدند، اولین کسی که صدای ناله‌اش بلند شد، ام‌کلثوم بود. دیوارهای مدینه را که دید، صدا زد:

مَدِينَةَ جَدَّنَا لَا تَقْبَلِينَا فَيَا لِحَسْرَاتٍ وَ الْأَحْزَانِ جِينَا

مدینه! در دروازه‌هایت را باز نکن. مدینه! ما را راه نده. مدینه! با برادر رفته بودم، بی‌برادر آمدم. تاج بر سر رفته بودم، خاک بر سر آمدم. امام زین العابدین علیه السلام پردهٔ محمل خود را کنار زد: عمه جان! اگر نمی‌خواهید وارد مدینه شوید، بگویم کاروان پیاده شوند. به بشیر بگویم برود مردم را خبر کند. آن‌ها بیایند، ما را به مدینه ببرند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷؛ سقای تشنگان کربلا، محمدعلی نورائی، ص ۱۳۶:

مَدِينَةَ جَدَّنَا لَا تَقْبَلِينَا	فَيَا لِحَسْرَاتٍ وَ الْأَحْزَانِ جِينَا
خَرَجْنَا مِنْكَ يَا أَهْلِيْنَ جَمْعًا	رَجَعْنَا لِأَرْجَالٍ وَ لَا بَيْنَا
وَ رَهْطِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْحُوا	عَرَابَا بِالطُّفُوفِ مُسَالِّبِيْنَا
أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّبَايَا	بِنَائِكَ فِي الْبِلَادِ مُشْتَبِيْنَا
فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَالِي	إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تُنْذِيْنَا
أَلَا يَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَيْنَا	وَ لَمْ يَرْعَوْا جَنَابَ اللَّهِ فِيْنَا
لَقَدْ هَتَكُوا النَّسَاءَ وَ حَمَلُوْهَا	عَلَى الْأَقْنَابِ قَهْرًا أَجْمَعِيْنَا



کاروان پیاده شدند، امام دستور داد دو خیمه زدند: یک خیمه برای خودش، یک خیمه هم برای عمه‌اش زینب علیها السلام. خیمه خودش برای پذیرایی از مردها بود؛ اما نه با شیرینی و میوه، بلکه با گریه. بشیر داخل کوچه‌های مدینه رفت، ناله می‌زد:

يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِدْرَأُ^۱

مردم مدینه! دیگر این شهر جای ماندن نیست. زن‌ها و مردها بیرون ریختند. مردها و جوان‌ها داخل خیمه امام زین العابدین علیه السلام آمدند، نیم‌خیز می‌شدند، مگر بشیر نگفت: قافله برگشت؟ اگر قافله آمده، پس چرا علی‌اکبر علیه السلام نیامده؟ چرا قاسم، عون و جعفر علیهم السلام نیامدند؟ اگر قافله برگشته، چرا قمر بنی‌هاشم علیه السلام نیست؟ امام زین العابدین علیه السلام گریه گلوگیرش شده، نمی‌تواند حرف بزند. چند خانم به خانه ام‌البنین رفتند و گفتند: مادرا! می‌گویند: قافله برگشته. دست فرزند قمر بنی‌هاشم علیه السلام را گرفت، این بچه پنج‌ساله خوشحال بود که بابایش برگشته است. یکی دو زن کنار خیمه، تا دیدند ام‌البنین می‌آید، آمدند به زینب کبری علیها السلام گفتند. زینب علیها السلام پاره‌پاره بیرون دوید، ام‌البنین را بغل گرفت. ام‌البنین از چهره زینب علیها السلام فهمید چه خبر شده، اسم فرزندان را نبرد. گفت: خانم! حسین کجاست؟ فهمید ابی‌عبدالله علیه السلام نیامده، گفت: به من اجازه بده برگردم. فرزند پنج‌ساله قمر بنی‌هاشم علیه السلام را برداشت، با خانم‌ها برگشت. وقتی به اولین کوچه مدینه رسید، روی زمین نشست، این خاک‌ها را روی سرش می‌ریخت. شروع کرد برای زن‌ها روضه خواندن: خانم‌ها! فرزند من خیلی شجاع بود، کسی جرأت کشتنش را نداشت. فکر کنم اول آمدند دست‌های عباسم را قطع کردند، اول او را بی‌دست کردند، بعد عزیز مرا کشتند.



وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ»

۱. «الْجَسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ»

نفس المهموم، ص ۴۶۷.

جلسہ دہم

مؤدیان حقوق

بزرگ‌ترین حقوق بر انسان

شنیدید که در آیین مقدس اسلام دو مسئله پایه، اساس و ریشه است و کسی در هر حدی از علم و عقل باشد، دلیلی بر رد این دو مسئله و شئون و فروعش ندارد. اگر هم انکار کند، انکارش زبانی است و پایه و مایه ندارد؛ قابل قبول علم و حکمت نیست. یکی مسئله حقوق الله است که وجود مبارک امام چهارم علیه السلام هرچه که از حق خداست، به حق اکبر تعبیر کرده: «حق الله الاکبر» علتش هم این است که وجود مقدس او «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است؛ در ذات، صفات و افعال مثل، شبیه و مانند ندارد. اگر کسی بخواهد او را بشناسد، باید حوصله کند، هزار اسمی که در دعای جوشن کبیر آمده، بفهمد. برای این اسامی چند شرح عربی و فارسی نوشته شده که یک شرح را حدود ۲۰۰ سال پیش، حکیم بزرگ الهی، حاج ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه نوشته است. این انسان عالم، عابد، زاهد، آزاد، متواضع و متخلق به اخلاق. عیبی ندارد گوشه‌ای از عظمت اخلاقی او را برای شما بیان کنم. ایشان دو دختر یکی به نام حوریه و دیگری نوریه، داشت که هر دو باسواد بودند، سواد علوم الهی. این دو دختر فوق‌العاده بودند؛ عقل پخته‌ای داشتند، عبدالله و باکرامت بودند و اسلام در وجودشان تحقق داشت.

حکایت ذبح مرغ برای حاج ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه

حاجی در خانه خود اجازه ذبح حیوان حلال گوشت را نمی‌داد. اعتقادش این بود که اگر نیازی به خوردن گوشت باشد، از بیرون تهیه کنند. روزی دخترشان نوریه خانم، خدمت پدر آمد. پدر

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

مریض بود، گفت: اجازه بدهید یک مرغ یا خروس، هر کدام را که بخواهید، داخل حیاط ذبح کنیم و گوشتش را به قول امروز داخل سوپ یا آش بریزیم. فرمودند: نه، حیوانی را در خانه من سر نبرید. نوریه خانم عرض کرد: شما در ضمن درس تان فرمودید: اَدنا باید فدای اعلا شود. توضیحش این است (او برای پدر توضیح نداد؛ چون برای پدر روشن بود که دخترش چه گفت.) اَدنا فدای اعلا شود؛ یعنی در طبیعت عالم، علف باید فدای گوسفند شود، گوسفند فدای انسان و انسان فدای پروردگار. پایین فدای بالاتر از خودش شود، بالاتر نیز فدای برتر از خود. گفت: شما این سلسله مراتب را در درس تان می‌گویید باید رعایت شود و نباید عالی فدای دانی شود. این غلط است. انسان نباید خودش را فدای پول کند. این قدر برای جمع کردن بود که در راه پول بمیرد. این کار حرکت کردن برعکس طبیعت خلقت است. به قول حکما، حرکت قسری است؛ یعنی عالی فدای دانی می‌شود. این را خدا رضایت ندارد. عمری زحمت بکشد، برای اضافه کردن گاو و گوسفند و در این راه بمیرد. در راه اضافه کردن زمین، مغازه و پاساژ بمیرد؛ یعنی وجودش تبدیل به پاساژ، مغازه، زمین و ویلا شود. بعد این بدن پژمرده کهنه را داخل قبر بیندازند، سوسک، موش، مار و مور و حیوانات خاکی او را بخورند و محصول این بدن روی خاک بماند و از بدن این انسان هیچ چیزی نماند. این حرکت خیلی زشتی است.

ارزشمندی انسان در مقابل دنیا

انسان باید مادون خودش را فدای خودش کند که به مقامات عالی، قلبی، اخلاقی و عملی برسد. من فرصت ندارم الآن این مسئله را برای شما شرح بدهم. امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین غذایی که در این عالم خورده، این مقدار که من در کتابها دیده‌ام، نان جو خالی بوده یا نان جو و سبزی یا نان جو و سرکه یا نان جو بوده و آبگوشت شتر یا نان جو بوده و کدو که از زمین کاشت خودش درآورده بود. غذاهای دیگر خوش مزه حلال هم بوده، هیچ وقت نگفت: حرام است، نمی‌خورم، آزاد بود؛ اما پروردگار عالم به انسان الزام نکرده که هر روز سر سفره رنگین بنشین! بهترین نان از مغز گندم را آمیخته با عسل، بهترین گوشت تیهو، ماهی، کباب برگ بهترین جای گوسفند را بخور! بله، اگر از این سفره‌ها می‌خواهی بخوری، وقتی بخور که سفره‌های همه رنگی باشد. الآن که برای همه رنگی نیست، سفره‌ات را با دیگران قسمت کن!



اما اگر دلت خواست غذای معمولی بخوری، بخور! آن‌ها هم حرام نیست. یک وقت کسی نگوید اسلام دین سختی است؛ حلال‌ها را حرام کرده! اسلام هیچ وقت حلال را حرام نکرده، اسلام طاقت ناله مردم را به خاطر گرسنگی و برهنگی ندارد. اسلام طاقت این را ندارد که دختر ۱۸ ساله پدر و مادری خواب برود، این‌ها هم به خاطر این که چهار سال است نمی‌توانند نصف جهیزیه برایش فراهم کنند، گوشه‌ای بنشینند و گریه کنند. یکی هم ۸۰۰ میلیون، یک میلیارد، دو میلیارد به یک دختر بی‌دینش جهیزیه بدهد. اسلام ناله‌اش برای این است، برای چیز دیگری نیست. اسلام نیامده حلال را حرام کند و حرام را حلال. دغدغه اسلام طرف انسان رفته، نه یخچال و فرش. اشتباه فکر نکنیم. آن چیزی که برای اسلام محور بوده، انسان است، نه فرش و یخچال. انسان مهم است.

دین ما، دین خیلی عجیبی است. این غذای ۶۳ سال عمر امیرالمؤمنین علیه السلام بود. لذیذترین غذایش نان جوی خشک با کدویی بوده که دو سه روز بود از مزرعه ابی‌نیزر چیده بود. نگذاشت آن را هم سرخ کنند. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ذره‌ای پیه بز دارم، با این کدو را سرخ کنم؟ فرمود: نه، بگذار پیه آب شود، داخلش آب بریز و بپز! این بهترین غذای دوره عمرش بود. رئیس‌جمهور هم بود. می‌گفت برای من راه باز است که مغز گندم و عسل درجه یک بخورم و بهترین لباس را بپوشم، ولی نمی‌خواهم؛ چون باید با معمولی‌ترین مردم مملکت در زندگی، بلکه کمی پایین‌تر از مساوی باشم که اگر او مرا دید، رنج نکشد. بگوید: لباس حاکم مملکت از لباس من کهنه‌تر بود. این اسلام است.

پستی دنیاپرستی

من خودم را نمی‌گویم، اسلام را می‌گویم. یکبار عبایی برای من هدیه آوردند، نگاه کردم، دیدم خیلی نازک است. به یکی که وارد بود، گفتم: قیمت این عبا چند است؟ گفت: دو میلیون تومان. گفتم: من به عمرم عبای دو میلیون تومانی نپوشیده‌ام. خیلی که عبای گرانی خریدم، بیست هزار تومان بوده که با آن ۲-۳ سال منبر رفتم. این عبای دو میلیون تومانی را چه کارش کنم؟ این را ببر به یکی دیگر بده! به کسی دادم که خیلی لباسی بود، گفتم: ما بلد نیستیم نوکر



دو شرط کلیدی قبولی اعمال

عبا شویم، بلدییم عبا را نوکر خودمان کنیم. شما مگر نوکر لباس و شکم آفریده شده‌اید؟ شما خانم‌ها! یکبار که عروسی دعوت دارید، لباس گران قیمت چند ده میلیونی می‌خرید، هفته بعد دوباره یک عروسی دیگر دعوت می‌شوید، مگر حرام است لباسی که هفته پیش پوشیدید، بپوشید؟ دوباره به شوهرتان می‌گویید: بیست میلیون بده! من یک عروسی دیگر دعوت دارم. آن وقت دخترانی هستند - ما خبر داریم - که باید مادر در خانه بنشیند، او با چادر مادرش به مدرسه برود و بیاید. وقتی آمد، مادر با آن چادر بیرون برود، نان بخرد و بیاید. انسان یا لباس؟ انسان یا شکم؟ انسان یا شهوت؟ کدام؟ چه شده؟ دنیا کجا دارد می‌رود؟ دنیا دنیا است یا آشپزخانه؟ یعنی دنیا خانه عبادت است یا خانه شکم؟ طبق نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام «مهبط وحی الله، مسجد احباء الله» است یا آشپزخانه؟ خوش مزه‌ترین غذاها را می‌خورند، چهار ساعت بعد شکم ناله می‌کند: اگر دست‌شویی بروی و مرا خالی نکنی، آبرویت را می‌برم. می‌رود شکم را خالی می‌کند، دوباره ناله می‌کند: اگر مرا پر نکنی، آبرویت را می‌برم. این شد زندگی؟

مناعت طبع تندیس زهد

خوش مزه‌ترین غذای امام علی علیه السلام نان و کدوی پخته بود. صد بار هم شنیدید که در سن ۶۳ سالگی، روزها در گرمای ۵۰ درجه کوفه، ۱۵-۱۶ ساعت روزه بود، دخترش می‌داند سفره افطار پدرش چقدر باید ساده باشد. یک کاسه شیر معمولی گذاشته، نه شیری که با سرشیر و عسل مخلوط باشد؛ شیر معمولی که شکر هم داخلش نبود، با نان جو و نمک. تا اذان را گفتند، عرض کرد: پدر! افطار شده، فرمود: عزیز دل! تو کی دیده‌ای پدرت سر سفره‌ای که دو نوع غذا باشد، بنشیند؟ یکی را بردار! آمد نمک را بردارد، دست دخترش را گرفت، فرمود: به جان بابا شیر را بردار! از تمام دانشمندان پرسید: بخشی از غذای هضم شده می‌رود و سلول‌های مغز را می‌سازد. کارگاه بدن امام علی علیه السلام با این غذاها؛ نان جو، نمک، سرکه، آبگوشت رقیق و کدوی معمولی «نهج البلاغه» ساخته، ۱۲ هزار کلمه حکیمانه ساخته. ۹ برابر این نهج البلاغه را با مغزش مانند نهج البلاغه ساخته است. مقداری از محصول این غذا ۸۷ اولاد مانند: حسن، حسین، قمر بنی‌هاشم، عون، جعفر و عبدالله علیه السلام ساخته و چه دخترهایی!



من این کتاب را در کتابخانه‌ام گم کردم، نمی‌دانم در چه کتابی دیده‌ام. چند بار هم کتاب‌ها را آوردم، ورق زدم، ولی پیدا نکردم. چه دخترهایی! یکبار خواندم، ولی یادداشت نکردم. یادداشت خیلی دارم، ۱۲ کتابچه ۲۰۰ برگه‌ای؛ یعنی ۴۰۰ صفحه یادداشت دارم. این مطلب را نمی‌دانم چرا یادداشت نکردم. نمی‌دانم در کدام کتاب و صفحه چند است. به امام دوازدهم علیه السلام نامه نوشت که: آقا! به کارم گره افتاده، با دعا، صدقه، پول دادن و گریه کردن حل نشده است. به نظر وجود مقدس شما، با چه چیزی حل کنم؟ امام زمان علیه السلام نوشته‌اند: با توسل به عمه‌ام زینب کبری علیه السلام. این محصول وجود امام علی علیه السلام است. آن هم با چه غذایی؟ امروزه مردم بهترین غذاها را می‌خورند؛ اما چه محصول مغزی و اولادی پس می‌دهند؟

وصیت خاضعانه حاج ملاهادی علیه السلام نسبت به زائران امام رضا علیه السلام

به قرن ۱۳ برگردیم و خانه حاجی سبزواری علیه السلام. یادتان نرفته که کجا بودیم؟ داخل خانه کاهگلی این حکیم قرن سیزدهم بودیم. من ۸۷ سال سبزواری منبر می‌رفتم. صبح‌ها بعد از صبحانه، از آن خانه‌ای که بودم، پیاده راه می‌افتادم، سر قبر حاج ملاهادی علیه السلام می‌رفتم. زمانی که سبزواری بود، ۴۰ سال دانشجویان علوم از همه جای ایران به سبزواری می‌آمدند تا نزد او درس بخوانند. قبلاً آنجا قبرستان بود، الان یک باغ ۱۰-۱۲ هزار متری شده است. حاجی با آن عظمت علمی، وصیت کرده بود وقتی من مردم، جلوی قبرستان مرا دفن کنید. گفتند: چرا جلوی قبرستان؟ اول جاده مشهد بود، الان ۶۰-۷۰ سال است جاده را عوض کرده، بیرون شهر برده‌اند. این اعتقادها! کاش ما نیز یک ذره اندازه این حکیم بزرگ اعتقاد داشتیم. شما را نمی‌گویم، خودم را می‌گویم. گفت: مرا جلوی قبرستان جلوی جاده خاک کنید که زائران حضرت رضا علیه السلام می‌آیند از اینجا رد شوند (آن وقت ماشین نبود، با اسب و قاطر می‌رفتند) گرد و خاک مرکب زوارهای پسر فاطمه علیه السلام روی قبر من بریزد، خدا به خاطر آن گرد و خاک به من رحم کند. چطور به اهل بیت علیهم السلام وابسته بودند!

برادران! خواهران! نسبت به اهل بیت علیهم السلام تکبر نداشته باشید! اهل بیت علیهم السلام کلید حل تمام مشکلات هستند. در برابر اهل بیت علیهم السلام خیلی تواضع داشته باشید. بالاترین حد تواضع این

دو شرط کلیدی قبولی اعمال

است که در زندگی مالی و اخلاقی تان با پدر و مادر و خانواده و در زندگی اقتصادی تان به اهل بیت علیهم السلام اقتدا کنید! خیلی کارگشاست.

نوریه خانم گفت: پدر! اجازه بدهید داخل حیاط مرغی بکشیم. من آن را پوست می‌کنم، تکه‌تکه می‌کنم، با گوشتش آش درست می‌کنیم، میل کنید. برای شما خوب است. فرمود: نه. گفت: آقا! من کراراً درس تان را گوش دادم، فرمودید: ادنا باید فدای اعلا شود. مرغ ادناست، شما انسان و اعلا هستید. آن هم انسان عالم، حکیم، عابد و زاهد. اجازه بدهید این مرغ ذبح شود. شما گفتید: حیوانات حلال گوشت منتظر و عاشق‌اند که وارد بدن انسان شوند تا از بدن انسان وارد عبادت بشوند و از آنجا به مقام قرب الهی برسند. شما فرمودید؟ گفت: دختر عزیزم! من گفتم؛ اما چرا در گفته‌های من دقت نکردی. من گفتم وارد بدن انسان شوند، عزیز دلم! من هنوز انسان نشدم.

نفس انسان از وضع اولیای خدا بند می‌آید. نمی‌دانم چه بگوییم. شما مرا منبر دعوت می‌کنید، من اول که از داخل ماشین نزدیک محل می‌شوم، سر چهارراه‌ها را مواظبم بینم بنرهایی که زده‌اند، کنار اسمم چه نوشته‌اند؟ اگر بینم کنار اسمم آیت‌الله، استاد و... نوشته‌اند، هنوز اسیر اسم هستیم. اسم، رسم هم نه. چقدر بدبختیم که اسیر اسم هستیم. ما هنوز اسیر پول و شکم هستیم.

حکایت شیخ عباس قمی رحمته الله علیه و حق نماز

مرحوم شیخ عباس قمی رحمته الله علیه را همه می‌شناسید؛ چون اسمش در خانه همه شما روی «مفاتیح الجنان» هست. ایشان ۷۰ جلد کتاب تألیف کرده که مهم‌ترین کتابش «سفینه البحار» عربی است. نوشتنش ۲۰ سال طول کشید. ایشان سال‌های زیادی از عمرش را در مشهد بود. علما، بازاری‌ها، تاجرها، زاهد‌ها، عابدها و نماز شب‌خوان‌ها مصرأً از او دعوت کردند که بیاید در بزرگ‌ترین شبستان مسجد گوهرشاد نماز بخوانید، ما به شما اقتدا کنیم. بعد از اصرار زیاد حاضر شد بیاید. ماه رمضان راه نبود، همه عاشق ایشان بودند. شب چهاردهم ماه رمضان، نماز دوم، آمد در محراب بگوید: الله اکبر، دست‌هایش هم بالا رفت؛ اما پایین آورد،



کفش‌هایش را زیر بغلش گذاشت و رفت. مردم خیال کردند وقتی در محراب نشسته بوده، ذکر می‌گفته، چرتش برده، رفته وضو بگیرد، ولی دیدند نیامد. فردا به در خانه‌اش رفتند، گفتند: آقا! چرا دیشب نیامدی؟ گفت: دیشب می‌خواستم تکبیرة الاحرام بگویم، همهمه مردم پشت سرم زیاد بود، خوشم آمد. دیدم نمی‌توانم برای خدا نماز بخوانم. اگر بخوانم، دارم به جهنم می‌روم. من طاقت جهنم را ندارم.

ما چقدر در عمرمان برای خدا قدم برداشته‌ایم؟ چقدر برای خدا حرف زده‌ایم؟ چقدر برای خدا منبر رفته و مداحی کرده‌ایم؟ برای خدا چه کار کرده‌ایم؟ بعد از مردن چقدر پرونده مایه‌دار داریم که به خدا بگوییم: با این پرونده در بهشت را به روی ما باز کن؟! این‌هایی که اسم بردم، دو حقیقت را مایه زندگی قرار داده بودند: یکی حق الله؛ یعنی یقین داشتند پروردگار عالم بر عهده آن‌ها حقوقی دارد. یکی حق عبادت است. برای عبادت خدا دغدغه داشتند، لذا در تمام عمرشان یک رکعت نمازی که ترک شده باشد، نداشتند. من از این رفیق‌ها زیاد داشتم. همیشه در تهران و شهرستان‌ها، دربه‌در دنبال آن‌هایی می‌گشتم که وصل بودند. خیلی دیده‌ام، خیلی از حالات آن‌ها را یادداشت کرده‌ام.

معامله مردان خدا با حق عبادت

رفیقی داشتم - خدا رحمتش کند - برایم نقل می‌کرد: کسی را آدرس دادند، رفتم او را دیدم، خیلی خوشحال بودم با او باشم. با او بودم. اهل خدا در تابستان ساعت دو برای نماز شب بلند می‌شوند، در زمستان ساعت سه. دو ساعت، یک ساعت و نیمی در خلوت و تاریکی عشق‌بازی دارند. استادم، مرحوم الهی قمشه‌ای رحمته‌الله تابستان‌ها روی پشت‌بام، زمستان‌ها داخل اتاق، در خلوت، آن ده رکعت نماز شبش را که می‌خواند، نماز وتر که یک رکعت است، یک قرآن کوچک در قنوت نماز روی دستش بود، قنوتش نیم ساعت طول می‌کشید، گریه‌اش هم بند نمی‌آمد. عشق‌بازی می‌کردند.

گفت: این ۳-۴ شبی که با او بودم، یک ثانیه کم و زیاد نمی‌شد، سر ساعت بیدار می‌شد. روزی سر صبحانه گفتم: تو ساعت نازک بغلی داری؟ گفت: نه. گفتم: پس چطور سر ساعت بیدار می‌شوی؟ گفت: چه کار داری؟ گفتم: نمی‌خواهی نگو؛ اما من هم نمی‌خواهم پخش



کنم. برای دل خودم می‌خواهم. گفت: اگر برای دل خودت می‌خواهی، بدان که من خیلی وقت است به یک فرشته گفته‌ام: زمستان و تابستان مرا این وقت بیدار کن! سر این لحظه، در زمستان و تابستان مرا صدا می‌زند، می‌گوید: بلند شو! من هم بلند می‌شوم.

نصیحتی دل‌سوزانه برای رعایت حقوق الهی

چقدر خوب است انسان با ملکوتیان حال کند. چقدر خوب است با ابی‌عبدالله علیه‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قرآن حال کند. خانم‌ها! چقدر خوب است زنی با حجاب قرآنی حال کند. در قیامت، وقتی می‌خواهند شما اهل حجاب را صدا کنند، با حضرت زهرا علیها‌السلام صدا می‌کنند. من که بعضی از دخترها و خانم‌ها را نمی‌شناسم؛ اما ترس شدیدی دارم که در قیامت بعضی‌ها را با دخترهای اسرائیلی، لندنی و واشنگتنی صدا کنند، طبق سورهٔ یس بگویند: هم شکل‌های آن‌ها یک طرف بیایند: «وَأَمَّا زُوا الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ»^۱ من روی منبر ناراحتی می‌کشم که در قیامت به بعضی از خواهران ایرانی و شیعه‌ام بگویند: «وَأَمَّا زُوا الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» صف حضرت عالی آن طرف است؛ طرف اسرائیلی‌ها، لندنی‌ها و واشنگتنی‌ها. این طرف حضرت مریم، خدیجه، حوا و مادر موسی علیه‌السلام، جلو بیا! خانمی که پشت در شهید شده و خانم‌هایی که کربلا تازیانه خوردند، ایستاده‌اند، آنجا جای شما نیست. من الآن ناراحت شما هستم. اگر از این مردم خجالت نمی‌کشیدم، مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای شما بلند گریه می‌کردم. خواهر من هستید، ناراحتم، غصه می‌خورم. این حقوق الله است.

سختی حسابرسی حقوق در قیامت

مسئلهٔ دوم، حق الناس است. دو آیه بخوانم، حرفم تمام. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: در دین‌گویی مردم را خسته نکنید! این بحث ادامه دارد، من یادم باشد زنده بودم، فرصت دیگر خدمت شما آمدم، ادامه‌اش را شرح می‌دهم؛ بحث حق الله و حق الناس؛ بلکه یک کتاب ۸۰۰-۹۰۰ صفحه‌ای بشود. بحث خیلی مهمی است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ أُخْطَىٰ» خیلی عجیب است،



اگر حق و عمل به وزن یک دانه ارزن باشد: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱ در قیامت جلوی چشمت می‌آورم و می‌بینی: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ اگر حقی را پایمال کرده، ضرر زده باشی، به اندازه وزن دانه ارزن باشد، آن را هم جلوی چشمت می‌آورم. سخت است. دلی را نسوزانید! هر دلی بر ما حق دارد که از دست ما آرام باشد. یک وقت خواهرم! دخترم! آن موهای زیبا، چهره آرایش کرده‌ات را چند جوان نبیند و فکر کند که نمی‌تواند دستش به تو برسد، این چهره تو را در مغزش عکس برداری کند، یکی دو ماه تو را در درون خودش ببیند و دلش بسوزد که نمی‌تواند به تو دسترسی پیدا کند، دو هزار بار آه بکشد. این حقی است که پایمال شده. آن وقت باید در قیامت به عنوان شرّ (که در آیه گفته) جواب بدهید. دلم برای همه می‌سوزد. فکر کنم من یکی از آخوندهایی هستم که دلم برای این ملت خیلی می‌سوزد، از بس که این ملت را دوست دارم. همه را دوست دارم. اصلاً من با یکی از افراد این ملت مخالف نیستم. با بدها هم خوب هستم؛ چون بیشتر این‌هایی که دست‌اندرکارند، بلد نیستند چطور با آن‌ها رفتار کنند. بد بد را می‌شود یک روزه تغییر داد. خیلی از بدها زندان و اسلحه لازم ندارند، بامحبت می‌شود خیلی سریع تغییرشان داد. بدها هم باطن‌شان خوب است، ظاهرشان کمی به هم ریخته است، می‌شود آن به هم ریختگی را درست کرد.

خدا رحمت کند، چه بدهایی به تور من خوردند که مردم از اسم‌شان، از ترس‌شان داخل کوچه، کافه و عرق‌فروشی فرار می‌کردند؛ اما چقدر خوب شدند. چقدر یاد آن‌ها می‌کنم! حسرت خوبی آن‌ها را می‌خورم. برای من مشکل نبود. زمان قبل از انقلاب، با همین لباس داخل کافه می‌رفتم، همه سر میز نشسته بودند، تمام میزها هم پر از عرق و ورق بود. تا من با این لباس وارد می‌شدم، مدیر کافه می‌گفت: آقا! اشتباه آمدی. می‌گفتم: نه، اشتباه نیامدم. مگر فقط این‌ها دل دارند که عرق بخورند؟ ما دل نداریم؟ خیال می‌کنی من پول ندارم؟ من هم پول دارم. دیگر آرام می‌شد. این‌ها مرا می‌دیدند: حاج آقا! خیلی خوش آمدی! بفرما! برایت بریزم؟ می‌گفتم: بریز آقا! برویم سر میز بنشینیم. آخر کار چطور گریه می‌کردند! با آن دهان پر عرق مرا بغل می‌کردند و می‌بوسیدند: آقا! ما اشتباه کردیم. ما با خدا چه کار کنیم؟ همه

۱. زلزال: ۷.

۲. همان: ۸.

توبه می‌کردند. بلد نیستید چه کار کنید. زندان، دستبند و پابند که کار نشد. چرا شخصیت مردم را خورد می‌کنید؟ این‌ها عباد خدا هستند، فقط اشتباه کرده‌اند. حرفم تمام شد. دلم برای مردم خیلی می‌سوزد. من اصلاً شما را از یاد نمی‌برم. ناراحت شما و وضع اقتصادی‌تان هستم؛ اما کاری از دستم بر نمی‌آید. دلم می‌خواهد سفره‌ همه شما پر باشد.

روضه تن گم‌شده در قتلگاه

بیا بید به ابی‌عبدالله علیه‌السلام متوسل شویم که حسین علیه‌السلام مشکل‌گشاست. چه خبر شد؟ فردا ۷۲ بدن بی‌صدا افتادند. صدای آن‌ها را دیگر نمی‌شنویم. صدای خواهرش را که می‌شنویم. صدای امام زمان علیه‌السلام را می‌شنویم، صدای خواهرش را بشنوید:

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را. چرا می‌گوید پیدا کنم؟ برای این که بدن را آن قدر زیر شمشیر و نیزه قرار داده بودند که باید خواهر همه را کنار می‌زد تا پیدایش کند. حسین من! عزیزم!

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را	امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان	با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را
در حیرتم که از چه بجویم نشان تو	نی سر، نه پیرهن، ز چه پیدا کنم تو را
برگیرمت ز خاک و بوسم گلوی تو	خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
ریزم به حلق تشنه تو اشک چشم خویش	سیراب تا که ای گل حمرا کنم تو را

ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای! داغ اکبر، اصغر، قاسم، قمر بنی‌هاشم علیهم‌السلام دیدی، روی سینه‌ات داغ عبدالله علیه‌السلام دیدی:

ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را
حسین من! به خودت قسم! دلم نمی‌خواهد بروم، دارند مرا می‌برند. حسین جان! از مدینه با تو، عباس و اکبر علیهم‌السلام هم‌سفر بودم؛ اما بلند شو ببین اکنون هم‌سفرم چه کسانی هستند؟ باید با عمر سعد، شمر و خولی هم‌سفر شوم. حسین من! بلند شو ببین دارند بچه‌هایت را می‌زنند.

